

حقیقت یا دروغ ؟

اوالد فرانک

فهرست مطالب

پیشگفتار

مقدمه

فصل ۱ آزمایش - تحقیقات در عصر حاضر

فصل ۲ مسیحیت اولیه و دوره های بعدی

فصل ۳ انحراف خطرناک و آغاز بلایا

فصل ۴ ادعاهای بی اساس پاپ ها

فصل ۵ (Marie) (مریم کیست ؟

فصل ۶ "نیایش مریم" چیست ؟

فصل ۷ اصلاحات - آغازی نو

فصل ۸ الوهیت

فصل ۹ شهادت خدا درباره خویش

فصل ۱۰ بدن روحانی خدا

فصل ۱۱ جلال خداوند

فصل ۱۲ زاده (صدور) از خدا

فصل ۱۳ نام خداوند

فصل ۱۴ مقایسه های مفید

فصل ۱۵ عیسی خداوند است

فصل ۱۶ هر کس عیسی را اعتراف کند... آیا اعترافی درست است یا نه ؟

فصل ۱۷ "عیسای انسان و مسیح"

فصل ۱۸ تعمید

فصل ۱۹ شام خداوند

فصل ۲۰ هبوط

فصل ۲۱ عادل شمردگی

فصل ۲۲ تازگی و تولد تازه

فصل ۲۳ تقدیس

فصل ۲۴ تعمید روح

فصل ۲۵ انتخاب - تقدیر ازلی

فصل ۲۶ یک روز خدا - هزار سال

فصل ۲۷ امپراطوری روم و اهمیت آن در زمان آخر

فصل ۲۸ نتیجه گیری و تعمق درباره عدد مرموز ۶۶۶

سخن آخر

اگر کلامت دیگر نمی توانست جریان داشته باشد، پس روی چه چیزی ایمان خود را بنا می کردم ؟

برای من هزاران هزار کهکشان بی معنی اند، بجز اجرای کلام تو.

(کنت زینزندورف)

پیشگفتار

نظر به حرکتی که در اروپا با هدف ایجاد یک مجموعه جهانی متشکل از گروههای مذهبی و سیاسی در حال شکل گیری است ، بر آن شدم که این کتاب را به نگارش در آورم . من معتقدم که موضوع مورد بررسی ، متناسب بانیا زمان حاضر است . در واقع این کتاب به بهترین شکل پاسخگوی احتیاج کنونی بشر است . ابتدا لازم بود که به صورتی باز به موضوعات (اساسی) و رخدادهای تاریخی بپردازم که موضوع تا عمق موشکافی شود و سپس روند تاریخی مسیحیت مجدداً از ابتدا مورد بررسی قرار گیرد.

اکنون درمی یابیم که زمان آن فرا رسیده که حقیقت آشکار شود و تا آنجایی که مقدور بود سعی کرده ام سبک ساده ای بکار برم که برای همگان قابل فهم باشد. من عمداً از بکار بردن اصطلاحات الهیاتی و فلسفی که تنها برای عده معدودی قابل فهم است ، پرهیز کرده ام .

با توجه به این که قرار است این کتاب به چندین زبان برگردانده شود و در بسیاری از کشورها پخش گردد، پس لازم می دانم به نکته ای اشاره کنم: بنده به همه مذاهب و نگرش های خاصی که نسبت به جهان وجود دارد، احترام می گذارم، اما در عین حال اعتقاد دیگری نیز در این مورد دارم.

من در سفرهای بشارتی خود که بیش از صد کشور جهان را شامل می شود، این اصل احترام را همیشه مدنظر داشته ام. با توجه به حرمت و جایگاه والایی که بنی آدم دارند، احترام به انسان ها از واجبات است، هر چند که ممکن است ایمان و روش های دیگران به نظر ما عجیب و غریب بنماید.

از این رو اگر برای ۸۰۰ میلیون هندو گاو مقدس است؛ باید این را بپذیریم. اگر هندوهای بسیار مذهبی صبحگاهان خاکستر فضله گاو را بر پیشانی خود می مالند؛ بنده نمی توانم آنها را از این کار باز دارم. در مواقعی دین سیک از همه می خواهد که قبل از ورود به معبد طلایی آمريتسار Amritsar کفش های خود را درآورند و پاهای خود را بشویند. هر کس هم که مایل به بازدید این مکان باشد باید این کار را بکند. در عبادتگاههای مسلمانان و معابد ادیان دیگر باید همیشه مطابق روشهای مرسوم در چنین مکانهایی رفتار نماییم بدین شکل در همه جا درهایی بر رویم گشوده شد تا در همه کنگره ها و کنفرانس های بین المذهبی سخنرانی کنم. من به عنوان مهمان افتخاری در همایش های جماعت های مذهبی مختلف سخنرانی کرده ام. در کلیسای کاتولیک آفریقای جنوبی موعظه کردم و در احترام به مراسم سنتی این کلیسا رفتار نمودم. من به هر ایدئولوژی ای احترام می گذارم و معتقدم که هر کس باید حق داشته باشد در انتخاب ایمان به هر چه که مایل است و با هر روشی، آزاد باشد.

من بارها در بازلیک Basilique حضرت پطرس دیده ام چطور اشخاصی از همه کشورها آمده، پایهای پیکره پطرس را می بوسند و کارهایی شبیه به این. البته این مساله فقط در بازلیک حضرت پطرس مشاهده نمی شود. من در این مناسبت ها دردی عمیق در خود احساس می کنم. چون به انسانها علاقه دارم، لذا در این کتاب خواهم کوشید درست را از نادرست متمایز کنم و بعد از آن بر انسان بالغ است که با توجه به اطلاعات ارائه شده، تصمیم شخصی خود را اتخاذ کند.

با توجه به مسائل فوق الذکر، ناگزیر اول به بررسی این "نهاد جهانی" که به نام کلیسای کاتولیک - رومی معروف است در زیر پرتوی کلام خدا و در مقابله ای بین آن و کتاب مقدس می پردازیم. تنها در پرتو مکاشفه الهی است که می توانیم حقیقت و راستی را از ناراستی جدا کنیم و تشخیص بدهیم.

این ادعا که کلیسای رومی به تنهایی قدرت نجات انسان را دارد، مساله ای است که سایر فرقه های مسیحی نیز تکرار کرده اند، اگر چه امکان دارد عین این مساله را مطرح نکنند اما در حقیقت می خواهند با روش مخصوص خود، نجات را به انسان ها عرضه کنند که

این مساله امری غیر ممکن است . با این حال کلیسایی که خود را به مسیح و پطرس و سایر رسولان منتسب می داند، باید اجازه دهد که ادعای مطروحه او آزموده شود.

برای همه خوانندگان این کتاب طالب برکت فراوان از جانب خدای قادر مطلق هستم .

مقدمه

در عصر حاضر، صحبت کردن با مردم درباره خدا و ایمان به وی چندان آسان نیست . دسته ای معتقدند که این یک مساله پیش پا افتاده است . برخی ، خدا را در درون خویش و در طبیعت می جویند. و عده ای منکر وجود یک خدای شخصی هستند. در حالی که عده ای دیگر، تنها به یک قدرت مافوق اعتقاد دارند. ولی شگفت آن است که هر بار فاجعه ای رخ می دهد همان افرادی که به قولی [به خدا] اعتقادی ندارند می پرسند: "چرا خدا اجازه می دهد چنین حوادثی رخ دهد؟"

از زمانی که معلوم شد چه چیزهایی در لوای دین ، به نام خدا انجام گرفته و می گیرد، شمار فراینده ای [از انسان ها] اعتماد خود را نسبت به عدالت از دست داده اند چونکه بین خدا و یک نهاد مذهبی هیچ تفاوتی قائل نمی شوند. مورخین در طی سده های متمادی ، کتابهای زیادی درباره اشتباهات روحانیون در زمانهای مختلف نوشته اند. ولی آن چیزی که نویسندگان دلیر، در این اواخر برملا کرده اند بار غیر قابل تحملی شده است .

در همه مذاهب کسانی هستند که به خوبی به این نکته واقفند که به غیر از دنیای خاکی دنیای مافوق الطبیعه ای نیز هست . واضح است که انسان برای مردن به دنیا نیامده بلکه برای زیستن .

در واقع ، فقط عده اندکی واقعاً معتقدند که با مرگ همه چیز به پایان می رسد و این افراد نیز در موقع مرگ متوجه خواهند شد که راه اشتباهی را طی کرده اند.

هر کس در سرزمینی ، با مذهب و جهان بینی خاصی به دنیا آمده است . هر انسانی بطور طبیعی معتقد است ایدئولوژی که دارد، درست است .

پیشرفت غیر قابل تصویری که در این نسل حاصل شده یعنی گذر از اسب و گاری به پیشرفته ترین موشکهای مسافربر و از کالسکه به خودروهای فضایی ؛ تاییدی است بر آن حرفی که خداوند خدا حدود شش هزار سال پیش در زمان ساخت برج بابل گفت : "...و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد." (پیدایش ۱۱: ۶).

در نتیجه این امر، انسان هر روز بیشتر خود را باور می کند و به توانایی خود ایمان می آورد ولی در عین حال شک او نسبت به خدا و کلام وی بیشتر می شود، تا به آن حد که آن را رد می کند.

در باغ عدن ، شیطان نسبت به کلام خدا شک ایجاد کرد بدون اینکه آن را رد کند: "...آیا خدا حقیقتاً گفته است ؟..." (پیدایش ۳: ۱). و امروزه نیز او است که به فیلسوفان الهام می بخشد تا بتوانند با نظریات فکری واستدلالاتی خود انسانها را به عصیانگری علیه خالق خود سوق دهند. شمار زیادی از افراد فقط به خاطر عملکردهای غلط انسانهایی که ادعا می کنند نمایندگان خدا هستند کلام حق را زیر سؤال می برند.

هر کس که اعتقاد دارد خالق نیست و همه چیز به دنبال یک انفجار به وجود آمده ، باید با دقت به نقطه ای که انفجار در آنجا صورت می گیرد، بنگرد! کسی که پیرو نظریه تکامل است ، باید به این سؤال جواب دهد که چرا اشکال ابتدایی حیات هنوز یافت می شوند، در حالی که همه چیز به سمت تکامل پیش می رود. کسی که تصور می کند زندگی از یک سلول اولیه به وجود آمده ، باید بگوید که چه کسی به این سلول حیات بخشید. آفریدگار در پیدایش ۱: ۲۴ می گوید: "زمین ، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها..." این مساله امروز نیز صادق است . هر زندگی ای که در این جهان به وجود می آید، حاکی از معجزه ای در آفرینش است که هر روزه میلیونها بار تکرار می شود.

تمام حرفهایی که برای منحرف ساختن ما از حقیقت زده می شود از یک جا سرچشمه می گیرد. همه یک هدف واحد دارند، و آن هدف ، بی اعتبار کردن گفته های کتاب مقدس درباره آفرینش جهان و تحت الشعاع قراردادن هویت خالق است ، تا چهره خالق جهان را مخدوش نمایند.

در تاریخ هیچ نبی ای که از جانب خدا مبعوث شده باشد، ظاهر نشد تا ایمان کتاب مقدسی را به جهتی نوسوق دهد و یا مذهب جدیدی را پایه گذاری کند. از خون گرفته تا ابراهیم ، از موسی تا ایلیا یا اشعیا، هیچ نبی ای که به راستی از جانب خدا فرستاده شده باشد، بنیان گذار یک دین و مذهب جدید نشد.

ملاحظه این نکته اهمیت بسیاری دارد که انبیاء فقط به بیان آنچه از خدا یافته بودند، بسنده کردند. به همین دلیل ، همه عهد عتیق یک مجموعه هماهنگ را تشکیل می دهد. در عهد عتیق تنها یکی حق سخن گفتن و عمل کردن داشت و این شخص خود خداوند خدا بود که نقشه های خود را به آنانی که خود دعوت کرده بود می سپرد.

این چنین مردانی تنها حامل ندای الهی بودند. آنها در دوره های مختلف زندگی می کردند و هر کدام سهم نبوتی خود را در تحقق نقشه نجاتی که از پیش اخبار شده بود، انجام می دادند. با وجود اینکه این افراد در سده ها و حتی هزاره های متفاوتی می زیستند اما هیچ اختلافی در نوشته های ایشان یافت نمی شود و بر عکس هماهنگی کاملی در بین این نوشته ها وجود دارد.

رسولانی که خدا می فرستاد بنیان گذار دین نبودند، آنها با فروتنی و سادگی کامل به صورت انکارناپذیری این نکته را اثبات کردند که نبوتهای عهد عتیق به صورت دقیق به تحقق پیوسته است . ولی در رابطه با بنیاد کلیسای مسیح و بنای آن ، به صورت کامل خود را به خداوند جلال سپردند که گفته بود: "کلیسای خود را بنا میکنم ." (متی ۱۶: ۱۸). خدا این ماموریت را نه به پطرس نه به پولس و نه به شخص دیگری سپرد، بلکه شخصاً کلیسای خود را بنا کرد. خداوند در کلیسای خود خدمتهای گوناگون قرار داد تا کلیسا بنا شود (افسیسیان ۱۱: ۴؛ اول قرنتیان ۲۸: ۱۲ رومیان ۸ - ۴: ۱۲). جماعت کتاب مقدسی فدیة شده ، نهادی نیست که بشر آنرا تشکیل داده باشد، بلکه صحبت از ارگانیک زنده است . کلیسا تنها نهاد روحانی خدا بر روی زمین است و از فدیة شدگانی تشکیل می شود که در پیشگاه وی پذیرفته شده اند که آنرا هیکل خدا نیز می گویند (افسیسیان ۲: ۲۱، دوم قرنتیان ۶: ۱۶) یا خانه خدا (عبرانیان ۳: ۶). خدا در یک معبد یا یک خانه مقدس ساخت بشر ساکن نمی شود (اشعیاء ۶: ۱-۲؛ اعمال ۷: ۴۸-۵۰). او تنها در قلب خاصان خود ساکن است . لذا لازم است به اصل و ابتدا رجوع کنیم تا به راستی دریابیم که کلیسای خدا چیست ؟ (اول تیموتاوس ۳: ۱۵)، به چه ایمان وارد شده و به چه چیزی تعلیم می دهد، چگونه تعمید می دهد و غیره . در این خصوص تنها کتاب حق یعنی کتاب مقدس که کلام خداست می تواند پاسخگوی پرسشها باشد. من نیز بر این اساس و با علم بر مسئولیت کامل خود در پیشگاه پروردگار در صدد نگارش این کتاب بر آمدم .

من در میان بسیاری از ترجمه های کتاب مقدس که هر کدام امتیازی دارند، تصمیم گرفتم که تا حد امکان تنها از ترجمه دکتر هرمان منگه (Dr. Hermann Menge) استفاده کنم .

فصل یکم

آزمایش - تحقیقات در عصر حاضر

چیزی که مرا تشویق کرد در این نوشته مسائل را بی پرده عنوان کنم ، این واقعیت است که در عصر حاضر مردم دریافته اند که موضوعات دیگر آن قدر که تصور می شود شفاف نیست . مثال بارز این امر در دسامبر ۱۹۸۸ در مورد "کفن تورینو" پیش آمد. این کفن در طول سده های متمادی به عنوان یک شی ء اصل و مقدس مورد حرمت بود. ولی ناگهان پس از آزمایش های علمی ای که به صورت مستقل در انگلستان ، ایالات متحده و سوئیس بر روی این کفن انجام شد، همه [دانشمندان] در این نتیجه اتفاق نظر داشتند که این کفن مربوط به قرون وسطی بوده و نمی تواند کفن عیسی مسیح باشد. ولی با این وجود، در اعلامیه ای که در این مورد صادر شد مردم را تشویق کردند که همچنان به این شی ء قلبی احترام بگذارند که گویی واقعاً با شی ء ای مقدس سروکار دارند و بدین ترتیب به این دروغ آشکار شده ، ادامه دهند.

کشیش دکتر یان پازلی (Dr.Ian Paisley از ایرلند شمالی در سال ۱۹۸۸ دست به حرکتی در مقر پارلمان اروپا در استراسبورگ زد که هیچ پروتستانی بعد از دوران اصلاحات جرات نکرده بود انجام دهد. او پلاکاردی بلند کرد که بر روی آن نوشته شده بود "ژان پل دوم = ضد مسیح". در پی این حرکت سروصدای زیادی به پا شد. هدف وی این بود که نسبت به حضور پاپ در سالن اعتراض کرده باشد. رسانه ها این واقعه را گزارش کردند و اغلب روزنامه ها تصویر آن را چاپ و واقعه را در صفحات اول نقل کردند. روز بعد کمتر کسی در این مورد صحبت می کرد و در نهایت سر و صدا خوابید، چون تردیدی نیست که اخبار تازه جای اخبار قدیمی را می گیرند.

متأسفانه ، هیچ وقت دانشمندان و مردم عادی بین خدا و کلیسا تفاوت قائل نشدند، علت این امر را باید درس خوردگی مردم از آن نهادی که گویی از خدا سرچشمه می گیرد جست ، در نتیجه بسیاری با دوری از کلیسا از خدا فاصله گرفتند. متأسفانه عده بسیاری که فریب این دلایل دروغین ، ناراحت کننده و تاسف بار را خوردند، دچار لغزش شدند. من هیچ وقت آن شبی را که در یکی از مزارع اشتراکی (Kibboutz) در پانزده کیلومتری غرب اورشلیم به سر بردم را از یاد نخواهم برد. من به عنوان راهنمای گروه همه را برای تامل و تعمقی کوتاه پس از شام جمع کردم . عده ای از میهمانان به ما ملحق شدند و در میان ایشان یهودیانی نیز بودند. این مساله ناراحتی نمی کرد. بخشهایی از عهد عتیق را خواندم و تحقق این نبوتها را در عهد جدید یاد آور شدم . ناگهان یک زن مهاجر یهودی که قبلاً از اهالی ورشو بود، بسیار متأثر شده فریاد زد: "من عهد جدید را مطالعه کرده ام و می توانستم ایمان بیاورم که عیسی مسیح ، همان ماشیح ما است اگر او کاتولیک نبود. چون لهستانی ها که کاتولیک های راستینی هستند بسیار ما را مورد آزار قرار دادند" ما از شنیدن این حرف بسیار ناراحت شدیم . آنگاه من گفتم : "خانم ، مسیح کاتولیک نبود، بلکه او همان فدیة دهنده است که در جسم آمده بود. مریم نیز کاتولیک نبود." ولی این نکته برای آن زن قابل هضم نبود.

در زمینه مذهب ناآگاهی مردم هراسناک است . این مسیحیت که فاقد رابطه ای شخصی و زنده با مسیح است به یک دین تبدیل شده است که به واقع به قول عده ای افیون توده ها است . هدف این کتاب بر ملا کردن عناصر غیر کتاب مقدسی ای است که به غلط "مسیحی" خوانده شده اند و در پی آن می باشد که ثابت کند این ها افسانه های مذهبی ای هستند که اگر چه منشاء آنها به هزاران سال قبل هم برگردد اما همچنان باقی مانده اند.

ما زمانی که از ایمان به خدا و نقشه های او برای بشریت صحبت می کنیم لازم است به مردم توصیه کنیم که به کتاب کتاب ها (کتاب مقدس) رجوع کنند. اصطلاح "به هیچ چیز و به هیچ کس اعتقاد ندارم" تنها در زمانی پذیرفتنی است که منظور اعتقاد به

انسانها باشد، ولی نمی توان آن را به قادر مطلق و کلام وی تعمیم داد. کلام وی حقیقتی است که به تحقق پیوسته و تایید شده است و به این دلیل کتاب مقدس که کلام خدا است مرجع نهایی و مطلق ما است . کتاب مقدس فوق از هر شکی است . بر خلاف آن چیزی که عده ای می گویند خدا نمرده است بلکه زنده است و هر چه جان دارد به او زنده است . کلام وی امروزه ، همانند گذشته یک حقیقت زنده و ملموس است .

در هر زمانی انسان هایی پیدا می شوند که ماموریت خاصی داشته و وظیفه مهمی بر عهده آنها می باشد. در تاریخ بشریت شاعران ، آهنگسازان و امپراطورها، پادشاهان ، سربازان ، سیاستمداران و رهبران مملکتی ای بودند که در مقایسه با هم عصران خود وجهه خاصی کسب کردند. این مساله در زمینه دانش و تحقیقات علمی نیز صدق می کند. در عصر ما نیز چنین است . ما در اینجا می توانیم فهرستی از مخترعین معروف ارائه دهیم که اگر آنها نبودند جهان ما این شکل کنونی را نمی یافت . در عهد عتیق و در ابتدای عهد جدید با بسیاری از مردان خدا روبرو می شویم که در طول حیات خود در این دنیا نقشی ویژه در تاریخ نجات بر عهده گرفته اند. در دوره بعد از عصر رسولان تا شورای نیقیه (۳۲۵ م) شخصیت هایی وارد میدان شدند. در قرون وسطی مردانی ظاهر شدند که در تاریخ کلیسا نقش مهمی ایفا کردند ولی ما بیشتر با اسامی آن دسته از مردانی آشنایی داریم که ازدوره اصلاحات به بعد ظاهر شدند. انسانهایی که فیض خاصی از جانب خدا یافته اند همیشه ماموریتی جهانگیر و به نفع تمام انسانها داشته اند که فراتر از مرزهای بین کلیساها و بین ادیان بوده است . این مساله با آخرین حکم ماموریت خداوند عیسی تطابق دارد که گفت : "بروید همه امت ها را شاگرد سازید"(متی ۲۸: ۱۹) ، این یک ماموریت فراگیر است .

کسی که به راستی ماموریتی از آسمان دارد و به عبارتی از جانب خدا مامور شده ، کلام خدا را مطابق با [آموزه انبیاء و رسولان] اعلام خواهد کرد. ولی آنکس که آموزه های جدیدی معرفی می کند و از مکاشفاتی می گوید که فاقد اساس کتاب مقدسی هستند، نشان می دهد که از جانب حق فرستاده نشده است . خدا نمی تواند گفته های خود را نقض کند و نقشه های خود را تغییر دهد. پس جا دارد همیشه در مورد تعلیم و روشی که داریم از خود پرسیم که : "آیا دقیق است ؟ آیا به همین شکل نوشته شده است ؟ یا کتب در این مورد چه می گویند؟"

ما در اینجا قصد نداریم به عقاید انسانها پردازیم بلکه می خواهیم به آنچه خدا به واسطه انسانهایی که خود با صدایی روشن به خدمت فرا خوانده و توسط آنها به ما مکشوف کرده پردازیم . به انبیاء عهد عتیق عطا شد تا تکامل تاریخ نجات را اعلام کنند، در حالی که رسالت رسولان این بود که تحقق نبوتهای گذشته را اعلان کنند. هر کس با توجه به ماموریتی که دریافت کرده بود، وظیفه داشت در خدمت خود به وضوح نقشه های خدا و برنامه نجات را به ما بشناساند. نقشه نجات در کتاب مقدس محفوظ است . و کلام زنده حق

هنوز با هر کس که اجازه می دهد روح خدا وی را مخاطب سازد، سخن می گوید. نیازی نیست که کسی این کلام را برای دیگری تفسیر کند. کافی است که همه از عمق وجود به روش و تعلیم کتاب مقدس ایمان بیاورند. و چنین افرادی از خود خدا بواسطه کلام آموخته خواهند شد (اشعیا ۵۴: ۱۳ و یوحنا ۶: ۴۵). ما در این مبحث قصد نداریم تفکر تعلیمی یک کلیسای مستقل یا غیر مستقل را ارائه دهیم، چه برسد به اینکه تعلیمات خاص یک بدعت را عرضه کنیم، بلکه هدف ما ارائه دیدگاه خدا به همان شکلی است که در کلام مطرح شده است.

هر کس در تاریخ کلیسا تفحص کرده باشد متوجه می شود که هر مورخ به صورتی متفاوت عملکرد افرادی را که در یک دوره زیسته اند شرح داده و ارزیابی نموده است، در حالی که موضوعات مورد بحث چندان تازگی نداشتند. برای ایمانداران کتاب مقدسی ناراحت کننده است که برخی از منتقدین در تحقیقات خود عهد جدید را زیر سؤال می برند. این امکان که قسمت هایی از عهد جدید، اناجیل و رساله ها اول به عبری، آرامی یا یونانی نوشته شده و نهایتاً به عنوان کانون canon در متنهای یونانی مطرح شده اند چندان فرقی در اصل نمی کند. ولی جای شک نیست که خدا خود در کنار عبرانیان قرار گرفت. موسی و هارون دستور گرفتند که به فرعون بگویند: "...پهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است..." (خروج ۳: ۱۸). جای شکی نیست که عیسی مسیح به زبان یونانی صحبت نکرد بلکه به آرامی که عبری عامیانه (مردمی) بود، در این خصوص که آیا وی تعلیم یافته بود یا نه، بهتر است که این بحث را به دانشمندان بسپاریم. ولی آنچه برای ما اهمیت دارد اینست که بدانیم خداوند قیام کرده هنوز به زبان عبرانی صحبت می کرد. این شهادت پولس است در اعمال ۲۶: ۱۴: "و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته گفت: "ای شائول، شائول، چرا بر من جفا می کنی؟ تو را بر میخیز لگد زدن دشوار است."

این امر که ممکن است رساله های دیگری نوشته شده باشد ارزش رساله های راستین را نمی کاهد. البته جای شکی نیست که ممکن است رسولان در دوره اولیه رساله های دیگری را نوشته و به جاهای مختلفی فرستاده باشند. لوقا در آیه اول انجیل خود خاطر نشان می کند که عده زیادی به تحریر شرح حوادث دست زده بودند. بنابراین منابع زیادی در دسترس بود. ولی آن دسته از نوشته ها که "آپوکریفای عهد جدید" (apocryphes) خوانده می شوند در دوره های بعد ظاهر شدند. ولی خود خداوند مهیا کرد که تنها آن دسته از نوشته هایی که به فرمان وی نوشته شده بودند جزو کانون canon کلام خدا باشند، یعنی به عبارتی فقط چیزهایی که برای ما لازم بود. مهم این است که ما به این کلام که به عنوان کلام خدا برای ما به ارث گذشته شده احترام بگذاریم (اول تسالونیکیان ۲: ۱۳) و ایمان داشته باشیم که تمامی کتب از الهام خدا است (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶). وقتی که عهد جدید، اصطلاحاتی مثل "همانطور که کتاب می گوید" یا "مکتوب است" بکار می برد، باید بدانیم که اینها اشاره هایی هستند به عهد عتیق. ولی با این حال عهد جدید نیز

به همان اندازه بخشی از کتب مقدسه است. عهد عتیق و عهد جدید با هم یک کل واحد را تشکیل می دهند. ما می توانیم این مطلب را در لوقا ۲۴: ۴۴-۴۵ بخوانیم: "...همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیاء و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد. و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند."

خداوند خطاب به یهودیان هم عصر خود می گوید: "کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می دهد." (یوحنا ۵: ۳۹). وقتی که پولس خلاصه ای از انجیل ارائه می دهد می گوید: "زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، واینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست؛" (اول قرتیان ۱۵: ۳-۴).

پطرس رسول به اشعیا ۴۰: ۸ اشاره می کند و این سخن عهد عتیق را در کنار سخن دیگری از عهد جدید می گذارد: "از آن رو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است. زیرا که هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. لکن کلمه خدا تا ابدالابد باقی است. و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است." (اول پطرس ۱: ۲۳-۲۵). عهد جدید نتیجه نبوتهای عهد عتیق است.

دکتر کلارنس لارکن (Dr. Clarence Larkin) شخصی بود که قابلیت های وی در همه جای جهان مورد پذیرش است. در کتاب خود به نام "Dispensational Truth" (حقیقت وضع احکام دینی در هر دوره وعصر) خاطر نشان نمود که با آمدن مسیح ۱۰۹ نبوت عهد عتیق به عینه و به صورت دقیق تحقق یافت. این نبوت های کتاب مقدس که در گذشته انجام شده اند نشانگر منشا الهی آنها است.

وقتی که می خواهیم چیزی را بیازماییم یا مورد بررسی قرار دهیم. لازم است که بدون پیش داوری و احساس نفرت این کار را انجام دهیم. وقتی کارل شنایدر Carl Schneider الهی دان می نویسد: "تحریفات از دوره عهد جدید شروع شده اند و تاکنون نیز متوقف نشده است." (K.Deschner, Der gefälschte Glaube S. ۲۰)، حرفش کاملاً به جا است. ولی نمی توان تا آن حد پیش رفت که عهد جدید را تحریف شده استنباط کنیم. بین دو عبارت تفاوتی بس ژرف وجود دارد! ولی حتی در آن زمان نیز همانند امروز چیزهای نامشروع به صورت آموزه های غلط و تفاسیر نادرست وارد شده بودند. با وجود این تحریفات که درباره آنها مجدداً توضیح خواهیم داد کلام اصلی باقی مانده است و ما می توانیم هنوز هم آن را به عنوان کلام اصلی قبول کنیم. ادعاهای بی پایه و ویرانگری که رساله پطرس را تحریف شده می داند تا چه حد می تواند این عبارت را که "...کتاب مقدس پر از اسناد جعلی است توجیه

کند؟" (K.Deschner, Der gefälschte Glaube, S. ۲۰). این ادعایی غیر قابل قبول و دروغی کثیف است. ما در این مورد

به تحقیقات ارزشمند دانشمندان برجسته رجوع می کنیم . این فرض که نگارندگان کتاب مقدس در آن دست برده اند ادعایی بی اساس بیش نیست و شرم آور است که با چنین حرفهایی ایمانداران به کتاب مقدس را افرادی فریب خورده معرفی می کنند. نمی توان با این فریبکاری ها تجلی حقیقت را مخدوش کرد.

درست است که نگارندگان اناجیل چهارگانه افرادی عادی و ساده بودند و شرح حوادثی که آورده اند اندکی با یکدیگر فرق دارد، اما این تنها ثابت می کند که از یکدیگر کپی نکرده اند. هر کدام بنابر هدایت خاصی که داشتند، چیزی را که خود شنیده یا تجربه کرده بودند و حتی شهادتی که از نفر دیگری شنیده بودند را می نوشتند. مساله اساسی ، خود آن وقایعی است که به اثبات رسیده اند و نه چیزهای فرعی که در کنار این روند مشاهده شده اند.

دکتر کنستانتین رش Dr.Konstantin Rosch الهیدان کاتولیک و مترجم کتاب مقدس تنوع انجیل ها را از طریق توضیح درباره آن چهار موجود زنده یعنی شیر، گوساله ، انسان و عقاب که در مکاشفه ۴: ۶-۸ نشان داده شده اند خاطر نشان می کند. حتی ایرنیوس که در مسیحیت اولیه زندگی می کرد آنها را به عنوان نمادهای انجیل های چهارگانه تلقی نمود. در واقع کتاب مقدس به زبانی مصور و تمثیلی نوشته شده است . نماد متی شیراست ، نماد مرقس گوساله است و سمبل لوقا انسان است در حالی که یوحنا، یک عقاب در حال پرواز است . درنخستین باب حزقیال به ما گفته شده است که هر یک از آن موجودات زنده چهره انسانی داشتند (آیه ۵) و زیربالهایشان دستهای انسانی مشاهده می شد (آیه ۸) هر کدام چهار صورت داشتند ولی در عین حال با یک صورت خود را نشان می دادند. هر انجیل به صورت مفصل ظهور منجی را شرح می دهد، ولی هر کدام چهره ای از مسیح را معرفی می کند. این مساله در مورد اناجیل نیز صدق می کند، آنها باطناً در درون خود مانند هم هستند. ولی یکی بیشتر از همه خداوند را به عنوان پسر انسان معرفی می کند، دیگری بر قدرت الهی او، از طریق نماد شیر، پادشاه حیوانات ، تاکید دارد و مرقس او را به عنوان خادم معرفی می کند، یعنی آنکس که بارهای ما را حمل می کند، در حالی که انجیل چهارم او را به صورت عقاب به تصویر می کشد که در عالم الهی پرواز می کند. از این رو، در صورتی که یکی از نویسندگان انجیل چیزی را نقل می کند که دیگری نمی کند یا چیزی که در قلم یکی نکته ای برجسته می نماید اما در قلم انجیل نگاران دیگر تا آن حد اهمیت نمی یابد، مهم نیست و باید گفت : تاکید بر نکاتی از این دست کاملاً بی معنی است .

وقتی که یکی از انجیل نگاران می نویسد که خداوند ۴۰۰۰ نفر را با هفت نان غذا داد و دیگری می گوید که سوای زنان و بچه ها به چهار هزار مرد خوراک داد هر دو درست می گویند. تفاوت در آن است که یکی به جزئیات بیشتری پرداخته است . وقتی که یکی شفای دو نابینا در دروازه اریحا را تشریح می کند و دیگری تنها از شفای یک نابینا صحبت می کند هر دو درست می گویند، با این

تفاوت که یکی در زمان وقوع این امر شاهد صحنه بود، در حالی که انجیل نگار دیگر که بعد سر رسید تنها توانست با یکی از آن دو کور شفا یافته ملاقات کند و لذا همان را نقل می کند. یک انجیل نگار به ما می گوید که هر دو خطاکار که در کنار مسیح مصلوب شده بودند وی را مسخره می کردند (متی ۲۷: ۴۴) و دیگری می گوید که آن خلافتکاری که در طرف راست عیسی بود توبه کرده به خداوند گفت: "...ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی." (لوقا ۲۳: ۳۹-۴۲) در اینجا باز هم هر دو نفر درست می گویند. در ابتدا هر دو مسخره کردند ولی یکی به فیض نائل شد و در لحظات آخر متوجه شد که چه کسی در کنار وی مصلوب شده و از وی کمک خواست.

پاسخی که خداوند به وی داد یعنی: "هر آینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود." (لوقا ۲۳: ۴۳) رامتقدان طبق معمول بد درک کردند. طبق استنباط آنها عیسی می بایستی چند روز پس از مرگش در آسمان بوده باشد، اگر چه کتاب می گوید که وی در مکانهای پایین رفت. آنها متوجه نشده اند که تا زمان مصلوب شدن مسیح سعادتمندان در آسمان نبودند بلکه در مکان های پایین. لوقا ۱۶ این مساله را باز می کند که شکافی عمیق جای سعادتمندان (جایی که به آغوش ابراهیم معروف بود آیه ۲۳) را از جایی که گمراه شدگان در آن به سر می برند، جدا می کرد. هیچ کدام از آن دو دسته نمی توانست این شکاف را طی کند. همه کسانی که به منجی آینده امید بسته بودند در این استراحتگاه که مانند یک زندان بود، نگاه داشته می شدند. سپس آنها با مسیح قیام کردند، همانطوری که در متی ۲۷: ۵۲ آمده است. از آن زمان به بعد فردوس یعنی جای نجات یافتگان در آسمان است و نه در پایین. مسیح در مکانهای پایین نزول فرمود و سپس با صعود خود همه کسانی را که به ظهور وی ایمان داشتند ولی در آنجا زندانی بودند با خود به بالا برد (افسیان ۴: ۸-۱۰).

هنگامی که یکی از انجیل نگاران می نویسد که در زمان قیام مسیح دو فرشته زنان را مخاطب قرار دادند (لوقا ۲۴: ۴) و دیگری فقط از یکی می گوید (مرقس ۱۶: ۵ و متی ۲۸: ۲) تناقضی وجود ندارد. باز در زمانی که یک انجیل نگار آنها را در داخل قبر نشان می دهد و دیگری آنها را در خارج قبر نشان می دهد، تناقضی در کار نیست. فرشتگان در داخل قبر، جایی را که بدن مسیح در آن گذارده شده بود نشان می دادند، در حالی که در بیرون اعلام می کردند که مسیح قیام کرده است. مساله مربوط به مکان و حالت ایستادن آنها است. اگر چه هر دوفرشته حاضر بودند اما تنها یکی لب به سخن گشود و به همین خاطر بیشتر جلب توجه می کند. خدا را شکر که فقط با آن دسته ای از افراد که خود را "منتقد" می دانند سروکار نداریم، بلکه افراد برجسته ای هم بودند که به صورت قانع کننده ای خاطر نشان ساختند که در بین کتب هماهنگی وجود دارد. دکتر اسکافیلد Dr.C.I.Scofield مترجم کتاب مقدس که شهره ای جهانی دارد یکی از آنها است. او مقدمه ای بر انجیل نوشته است که هر شبهه ای را رفع می کند.

به طور کلی باید گفت که منتقدین جنبه نبوتی عهد جدید را درک نکردند. به عنوان مثال آنها از پولس ایراد می گیرند که در انتظارش در مورد آخر زمان اشتباه کرده است زیرا که نوشته: "همانا به شما سری می گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل خواهیم شد." (اول قرنتیان ۱۵: ۵۱)، "زیرا این را به شما از کلام خدا می گویم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست." (اول تسالونیکیان ۴: ۱۵) و غیره. پولس می بایست به شکل حال می نوشت چونکه روح القدس که در وی عمل می کرد به جریان آینده تاریخ نجات و طول آن واقف بود.

کل عهد جدید به شکلی نگارش شده که در طول دوره فیض این سخنان برای هر دوره اعتبار داشته باشند، می توان درباره ظهور مسیح (Parousie) موعظه کرد و تصور نمود که هر لحظه ممکن است اتفاق بیافتد و درعین حال این موضوع تا آخرین نسلی که شاهد تحقق آن بخش هایی از کتاب مقدس که درباره ظهور مسیح هست نیز صادق باشد. همان پولس درباره خود نوشت: "زیرا که من الان ریخته می شوم و وقت رحلت من رسیده است. به جنگ نیکو جنگ کرده ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته ام. بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می دارند." (دوم تیموتاوس ۴: ۶-۸). بعلاوه همیشه بودند عده ای که در زمان خود امید داشتند شاهد ظهور مسیح خداوند باشند. کسی که امیدی به این ظهور ندارد در قیام اول شرکت نخواهد کرد، چونکه امید زنده ای در خود ندارد. مارتین لوتر نیز بازگشت مسیح را قریب الوقوع می دانست و چشم به رجعت وی داشت. او ضد مسیح را با لقب "END-Christ" می خواند. وی نوشت: "در این سال ۱۵۴۰، تعدادسالیان ۵۵۰۰ است، به همین خاطر است که می توان در انتظار پایان دنیا بود، چرا که هزاره ششم به طور کامل به پایان نخواهد رسید همانطوری که سه روزی که مسیح در مرگ بود، کامل

نشد." (H. Heinz, Zwischen Zeit und Ewigkeit, S. ۱۳۷). ایماننداری که دارای امید زنده ای است همیشه انتظار

بازگشت مسیح رامی کشد. امروز نیز این مساله صدق می کند، چرا که اشخاصی هستند که به علت تحقق نبوت های کتاب مقدس امید قوی ای دارند که این واقعه در این نسل رخ خواهد داد.

کور بودن منتقدین در زمانی به اوج می رسد که ادعا می کنند این نبوت مسیح یعنی: "هر آینه به شما می گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت." (متی ۲۴: ۳۴) نادرست از آب درآمده است. [واژه Cenec که در یونانی بکار رفته است هم به معنی نژاد است هم به معنی یک نسل یا طبقه. امروز نیز در واژه Genocide به معنی نسل کشی genea به معنی نژاد است - مترجم.] با این وجود صحبت از یهودیان است، آن هم به عنوان یک نژاد و نه تعداد مشخصی از سالها. طبق وعده خدا با وجود همه کشتارهای وحشیانه ای که یهودیان قربانی آن بودند، نسل آنها طبق نقشه نجات خدا و گفته عیسی تا به امروز حفظ شده است. متی ۱۰: ۲۳: "و

وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما می گویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت." به غلط درک شده و با بازگشت وی اشتباه گرفته شد. مگر او به عنوان پسر انسان در جزیره پطموس خود را بر یوحنا آشکار نکرد که در میان هفت شمعدان راه می رفت ؟ و مگر او نبود که در این صحنه پیش می رفت تا وارد قدرت و عظمت ملکوتی خود شود؟ "و سر و موی او سفید چون پشم ، مثل برف سفید بود وچشمان او مثل شعله آتش ، پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار;" (مکاشفه ۱: ۱۴-۱۵). بدین ترتیب گفته عیسی عیناً محقق شد. هر دلیلی را که بر ضد کلام ارائه می شود تا کلام را زیر سؤال ببرد، خود کلام می تواند باطل سازد.

نه عیسی و نه رسولان هیچ کدام اشتباه نکردند بلکه آپولوژیستها (apologiste) و مفسرین منتقد کتاب مقدس هستند که در طول تاریخ کلیسا فریب خوردند، آنها تا به امروز همان دروغ ها را که افراد فریب خورده به آنها منتقل کرده اند نقل می کنند، البته خود به این مساله واقف نیستند. آنها با این کار نشان می دهند که درکی از نقشه نجات خدا ندارند. این افراد با دلایل انحرافی وارد جریان مسیحیت شدند.

این افراد اگر چه قادرند درباره تاریخ دلایلی قانع کننده مبنی بر نفوذ انحرافات در مسیحیت ارائه دهند، اما این مساله درباره کلیسای همگانی (کاتولیک) بیشتر صدق می کند، آنها زمانی که می خواهند از کلام خدا و امور ملکوت سخن بگویند، شکستی مفتضحانه می خورند. ما به عنوان ایمانداران مسیحی کتاب مقدسی ، نمی توانیم در سکوت ، همه این علامت سؤال ها را که دسته ای از افراد که هیچ گونه دسترسی به کتب مقدسه و سرهای مخفی و آشکار آن در مورد ملکوت ندارند بپذیریم . آنها از تحریفات بزرگی سخن می گویند و در همه جا تناقض پشت تناقض می بینند، در حالی که خود مرتکب اشتباهات بسیار آشکاری در تفاسیر خود می شوند.

ما نیاز به مدارکی دال بر وجود تاریخی عیسی مسیح نداریم ، زیرا که وی محور تاریخ نجات است ، و نه آن تاریخی که انسان ها ضبط کردند. این نکته که یوسفوس Josephe یا مورخ دیگری درباره او نوشته باشد یا نه اهمیت ندارد، انبیاء و رسولان در این مورد نوشته اند چون که آنها مستقیم مامور این امر شده بودند. (شهادت آنها) قابل اعتماد است و برای ما کافی است . من خود شخصاً این افراد را که در زمان وقوع حوادث فوق العاده شاهد بودند و وقایع را برای ما نقل کردند قبول دارم . از تولد مسیح تا صعود او ما شهود قابل اعتمادی داریم که با چشمان خود دیده اند و با گوشهای خویش شنیده اند. امروز نیز عده ای در مقابل وقایع فوق العاده که بر روی زمین رخ می دهد سکوت مطلق اختیار می کنند. از آنجایی که این مسائل در کلیساها و ادیان (تثبیت شده و بانفوذ) رخ نمی دهند، گزارشگران روزنامه ها از آنها آگاه نمی شوند. ولی از نظر ایمانداران ، شهادت به اندازه کافی ارائه شده است و کسی این نیاز را حس نمی کند که به شاهدان کاذب کلام که مدتها بعد پیدا شدند گوش دهد.

وقتی که مورخین کلیسا در انتقادات خود از تحریفات و ایمان دستکاری شده صحبت می کنند نمی توان این مساله را به کلیسای اولیه و اعمال رسولان و مسیحیت اولیه و کل عهد جدید تعمیم داد. ایمان تحریف شده و کاذب ، آموزه ها و پیغام های کاذب ، به روشهایی اطلاق می شود که با کتب مقدسه هماهنگی نداشته و در دوره های اخیر ظاهر شده اند.

فصل دوم

مسیحیت اولیه و دوره های بعدی

شرح های مفصلی را درباره دوره های بعد از کلیسای اولیه می توان در تاریخ کلیسا پیدا کرد. به همین خاطر ما تا حد امکان کمتر به ادوار گوناگون تاریخ کلیسا خواهیم پرداخت . می توان دوره هایی را از لحاظ طول به صورت تقریبی به این شکل تقسیم نمود: دوره کلیسای اولیه تا سال ۱۰۰ میلادی ، دوره بعدی که به دوره بعد از رسولان (post-apostolique) معروف است از سده دوم شروع می شود و زمان برگزاری شورای نیقیه (۳۲۵ م) تمام می شود، به دنبال آن شاهد برقراری کلیسا در امپراطوری روم هستیم ، سپس دوره ای داریم که قرون میانه (قرون وسطی) شامل آن است ، پس از این زمان شاهد عصر اصلاحات هستیم که به مثابه آغازی نو در کلیسا است . به دنبال عصر اصلاحات شاهد پیدا شدن چندین جنبش بیداری و مطرح شدن انجیل تام و رجعت کلیسا به حالت اولیه خود، قبل از بازگشت (ثانویه) مسیح می باشیم .

شرح های متعددی که درباره تاریخ کلیسا به رشته تحریر در آمده اند، با هم هماهنگ نیستند. عده ای فرضیاتی را مطرح کرده اند که بعد به افسانه ها مبدل شده و دسته ای دیگر این افسانه ها را به عنوان واقعیات تاریخی مطرح کردند. بعلاوه طبیعی است که یک تاریخ نگار با گرایشات کاتولیکی مسائل را مثل یک تاریخ نگار پروتستان نمی بیند، هر کدام از زاویه دید خود به مسائل می نگرند. ولی برای اینکه بتوانیم مسائل ، جریانات و آموزه ها را با کلیسای اولیه قیاس کنیم ، لازم است که یک دیدگاه کلی نسبت به مسائل هر دوره به طور خاص به دست بیاوریم . ما فقط از زبان رسولان است که تعلیم را می یابیم . [بهتر است به صراحت] گفته شود که آنچه تحت عنوان "آموزه رسولان " مطرح شده است را از دهان رسولان دریافت نکرده ایم . نوشته ای که در سال ۱۸۷۳ در صومعه ای کشف و ده سال بعد منتشر گردید و با این فرض که بین سال ۸۰م و ۱۲۰م نوشته شده باشد، به صورت اختیاری به عنوان "آموزه رسولان " یا "دیدچه "Didache" مطرح شد؛ در حالی که این اثر هیچ وجه اشتراکی با آموزه رسولان عیسی مسیح ندارد. این امر درمورد به اصطلاح "اعتقادنامه رسولان " نیز صدق می کند، که به دنبال بحث ها و شوراها گوناگون در سده چهارم تدوین شد، با این حال نمی توان چنین سندی را به رسولان نسبت داد. به این ترتیب است که تحریفات کلام خدا بطور ناخواسته شروع شد [منظور تحریفات تعلیمی است نه دست بردن به کتاب مقدس - مترجم]، و در ادامه به عنوان حقیقت تلقی شد. تنها در اعمال رسولان و سایر

نوشته های رسولان عهد جدید است که ما می توانیم آموزه حقیقی رسولان را در آنها پیدا کنیم . آنها مردانی بودند که کلام خدا را از دهان خود خداوند شنیده بودند و به دستور وی آن را نقل کردند. از طریق آنها بود که کلام ناب خدا یعنی کلام تحریف نشده به کلیسای عهد جدید رسید. تنها این کلام منحصر مهر خدا را دارد.

پولس که به صورتی مافوق الطبیعه فراخوانده شده بود تا ظرف برگزیده شود توسط خود خداوند به جمع سایر رسولان اولیه اضافه شد. او بود که بر پایه رسالت مستقیمی که از خود خداوند یافته بود می توانست بگوید: "زیرا من از خداوند یافتم ، آنچه به شما نیز سپردم ..."(اول قرنتیان ۱۱: ۲۳). پولس رسول بخش عظیمی از عهد جدید را نوشت که شامل ۱۰۰ باب و به عبارتی ۲۳۲۵ آیه است ، در حالی که پطرس رسول تنها ۸ باب با ۱۶۶ آیه نوشت . پولس رسول انجیل را به همان شکلی که کلام به انبیاء رسیده بود دریافت کرد، یعنی از راه مکاشفه (غلاطیان ۱: ۱۱-۱۲). به همین خاطر است که هشداری که در غلاطیان ۱:۸ می دهد تا مغز استخوان فرو می رود: "بلکه هر گاه ما هم یا فرشته ای از آسمان ، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، آناتیماباد." هر آنچه که مطابق با انجیلی نباشد که رسولان نخستین به آن بشارت دادند زیر لعنت است . از این دیدگاه می توان گفت که هم اکنون با یک مسیحیت تحریف شده سروکار داریم که مطابق با مطالب فوق الذکر در زیرلعنت است . این همان چیزی است که منتقدین در زمان شرح خود می دیدند.

هر چهار انجیل درباره منجی شهادت می دهند، آنها زندگی و اعمال وی را از تولد تا مرگ ، قیام و صعود شرح می دهند. در این خصوص اناجیل مشابه (Synoptiques) یعنی متی ، مرقس و لوقا همدیگر را تکمیل کرده و دیدی فراگیر به ما می دهند. ولی یوحنا بر عکس نه به بیت لحم توجه دارد نه به نسب نامه مسیح ، بلکه "پروازی در اعلی " می کند و از اولین باب بازگو می کند که مسیح به راستی چه کسی است . انجیل های چهارگانه دیدی فراگیر از تحقق نجات وعده داده شده که خدا از طریق مسیح در این کره خاکی داد به ما می دهد، انجیل های چهارگانه معتبرند چون توسط شاهدانی عینی از آنچه که گفته شده بود و به گوشه های خود شنیده بودند برجای مانده است . (دوم پطرس ۱: ۱۶-۱۸ ، اول یوحنا ۱: ۱-۳).

اعمال رسولان به ما نشان می دهد که چگونه کلیسای اولیه بر اثر عملی مافوق الطبیعه که همان نازل شدن روح القدس است بنیانگذاری شد (باب ۲). منشاء این واقعه از آسمان است . پطرس در اولین موعظه خود، در زمانی که از روح القدس پر بود، از جانب خدا همه کسانی را که می خواستند ایمان آورند مخاطب ساخت و بر ضرورت توبه و گرفتن تعمید کتاب مقدسی در آب (آیه ۳۸) و یافتن تجربه ای مشابه با آنچه که آن ۱۲۰ نفر شنیده بودند، یعنی تعمید روح تاکید ورزید. از جانب خدا به آنها خطاب کرد: "زیرا که این وعده

است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند." (آیه ۳۹). تنها خدا است که نجات می دهد و از طریق روح القدس ایمانداران را به کلیسای خود می افزاید (اعمال ۲: ۴۷).

کلیسای اولیه از کسانی تشکیل شده بود که به راستی تجربه ای از خدا کسب کرده بودند. افرادی که ایماندار می شدند در آب تعمید می یافتند و سپس به صورت مافوق الطبیعه در روح القدس نیز تعمید می یافتند تا اعضای یک بدن شوند (اول قرنتیان ۱۲: ۱۳). آنها عطایای روح (اول قرنتیان ۱۲: ۷-۱۱) و ثمرات روح را داشتند (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳). بدین ترتیب همانگونه که خدا در مسیح یک بدن به عنوان هیکل داشت که در آن ساکن بود و از طریق آن عمل می کرد، به همین ترتیب کلیسای اولیه، که از جمیع فدیهداران مرکب شده بود، بدن خداوند را تشکیل می داد (اول قرنتیان ۱۲: ۱۲) که مسیح سر آن بود (کولسیان ۱: ۱۸) که به جهت ادامه خدمت خود بکار می برد. عیسی گفت: "...چنان که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم." (یوحنا ۲۰: ۲۱)، خدا به خاطر اینکه وظایف مختلف بدن انجام شود در کلیسا، رسولان، انبیاء، شبانان، معلمان و مبشرین را قرار داد (افسیسیان ۴: ۱۱).

در مسیحیت اولیه صحبتی از مقامات کلیسایی نبود، آن موقع مردانی بودند که در شایستگی دعوت والای خود، تحت هدایت و الهام روح خدمت می کردند. در مسیحیت اولیه از روحانیون و واعظان کارمند خبری نبود، و بر عکس کل کلیسای فدیهداران تازه تولد یافته، کههانتی ملوکانه و قومی مقدس را تشکیل می دادند (اول پطرس ۲: ۹، مکاشفه ۱: ۶). این پنج خدمت که ابتدا ذکر شد، به کلیساهای محلی محدود نمی شدند بلکه به کل کلیسا. رهبران کلیساهای محلی که مشایخ یا ناظران بودند از کلیساهای محلی که هر کدام از استقلال برخوردار بودند دیده بانی می کردند. به رهبران این جماعت ها اسقف گفته می شد و وی می بایستی متاهل بوده باشد (اول تیموتاوس ۳: ۱-۷ تیطس ۱: ۵-۸). در برخی از جماعت های محلی چندین اسقف خدمت می کردند، به عبارتی هدایت کلیسا توسط بیش از یک نفر شیخ انجام می شد (فیلیپیان ۱: ۱). این مساله کاملاً با یعقوب ۵: ۱۴ تطابق دارد که در آن آمده که هر گاه ایمانداری بیمار می شود باید مشایخ کلیسا را بخواند. در زمانی که پولس و برنابا به اورشلیم آمدند مورد استقبال قرار گرفتند و در جمع رسولان و مشایخ حضور یافتند (اعمال ۱۵: ۴)، در مسیحیت اولیه هنوز این نظم الهی در کلیسا حکمفرما بود.

برای رسیدگی به وظیفه های عملی کلیسای محلی شماسانی تعیین می شدند. آنها نیز می بایستی متاهل می بودند (اول تیموتاوس ۳: ۸-۱۳). این مساله از آن جهت لازم بود که اسقفان و شماسان می بایستی باتجربه های عملی خود، زوج ها را برای حل مشکلات زناشویی خود کمک و هدایت می نمودند. در کلیسای اولیه مقام اسقف به شکلی که هم اکنون مطرح است وجود نداشت. طبق اول تیموتاوس ۳: ۱۵ ستون و بنیاد کلیسای خدای حی که مسیح آن را بنا کرد حقیقت و راستی است. از این رو تفسیرهای سلیقه ای دروغ

و ناراست در آن جایی ندارند. توسط کلیسا که نهادی الهی بر زمین است، خواست خدا بایستی چنانکه در آسمان می شود بر زمین نیز کرده شود (دعای ربانی).

در اوایل و پس از بنیاد کلیسای عهد جدید، انجیل ناب اعلام می شد، آموزه رسولان آموخته می شد و روش رسولان معمول بود. کلیسای اولیه حیات مسیح را در خود نفوذ داده و تحت هدایت روح بود، به عبارتی تشکیلی فرقه ای نبود. ولی با گذشت زمان پولس و رسولان با معلمانی که تعالیم غلط را مطرح کردند درگیر شدند. از آن موقع به بعد چندگانگی به وجود آمد و چندین گروه در کنار هم به صورت متکثر رشد کردند. تنها یکی از این گروه ها توسط کلام و انجیل خدا هدایت می شد. آنها پیرو تعالیم رسولان خدا بودند و آنها را در زندگی روزانه به کار می بستند. یوحنا با این عبارت این مطلب را تایید می کند: "ما از خدا هستیم و هر که خدا را می شناسد ما را می شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمییز می دهیم." (اول یوحنا ۴: ۶).

بقیه جریانات ایمان عبارت بودند از آمیزه ای از حقیقت و تفاسیر. و بعدها این آمیزه به آموزه ها تبدیل شد. کتاب مقدس از این مردان با عنوان "برادران کذب" یاد می کند. آنها بدون دعوت وارد خدمت شده بودند. پولس چنین می گوید: "و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه در آوردند و خفیه در آمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی در آورند." (غلاطیان ۲: ۴). آنها به عیسی دیگری بشارت می دادند (دوم قرنتیان ۱۱: ۴). پطرس درباره برادران کذب که آموزه های مهلک و گمراه کننده را به کلیسا وارد می کنند به ایمانداران هشدار می دهد (دوم پطرس ۲: ۱-۳)، یهودای رسول با عبارت زیر از این جریان فکری سخن می گوید: "وای بر ایشان زیرا که به راه قائن رفته اند و در گمراهی بلعام به جهت اجرت غرق شده اند و در مشاجرت قورح هلاک گشته اند." (یهودا ۱۱)، برادران کذب کلام را تحریف کردند، آنهایی که اشتباه کردند (مردم) را به سمت ناراستی هدایت کردند و بدین شکل گرایشات متعدد مذهبی پدیدار شد.

از دیدگاه یوحنا، این جریانات آغاز حرکت ضد مسیح و دجال هستند. Anti به معنی ضد است. بنابراین هرچه با مسیح و کلام او هماهنگ نیست بر ضد او می باشد و به عبارتی ضد مسیح است. نوشته شده است که: "ازما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می بودند با ما می ماندند، لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان ازما نیستند." (اول یوحنا ۲: ۱۹). پولس از آنها با عنوان "گرگهای درنده" یاد می کند (اعمال ۲۰: ۲۸-۳۰). در مکاشفه ۲: ۲ به ایمانداران راستینی که قدرت تمیز را داشتند گفته می شود: "...آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛" آنها چگونه می توانستند با اطمینان این افراد را بیازمایند و متوجه شوند که ادعای رسالت آنها نادرست است؟ آنهایی که تمییز می دادند با مقایسه با آنچه که پطرس و پولس

وعظ می کردند می توانستند به هویت این رسولان کاذب پی ببرند. امروزه نیز باید همه چیز را از طریق مقایسه با وعظ و روش رسولان آزمود. وعظ و روش رسولان تنها معیار معتبر برای سنجش ایمان است. با در نظر گرفتن مطالب فوق متوجه می شویم که مساله تشخیص حقیقت از دروغ در آن زمان نیز مطرح بوده است.

در آیاتی که آورده ایم، به وضوح از جریانات روحانی دروغین که در کنار کلیسای عیسی مسیح رشد می کردند سخن رفت و حتی پیش از پایان سده نخست نیز آموزه های غلط و اختلاطها وجود داشتند. عده ای پیرو آموزه بلعام بودند، دسته ای دیگر از تعلیم نقولایوان پیروی می کردند در حالی که گروهی به آموزه ایزابل که ادعای نبوت داشت و تعلیم می داد گوش می سپردند (مکاشفه ۲: ۲۰). ولی خوشبختانه آموزه ناب رسولان در کتاب مقدس به عنوان میراثی برای ما گذارده شده است، تا قادر باشیم با دقت مسیر درست را تشخیص دهیم. در کتاب مقدس از اقسام آموزه هایی که توسط اشخاص غیر مجاز آورده شده است سخن رفته. عبارت: "همه چیز را بیازمایید" (اول تسالونیک ۵: ۲۱) هنوز اعتبار دارد. عده زیادی از این کلام استفاده می کنند ولی در عمل آن را به درستی به کار نمی برند. آنها با دانش خود و از دیدگاه تعلیمی و روش خاص خودشان بقیه را می آزمایند، غافل از اینکه از دیدگاه خدا تنها یک معیار اعتبار دارد و آن معیاری است که می توان در هر شرایطی برای تمییز همه چیز بکار برد. این معیار عبارت است از شهادت کامل خدا که در کتاب مقدس هست.

در سده دوم گرایشات گوناگونی در کنار کلیسای خدای زنده رشد کردند، ولی کلیسای خدای حی همچنان به روشی که مسیح بواسطه رسولان تعلیم داد پا بر جا بود. ولی دیری نپایید که آموزه های انحرافی شیوع پیدا کرد. مردم توانسته بودند به خیال خود در تنگ را پهن کنند. هر کدام از این گروه ها می کوشید اعضای بیشتری را جذب کند. امروزه نیز شاهد این وضعیت هستیم؛ ولی این وعده برای کلیسای حقیقی عیسی مسیح همچنان باقی است: "ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید." (لوقا ۱۲: ۳۲)، گوسفندان گله کوچک تنها به صدای شبان نیکو توجه دارند. آنها به صدای آن شبانی گوش می دهند که زندگی خود را در راه آنها داد. به عبارتی آنها تنها به کلام او توجه دارند. این کلیسا در هر زمانی همچون گله ای کوچک مرکب از افرادی بود و هست که به فراخوانی برای خروج از تشویش (بابل) گوش می دهند و بدون کوچکترین سازشی به دنبال شبان حرکت می کنند.

در دوره معروف به دوره بعد از رسولان (Post-apostolique) شخصیهایی چون پولیکارپ (۱۵۵ م) شاگرد یوحنا و ایرنیوس (۲۰۲ م) شاگرد پولیکارپ برای دفاع از ایمان حقیقی به پا خاستند. البته ما تنها بانگاهی موشکافانه می توانیم پی به این مساله ببریم که در آن عصر دسته ای به میراث خالصی که رسولان از خدا بر جا گذاشته بودند دیگر وفادار نبودند و ایمانی متفاوت را بشارت می دادند

و وعظ می کردند. با مطالعه تحولات کلیسای آن زمان متوجه می شویم که نهاد الهی کلیسای اولیه داشت تدریجاً جای خود را به تشکیلاتی انسانی می داد.

البته تا شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی ، شاهد روندهای متناقضی در طول این دوره هستیم . ناظری که از خارج به این تحولات نگاه می کند به زودی متوجه می شود که جریانهای انحرافی مسیحیت گسترش پیدا کردند و نهایتاً با پذیرش این مسیحیت به عنوان دین توسط دولت زمان امپراطور کنستانتین کلیسا به یک قدرت مهم در سرتاسر امپراطوری روم مبدل شد. ایمان یک فلسفه جدید شد و آمیزش سنتهای شرقی با فرهنگ یونانی (هلنیستی) (helleniste) باعث گردید عصاره ایمان اولیه کمرنگ تر شود. از آن زمان به بعد شاهد جدالهای جنجال برانگیزی در مورد مسیح شناسی هستیم که موجب آشفتگی جانهای بسیاری گردیده است .

فصل سوم

انحراف خطرناک و آغاز بلایا

تا زمانی که انجیل در خاک اسرائیل بود و اغلب اعضای آن را یهودیان تشکیل می دادند، بحثی درباره مقوله الوهیت پیش نیامد. ولی در جریان مباحث پیرامون مسیح شناسی ، اندیشه های رومی ، یونانی و غیره درباره ایزدان و ایزدانوان وارد مسیحیت شد. درک نبوتی و روحانی ای که سایه وار در عهد عتیق مطرح شده بود و در عهد جدید به عنوان حقایق مجسم شده بودند، تدریج کم شد. البته ترتولیان Tertullien بر این مساله تاکید می کرد که : عهد عتیق و عهد جدید با هم هماهنگی دارند و نبوت عنصر اتصالی بین عهد عتیق و عهد جدید است. (F. Hauss, Vater der Christenheit, S. ۳۰۰). ولی در واقعیت ، نگرشی دیگر مشاهده می شود که مسیحیت تدریجاً از ریشه یهودی کنده شده و در زمینه بت پرستی کاشته شد. این روند، مخالف ایمان رسولان و پیروان مستقیم آنها بود. عهد عتیق را در رابطه با آیات عهد جدید برای حمله به یهودیان استفاده می کردند، حتی از سده دوم شاهد هستیم که دسته ای از رهبران کلیسا که فاقد بینش روحانی بودند با امپراطورهای ضد یهودی روم همگام شدند. آنها گرایشات یهود ستیزانه ای داشتند. [اصطلاح ضد سامی در رابطه با یهودیان صحیح نیست زیرا همه ملت های عرب نیز به مجموعه سامی تعلق دارند-نویسنده].

کنستانتین که از امپراطورهای روم بود و به عنوان یک استراتژیست بزرگ از مسیحیت به نفع خود استفاده کرد، هرگز از رابطه خود با دنیای بت پرستی نکاست . او همچنان ، ساخت بتکده ها و کلیساها را تقریب به یکسان مورد حمایت قرار داد. کنستانتین در سال ۳۱۵ میلادی اعلام کرد که گرویدن به یهودیت مجازات مرگ را به دنبال دارد. به عبارتی اگر یک فرد یهودی یک مسیحی را به یهودیت بکشاند، مجازات هر دو نفر مرگ می بود. در سال ۳۲۱ میلادی گرامی داشت روز یکشنبه قانونی شد. کنستانتین فقط به این کار بسنده

نکرد، بلکه با تهدید به مجازات، یهودیان را وادار کرد روز سبت را انکار کنند و یکشنبه را به اصطلاح تقدیس کنند. کنستانتین این اقدامات را در پی نصیحت‌های اسقفانی که نفوذ قابل توجهی بر او داشتند انجام داد.

شورای نیکیه در سال ۳۲۵ میلادی برگزار شد. در این شورا دو سخنگوی اصلی به نام آریوس و آتاناسیوس نقش کلیدی ای ایفا می کردند. سخنان آنها در تاریخ کلیسا ثبت شده است. از قرار معلوم آریوس هیچ گونه شناختی از مسیح نداشت. ولی آتاناسیوس با صداقت شهادت داد که: "در عیسی، خدا خود به ما ظاهر شد و خویشتن را به ما شناسانید و نجاتمان داد؛ و در مسیح خود پدر را داریم... خود پدر بود که در عیسی ما رافدیه داد." (S. Schmidt, Grundriss der Kirchengeschichte, ۹۸K.d.)

روند شکل گیری کلیسای رومی از آن زمان شروع شد. در زمان شورای نیکیه از پاپ یا کاردینال خبری نبود. همچنین اسقف روم را نیز نمی بینیم که با ادعای برتری به دیگران در شورایی حاضر شده باشد. واقعیت آن است که این ادعا بر پایه تحریفات شرح حوادث و تاریخ استوار است. این امپراتور روم یعنی کنستانتین بود که شورای نیکیه را تشکیل داد و سرپرستی این شورا را به عهده داشت. هدف کنستانتین تحقق وحدت بین جریانات گوناگون بود تا در پی آن کلیسایی واحد در خدمت دولت داشته باشد. وحدت کلیسا و دولت محقق شد و بدین ترتیب کلیسایی دولتی (حکومتی) به وجود آمد.

تئودوس Theodose کبیر و گراتیان Gratien در سال ۳۸۰ میلادی به آزادی مذهب خاتمه دادند: "اسقفان در شورای دوم اکومینیک (۳۸۱ میلادی) پیمان اعلام شده توسط امپراتور تئودوس اول در سال ۳۸۰ میلادی را تایید کردند. طبق این پیمان که در فوریه ۳۸۰ صادر شد هر شهروند رومی موظف بود ایمان مسیحی تثلیثی به شکلی که در شورای نیکیه سال ۳۲۵ میلادی بیان شده بود را بپذیرد... ایمان تثلیثی که پذیرش خدای پدر، پسر و روح القدس را در برمی گیرد به این شکل برای همه مسیحیان اعتبار یافته و به عنوان دین اجباری مملکت ارتقاء یافت (S. Harenberg, chronik der Menschheit, ۲۱۲B.). گریگور نیسه Nysse یکی از شخصیت‌هایی بود که در شورای اکومینیک دوم قسطنطنیه نقش محوری ای را ایفا می کرد. او از اعتراف نامه نیکیه حمایت کرد. و در تدوین آموزه تثلیث مشارکت سرنوشت سازی داشت. (B. Harenberg, Chronik der). "از آن به بعد هر شهروند مجبور بود که یک مسیحی ارتودکس باشد و بت پرستی و ارتداد به عنوان جنایت علیه حکومت شناخته شد."

(S. Schmidt, Grundriss der Kichengeschichte, ۸۳K.D.)

(همه کسانی که به دلایل وجدانی از این فرمان پیروی نمی کردند و وارد مذهب دولتی نمی شدند، به عنوان مرتد شناخته شده و محکوم می شدند. آزار و اذیت کلیسایی که در اورشلیم متولد شده بود توسط آن به اصطلاح کلیسای مسیحی امپراطوری روم شروع شد.

با روی کار آمدن پاپ لئون Leon کبیر (۴۶۱-۴۴۰) کلیسای همگانی (کاتولیک) رشد به سزایی کرد. اکثر مورخین کلیسا از او به عنوان اولین پاپ یاد می کنند. هردر Herder|در لیستی که از ۲۶۴ پاپ تهیه کرده بود -این فهرست شامل پاپ پل ششم نیز می شد - او را در رده چهل و پنجم قرار می دهد. هردر Herder در کنار اسم ۱۵ نفر اول فهرست که از پطرس شروع می شود یک علامت سوال می گذارد. در حالی که اکثر مورخین پروتستان این علامت را در کنار ۴۴ اسم اول فهرست قرار می دهند. ولی اتفاق نظر دارند که تاریخ پاپ ها از لئون اول شروع می شود. لئون اول در شورای Chalcedoine کالسدونیه ۴۵۱ م به عنوان همتای اسقف قسطنطنیه شرکت کرد. در آن زمان برتری یکی از آنها مطرح نبود ولی روند این عقیده در حال شکل گیری بود. این روند تشکیل "کلیسای حکومتی" در زمان حکومت یوستین Justinien|امپراتور (۵۶۵-۵۲۷) به کمال رسید، او کشیشان را به عنوان کارمندان دولتی قرار داد. بی شک مسیح نمی توانست بنیانگذار این کلیسای امپراطوری باشد، بلکه این کار حاکمان روحانی و سیاسی بود که اتحاد این قدرت با امپراطوری روم را به نفع خود می دیدند. از دیدگاه تاریخ کلیسا از سده چهارم و پنجم دیگر نمی توان منحصر از تاریخ نجات کلیسای عیسی مسیح صحبت کرد، زیرا شاهد شکل گیری جریانات انحرافی ای هستیم که منجر به تشکیل یک کلیسای بزرگ شد. در آن دوره از تاریخ، این نهاد جهانی که عبارت بود از کلیسای "Pagano-chretienne" مرتکب جنایاتی هولناک شد.

اسقف ها، مقاماتی بودند که از نفوذ سیاسی - مذهبی برخوردار بودند. در ابتدا همه آنها از یک عنوان استفاده می کردند زیرا خود را پدران روحانی می دانستند، ولی از آنجایی که روم پایتخت امپراطوری روم غربی بود، اسقف های آن شهر یکی پس از دیگری ادعای تقدم می کردند. آنها خواهان عناوین افتخاری مهمتری بودند. آنها ابتدا مقام "Pontifex Maximus" را به خود اختصاص دادند. بیشتر کاهنان اعظم رومی و امپراطورها مانند کنستانتین از این عنوان استفاده می کردند. این روند کاذب کلیسای پاپ ها و تلاش آنها برای کسب افتخارات و اقتدار، بنابر دلایل بسیاری توجیه پذیر نیست .

"از زمان بنیفاس هشتم Boniface VIII ۱۲۹۴-۱۳۰۳ ایمان به پاپ برای کسب نجات ضروری بود زیرا همه ساکنان زمین

زیر اقتدار او گذاشته شده بودند. گریگور هفتم Gregoire VII ۱۰۸۵-۱۰۷۳ در "دیکتاتوس پاپیه" (Dictatus papae)

(papae) خویش همین مطلب را عنوان کرده ، وی اعلام نمود تنها پنتیفکس (Pontifex) روم می تواند پنتیفکس (کاهن) جهانی خوانده شود" (H.Heinz. Zwischen Zeit und Ewigkeit, S. ۱۷۶) نتیجه این فرایند شکل پذیری نوعی مسیحیت بود که در آن روحانیت حکومت می کرد. و رابطه با مسیح دیگر ارزشی نداشت بلکه فقط تعلق به این مجموعه مطرح بود. تدریجاً اقتدار از

مسیح و کلام خدا سلب شد و به این نهاد و نمایندگان آن منتقل گردید. همانطوری که مسیح در راس کلیسای خویش است پاپ نیز رئیس مطلق این کلیسای همگانی (کاتولیک) شد.

در این کلیسای حکومتی مردم به اجبار غسل تعمید داده می شدند و بعد افراد از بدو تولد وارد این کلیسا می شدند، بدون اینکه بتوانند خود تصمیم بگیرند. به این ترتیب شیوه غیر کتاب مقدسی تعمید اجباری برای اضافه کردن اعضای کلیسا رایج شد. این شیوه اساس این کلیسای مردمی را تشکیل می داد و بر قراری مالیات کلیسایی، اساس اقتدار مالی کلیسای پاپی را تشکیل می داد.

در کنار دوری از کلام خدا که خیلی زود در تاریخ مشاهده شد، روند جدایی مسیحیت از یهودیت در وهله اول و بعد جدایی از جماعت‌های یهودی مسیحی شده طی می شد. مساله به اینجا خاتمه نیافت. یوستین Justin اسقف اسمیرنا (۱۶۷ م) علیه یهودیان صحبت کرده و مدعی شد که هم اکنون مسیحیان، اسرائیل خدا می باشند در حالی که یهودیان افراد بی ایمان و سقوط کرده ای بیش نیستند. ولی نظر پولس غیر از این بود: "زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. و آنانی که بدین قانون رفتار می کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا" (غلاطیان ۶: ۱۵-۱۶). پطرس پیشتر در این باره گفته بود: "...فی الحقیقت یافته ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، بلکه از هر امتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد." (اعمال ۱۰: ۳۴-۳۵).

حمله به یهودیان بسیار زود شروع شد و بعد در گذر زمان این حملات بیش از پیش جنبه خصمانه پیدا کرد. ایگناسوس Ignace اسقف انطاکیه (Antioche ۹۸-۱۱۷) اظهارات اختلاف برانگیزی مطرح کرد. اظهار نظر یهود ستیزانه رهبران کلیساهای رسمی در سده های مختلف و نوشته های این افراد باعث شد که در آن موقع بیش از یک میلیون یهودی به جرم مسیح کشی و خداکشی به طرق مختلف اعدام شوند. از نظر کلیسای روم فرمان "قتل مکن!" باطل شده بود.

خروسوستوم Chrysostome ۳۴۵-۴۰۷ معلم کلیسا، یکی از بدترین دشمنان یهودیان بود، وی چنین تعلیم می داد: "باید هر چه کمتر با یهودیان معاشرت کرد درست همانطوری که از شیطان دور می شویم. آنها بهتر از بز و خوک نیستند...کنیسه نه تنها یک تئاتر است بلکه یک فاحشه خانه، یک غار دزدان، ماوای حیوانات ملوث و خانه شیطان است...مسیحیان نباید به پزشکان یهودی مراجعه کنند حتی اگر به قیمت جانشان باشد، آنها باید مثل طاعون و یا هر بلایی که انسان را گرفتار می کند از یهودیان دوری

کنند." (K.Deschner, Kriminalgeschichte des christentums, Bd. I, S. ۱۳۴)

کوریل (Cyrille ۴۴۴م) پطریارخ اسکندریه Alexandrie، راه حل نهایی مساله یهود را مطرح کرده بود، این به اصطلاح "راه حل نهایی" در سده بیستم با کشتار یهودیان توسط هیتلر به اوج خود رسید. کوپریان Cyprien ترتولیان Tertullien آتاناسیوس

Athanase، هیروسموس Jerome گریگور نو Gregoire سه Nysse آمبروزیوس Ambroise آگوستین Augustin و

یوستینین Justinien کم و بیش به احساسات ضد یهودی شدت دادند. این نفرت در طول تاریخ کلیسا از روحانیون انتقال یافت .

روحانیون کاری کردند که یهود ستیزی در ذهن مردم ریشه بدواند. یهودیان به عنوان مسببین بدبختی ها قلمداد شدند و تلاش زیادی

شد تا آنها را از بین ببرند. آنچه که پسر انسان درباره شاگردان خود نبوت کرده بود در مورد یهودیان نیز تحقق یافت : "شما را از کنایس

بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می آید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می کند. و این کارها را با شما خواهند

کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناخته اند و نه مرا. لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم . و

این را از اول به شما نگفتم ، زیرا که با شما بودم ."(یوحنا ۱۶: ۲-۴).

قاتلان معتقد بودند که به خدا و کلیسا خدمت می کنند. وظیفه آنها این بود که مسیحیت تئلیشی ناب را از یهودیت یکتا پرست جدا

سازند. بعد از این ، موج آزار و اذیت ، دامن گیر مسیحیانی شد که به اتحاد خود بامسیح پی برده و نتوانستند این سیستم آلوده به خون

را بپذیرند. حتی مارتین لوتر Martin Luther این اصلاحگر برجسته نتوانست خود را از این یهود ستیزی که در زمان رهبانیت در او

نفوذ کرده بود برهاند. شمامی توانید عبارت زیر را در کتاب "یهودیت " نوشته ج. گام J.Gamm ببینید:(صفحه ۶۴)"لوتر در آخرین

موعظه خود در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۵۴۶ درباره پزشکان یهودی گفت که آنان داروهایی تجویز می کنند که سالیان بعد منجر به مرگ

کسانی که آن ها را مصرف کرده اند می شود."

رفته رفته یهودستیزی شدیدتر می شد. افرادی که افکار ضد یهودی داشتند برای توجیه خود از آیاتی چند از کتاب مقدس استفاده می

کردند. عیسی در سخنان خود بین یهودیان بی ایمان و یهودیان ایماندار فرق گذاشته است .

کلیسای کاتولیک رومی برای تحقق اهداف خود به یهودیان ، بت پرستان و کسانی که به شکلی متفاوت ایمان داشتند جفا می رساند.

این کلیسا هم اکنون باید بدین پرسش پاسخ دهد که آیا نجات را به ارمغان آورده است یا باعث آوارگی و بدبختی مردمان بسیاری شده

است . در کنار این جفاهای وحشتناک ، کلیسای کاتولیک برای تحقق اهداف خود جنگ می کرد. این کلیسا به حدی کشتار می کرد و

املاک کشته شدگان را ضبط می کرد، که در قرون وسطی مالک یک سوم زمینها و املاک اروپا بود. کلیسای کاتولیک ثروت زندگان و

مردگان را تصاحب می کرد. پادشاهان و شاهزادگان نه تنها جرات نمی کردند به این مساله اعتراضی بکنند بلکه خودفعالانه در این

اقدامات با کلیسا شریک بودند."رادولف هابسبورگ Rodolphe de Habsbourg در سال ۱۲۸۶ اعلام کرد که یهودیان و اموال

آنها به خزانه او تعلق دارند"(J.Gamm, "Judentun", S.۸۴).

نفرین هایی که از دهان رهبران مذهبی و بالاخص پاپ ها، اسقفها و کشیش ها جاری می شد، باعث گردید کلیسای روم وحشیانه به یهودیان و دیگر ایمانداران اذیت و آزار برساند. در داوری نهایی معلوم خواهد شد که آیا مردم آلمان به تنهایی مسئول مرگ ۶ میلیون یهودی هستند یا اینکه کلیسای روم نیز شریک این جنایات شناخته خواهد شد. زیرا این کلیسا زمینه ای مساعد برای این کشتارها فراهم کرد. برای کاتولیکهایی چون هیتلر Hitler و هیملر Himmler، گبلز Goebbels یسوعی زمینه را از پیش مهیا نموده بود. پاپ ها مرتب از آن سخن می گفتند. همانطور که هیتلر از آن سخن می گفت. پاپ پیوس یازدهم Piexi در ماه فوریه ۱۹۲۹ درباره موسیلمانی گفت: "...دست یاری خدا مارا هدایت کرد تا با این مرد ملاقات کنیم."

E.Paris۲۱p., "Histoire secrete des jesuites",

هر کس ، کتابهایی را که درباره پاپ ها و عملکردهای آنها تا این اواخر نوشته شده است ، بخواند، آشفته می شود. گویی یهودیان و ایمانداران به چشم آنها بی ارزش بودند. پاپ لئون یسوعی سیزدهم jesuite leon xiii ۱۸۷۸-۱۹۰۳ گفت: "آنا تیما باد بر هر کسی که بگوید روح القدس نمی خواهد مرتدین را بکشند."

(E.paris۲۷۹P., "Histoire secrete des hesuites"),

از کی تا به حال روح القدس می کشد! طبق شهادت کتب ، روح زنده می کند. ولی کلیسای رومی به کسانی که خط مشی آن ها را پیروی نمی کردند، معلمان دروغین و منحرف می گفتند. و روحانیت به خود اجازه می داد این اشخاص را از بین ببرد. در این مورد باید به رفتار پیوس دوازدهم Pie XII در زمان قتل عام که قبل از جنگ جهانی دوم و در جریان آن صورت گرفت اشاره کرد. با یک اشاره کوچک واتیکان کار به جایی رسید که کنیسه (روم) را آتش زدند. پس از آنکه این کنیسه بازسازی شد، یهودیان که به کوری روحانی دچار شده بودند با سرودن مزمور ۱۵۰ از پاپ چون مسیح استقبال کردند.

خداوند در نخستین ملاقات خویش با ابراهیم به او گفت: "و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم ، و نام تو را بزرگ سازم ، و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آن که تو را ملعون خواند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت." (پیدایش ۱۲: ۲-۳). آنها که ادعای ایمان به خدا داشتند باید این کلام را مد نظر می داشتند.

یگانه پرستی خالص که منحصر به یهودیت بود به عنوان مانعی در جلوی اندیشه مشرکانه اسقف ها قرار می گرفت ، آنها نمی خواستند با یهودیان و خدای یهودیان کاری داشته باشند. و نیز به جای واژه عبری "ماشیح" Maschiah (مسیح Messiah-) واژه یونانی کریستوس Christos (مسح یافته - oint) را قرار دادند و به جای واژه عبری "یشوعا" Yahshuah (یهوه نجات دهنده) واژه یونانی "عیسی" "Jesus" را گذاشتند. مباحث مربوط به الوهیت در همان زمان از تفکر یونانی (هلنیستی) نشأت گرفت که هیچ

رابطه ای بین این جهت گیری ها و اسرائیل و خدای اسرائیل وجود نداشت . بر خلاف ادعای دسته ای از مورخان ، در عهد جدید هیچ نشانه ای از یهودی ستیزی وجود ندارد، به نظر می رسد که این جمله مسیح را که : "...نجات از یهوداست ." (یوحنا ۴: ۲۲) هیچ کس نخوانده است .

انبیاء عهد عتیق از آن موقع نبوت کرده بودند که امتها نیز در نجات خدا شریک می شوند: "من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته ، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت ها خواهم گردانید." (اشعیا ۴۲: ۶). "...بلکه تو را نور امت ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود." (اشعیا ۴۹: ۶ و غیره). ولی خداوند در وهله اول از یهودیان شروع کرد. او به شاگردان خویش گفت : "بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید." (متی ۱۰: ۶). پطرس نخستین شاهد نجات یک شخص رومی به نام کرنیلیوس و اهل خانه اش بود (اعمال ۱۰)، خداوند به پولس گفت : "روانه شو زیرا که من تو را به سوی امت های بعید می فرستم ." (اعمال ۲۲: ۲۱). از زمانی که خداوند به شاگردان خود به صراحت گفت : "پس رفته امتها را شاگردسازید..." (متی ۲۸: ۱۹) کلیسای خدای زنده را همه اقوام ، زبانها و ملل تشکیل می دهند.

با توجه به اینکه امپراطوری روم در همه جا حضور داشت ، کلیسای کاتولیک می توانست تمام امکانات مادی موجود را جهت تحقق اهداف خویش بسیج کند. در واقع نباید از "مسیحی شدن " در آن روزگار صحبت کرد بلکه بهتر است از "کاتولیک شدن " مردم صحبت کرد. ملل آن روزگار به دلیل موعظه کلام نبود که به مسیح روی آوردند بلکه به زور مجبور شدند دین مملکت یعنی کاتولیک را بپذیرند. در طول هزار سال حکومت مطلقه کلیسای کاتولیک ، زمین از خون شهیدان آبیاری شد. ارقام متفاوتی درباره تعداد کشته شدگان ارائه شده ، ولی معمولاً عدد ۶۸ میلیون ارائه می شود. همه کسانی که به شکلی شهادت ایمان داشتند شکار می شدند. حتی در جریان ضد اصلاحات ، با استفاده از وسائل دنیوی ، خونهای زیادی ریخته شد. این گونه روش ها ارتباطی به انجیل نجات نداشت ، بلکه بر عکس شاهد آن بودیم که قدرت مذهبی در کنار قدرت دنیوی جنایات زیادی مرتکب شد، و بدبختی را به ارمغان آورد. چه کسی است که در مورد تفتیش عقاید در اسپانیا، دادگاه جادوگران و سوزاندن آنها، اخراج وادنیها Vaudois و منونیتها

Mennonites و آزار و اذیت همه کسانی که در اروپا ایمان متفاوتی داشتند چیزی نشنیده باشد؟ در شب سن بارتلمی ST-Barthelemy (از ۲۳ تا ۲۴ اوت ۱۵۷۲) در جریانی که معروف به "عروسی خون " می باشد تنها در شهر پاریس ۳۰۰۰ نفر هوگنو Huguenots (پروتستان های فرانسه) کشته شدند. در این جریان ۲۰۰۰۰ نفر در کل فرانسه کشته شدند. "پاپ گریگورسیزدهم Gregoire XIII با خواندن ته دئوم "Te Deum" قتل عام پروتستان های فرانسه را گرامی داشت .

(S. Harenberg Chronik der Menschheit, B.۴۳۷)

این کلیسا چنان دست به تحریف آموزه ها زد که دیگر اثری از گنجینه ایمان اصلی مشاهده نمی شد، تاجایی که قرائت کتاب مقدس جرم به شمار می رفت . صحنه سوخته شدن ایمانداران و یهودیان ایماندار به کتاب مقدس توسط کلیسای روم تکان دهنده است . در اینجا این پرسش مطرح می شود که به چه علتی این کلیسا تا این حد از کتاب مقدس وحشت داشت ؟

فصل چهارم

ادعاهای بی اساس پاپ ها

همانطوری که با دلیل و مدرک در این کتاب عنوان شده است ، کلیسای کاتولیک نه ۲۰۰۰ سال بلکه ۱۶۰۰ سال سن دارد. لذا جای شگفتی نیست که هیچ کدام از آموزه ها و روش های این کلیسا با مسیحیت اولیه تطابقی ندارد و مفاهیمی چون "تعمید"، "شام خداوند" و "توبه" حفظ شده اند ولی با معانی و شکلی کاملاً متفاوت اجرایی شوند، به گونه ای که دیگر اثری از سنت و مفاهیم کلیسای اولیه در آنها ملاحظه نمی شود.

در هیچ جای کتاب مقدس از پاپ صحبت نشده است ، همچنین ذکری از مساله "جانشینی پطرس"، خلیفه گری و جانشینی رسولان نگردیده است . استفاده از برخی آیات کتاب مقدس برای توجیه این گونه عقاید به مفهوم سوءاستفاده از آیات است . به عنوان مثال ، مخصوص از سخنان مسیح در متی ۱۶: ۱۸ سوتعبیر شده است . "و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس (Petros) و بر این صخره (Petra) کلیسای خود را بنا می کنم ... " خداوند به پطرس نگفت که "من بر روی تو کلیسای خود را بنا می کنم" بلکه "بر این صخره" در حالی که کلمه پطرس به معنی سنگ است .

هر کسی که به خود زحمت بدهد، می تواند عبارات عهد عتیق و عهد جدیدی که در آنها از صخره (Petra) صحبت شده است را به زبان یونانی بخواند (متی ۷: ۲۴-۲۵ ، لوقا ۶: ۴۸ ، اول قرنیتیان ۱۰: ۴). این تصور که خداوند آسمان و زمین کلیسای خود را بر روی یک انسان بنا نماید، احمقانه است . حتی اگر فرض کنیم که این انسان بزرگترین رسول و نبی باشد. پطرس Petros سنگی بود که می توانست به راحتی تکان بخورد و نه یک صخره تکان نخوردنی . درست ۵ آیه بعد گفته می شود که خداوند به سوی پطرس برگشته گفت : "دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می باشی ، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می کنی !" (متی ۱۶: ۲۳). دراصل ، مساله از این قرار بود که پطرس مکاشفه ای درباره عیسی دریافت کرده بود، این مساله برای او باز شده بود که عیسی همان مسیح است . و کلیسا بر این مکاشفه عیسی مسیح بنا شده است . پیش از توجه به آیه ۱۸، بهتر است آیه ۱۷ را بخوانیم : "خوشبحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده ، بلکه پدر من که در آسمان است ." از این عبارت بر می آید که پطرس به تازگی مکاشفه ای از آسمان درباره مسیح دریافت کرده بود، که این مساله را در آیه ۱۶ مطرح می

کند: "شمعون پطرس در جواب گفت که تویی مسیح پسر خدای زنده!" مسیح در آیه ۱۵ چنین پرسیده بود: "شما مرا که می دانید؟" پاسخ این سؤال عبارت بود از مکاشفه ای که از سوی پدر برای پطرس باز شد و کلیسا بر روی مکاشفه عیسی مسیح بنا شده است . آیه ۱۹: "و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم ..." با سوء تعبیر تفسیر شده است . در اینجا صحبت از کلیدهای ملکوت آسمان است . یوحنا تعمید دهنده چنین موعظه کرده بود: "توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است ." (متی ۳: ۲) . ما درباره خداوندان در متی ۱۷: ۴ چنین می خوانیم: "از آن هنگام عیسی مسیح به موعظه شروع کرد و گفت :توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است ." بافت لوقا ۱۶:۱۶ چگونگی نزدیکی ملکوت خدا را نشان می دهد: "تورات و انبیاء تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می شود و هر کس بجد و جهد داخل آن می گردد." در روز پنطیکاست اولین افراد به سوی ملکوت خدا شتافتند. این اشخاص در مقایسه با یوحنا تعمید دهنده در موقعیت برتری قرار داشتند. وی تنها این واقعه را بشارت داده بود. در کلام آمده است: "هرآینه به شما می گویم که از اولاد زنان ، بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست ، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگتر است . و از ایام یحیی تعمید دهنده تا الان ، ملکوت آسمان مجبور می شود و جباران آن را به زور می ربایند." (متی ۱۱: ۱۱-۱۲) . در روز پنطیکاست ، پطرس که به اقتدار الهی آراسته شده بود، کلید ملکوت را به گونه صحیحی به کار برد و از ابتدای کار فرایضی به کلیسای عهد جدید بخشید که تا ابدالابد اعتبار دارند.

درک نماد کلید ساده است . کسی که کلید خانه ای را دارد می تواند وارد آن شود، کسی که سوئیچ ماشینی را دارد می تواند با آن حرکت کند و کسی که کلید ملکوت آسمان را دارد به ملکوت خدا دسترسی دارد و با آن امور مخفی را باز می کند، زیرا برای وی مکشوف می شوند. با توجه به دعوت الهی و اختیاراتی که به پطرس محول شده بود، وی فرایضی مقرر فرمود که برای ما تا به امروز لازم الاجرا و تغییر ناپذیر می باشند. و کسی حق ندارد پاز آنها فراتر بگذارد. خداوند رهبران روحانی زمان خود را توبیخ کرده گفت: "وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته اید که خود داخل نمی شوید و داخل شوندگان را هم مانع می شوید" (لوقا ۱۱: ۵۲) . آیا امروز این امکان وجود ندارد که ما دوباره در موقعیت مشابه ای قرار داشته باشیم ؟

چیزی که عیسی خداوند به پطرس فرمود، درست درک نشد و به صورت غلط به کار برده شد: "و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم ؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود." (متی ۱۶: ۱۹) . آن چیزی که پطرس در روز پنطیکاست ، الزام آور توصیف کرد یعنی توبه ، تعمید آب و تعمید روح القدس با هدایت روح عنوان شد. به همین خاطر این مطلب در زمین و آسمان اعتبار دارد و مفهوم واقعی کلیدها همین است .

البته این اقتدار و اختیارات کامل الهی، تنها به پطرس عطا نشد، اگر چه وی نخستین کسی بود که در زمان تولد کلیسای عهد جدید سخن گفت و فرایضی مطابق با آموزه مسیح مطرح کرد ولی این اختیارات به همه کلیسا نیز منتقل گردید.

این مساله زمانی مشخص می شود که متی ۱۸: ۱۸ را بخوانیم. در این آیه همان کلمات خطاب به جمع عنوان شده است: "هر آینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید در آسمان گشوده شده باشد." متوجه می شویم که همان اختیارات تامی که به مرد ساعت اول عطا شد تا آموزه های لازم الاجرا را برقرار کند، به جماعت کلیسا نیز منتقل شد. زیرا آنها نیز مامور شده اند تا همان تعالیم را وعظ کنند. همانطوری که از بافت آیه برمی آید، این مساله به تصمیماتی که ممکن است درباره ایمانداري اتخاذ شود نیز مربوط می شود. در صورتی که شخص مورد نظر به تصمیمات کلیسا که مطابق با کلام اتخاذ می شد تن نمی داد، وی در رده بی ایمانان قرار می گرفت. این اقتدار تام به یک مرد محدود نمی شود، بلکه در اختیار کل کلیسا گذاشته شده است. نباید بدون توجه معتبر آن را به کار برد بلکه باید تنها با هماهنگی کلام خدا به کار گرفته شود. در آن صورت آنچه در آیه بعدی نوشته شده است، محقق می شود: "باز به شما می گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد." (متی ۱۸: ۱۹).

لازم است درباره یوحنا (۲۰: ۲۱-۲۳) نیز توضیحی داده شود. از آن بخشی که خداوند به رسولان گفت: "...سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم. و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: روح القدس را بیابید. گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد." درک نادرستی شده است و کلیسای روم تعبیر و تفسیر غیر کتاب مقدسی خود را از آن ارائه کرده است. بخشش گناهان به هیچ کس عطا نشده است. تنها خدا می تواند ما را ببخشد (مرقس ۲: ۷). وقتی مردم با شنیدن وعظ و ایمان به عیسی مسیح، به یقین می رسند که فدیة به طور کامل به واسطه بره خدا صورت گرفته است، اطمینان حاصل می کنند که خدا آنها را بخشیده است. واضح است که انسان نه می تواند گناهان خود را ببخشد و نه می تواند گناهان دیگران را ببخشد. ولی کلام به وضوح می گوید: "و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت ها به نام او کرده شود." (لوقا ۲۴: ۴۷)، "و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با اوزنده گردانید چونکه همه خطایای شما را آمرزید." (کولسیان ۲: ۱۳).

پس معنی این خطاب به جمع در یوحنا ۲۰: ۲۳ چیست؟ "گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد..." مخاطب این عبارت چه کسی است و چه شرایطی عنوان شده است؟ بی شک، رسولان مخاطبان این کلام هستند و مساله به ماموریت آنها مربوط می شود، در اینجا منظور گناهی است که علیه واعظان انجیلی که از جانب خدا ماموریت دارند انجام شده است. این سخنان پس از

رستاخیز خداوند عنوان شده اند. هنگامی که خداوند عیسی ماموریت خود را به انجام رسانید، بسیاری با "بعلزبول" توصیف کردن خداوند و غیره علیه او گناه کرده اند. ولی او به آنها گفت: "از این رو، شما را می گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می شود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد. و هر که بر خلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که بر خلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد." (متی ۱۲: ۳۱-۳۲). این مساله به گناه علیه انسانهایی مربوط می شود که از زمان افاضه شدن روح القدس در پنطیکاست به صورت الهی مشغول خدمت شده اند. وقتی که شخصی به یک خادم که توسط خدا فرستاده شده کفر می گوید، وی را مورد آزار قرار می دهد یا سنگسار می کند، همان خادم می تواند این گناه را بر او ببخشد و خود عیسی به عنوان نمونه بماغفت: "ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند." (لوقا ۲۳: ۳۴). زمانی که استیفان سنگسار می شد در دعای خود گفت: "...ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر. پس زانو زده به آواز بلند ندا در داد که خداوند این گناه را بر اینها مگیر..." (اعمال ۷: ۵۹-۶۰). ولی اگر کسی بر کار روح القدس و عطایای روح القدس که بواسطه خدمت یک رسول خدا به ظهور می رسد کفر بگوید، این گناه بر او بخشیده نخواهد شد و محو نخواهد گردید. یک مرد خداتنها می تواند گناهی که بر ضد او مرتکب می شوند را ببخشد، همانطوری که در دعای ربانی آمده است: "وقرض های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم." (متی ۶: ۱۲)، و "و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد." (مرقس ۱۱: ۲۵). هر بار که کسی علیه فرد دیگری گناه می کند، باید یکدیگر را ببخشند حتی اگر لازم باشد هفتاد هفت بار (متی ۱۸: ۲۱-۳۵).

بنابراین، اگر کسی علیه یک خادم راستین خدا گناه کند، امکان بخشش برای او هست، ولی در صورتیکه روح القدس از طریق این شخص در کار باشد و کسی بر علیه آن گناه کند این مساله دیگر به هیچ عنوان به آن شخص که خدا بکار می برد ربط پیدا نمی کند، بلکه مستقیماً روح القدس مورد بی حرمتی قرار گرفته است.

بنابراین می توان گفت کسی که کفر بگوید در پیشگاه خدا مقصر است زیرا علیه روح القدس کفر گفته است و این گناه بر او بخشیده نخواهد شد و پاک نمی شود. این همان گناهی است که [منتهی] به مرگ است که به جدایی از خدا منجر می شود (اول یوحنا ۵: ۱۶).

(به هر صورت، هر انسانی در پیشگاه حق گناهکار است و تنها از جانب او می تواند بخشش گناهان خود را دریافت کند: "که تمام گناهانت را می آمرزد..." (مزمور ۱۰۳: ۳). "خوشابحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛ (رومیان ۴: ۷).

زمانی که من این مساله را عنوان می کنم که کلیسای کاتولیک رومی ضد کتاب مقدسی است، اغراق نمی کنم. ایمانداران این کلیسا، از زمان تولد تا هنگام مرگ، می شنوند که گناهان آنها بخشیده شده است. این بخشش به واسطه کلیسای کاتولیک حاصل می شود.

ولی پس از مرگ آنها، رسماً به آشنایان و وابستگان اعلام می شود که طرف با وجود شرکت در همه مراسم مثل تدهین نهایی، به برزخ رفته است. از قرار معلوم وی باید در آنجا بماند تا گناहانی که در طول زندگی مرتکب شده بخشیده شود، در حالی که یک عمر فرایض کلیسایی را اجرا کرده است، آیا عجیب نیست! در اینجا نیاز به یاد آوری است که برزخ همانند سایر آموزه ها و دگم های این تشکل، اختراعی بیش نیست.

هولدریش زوینگلی Huldrych Zwingli، اصلاح گر سوئیسی در این مورد چنین می گوید: "از آنجایی که ذکر از برزخ - این محل کفاره خیالی با آتش - در کلام خدا نیست، چطور این قدر احمق شده ایم که به این حرفهای بی سر و ته و غیر واقعی گوش می دهیم؟ ما می بینیم که همان افرادی که از برزخ دفاع می کنند راه خاموش کردن آن را به ما می آموزند و در عین حال خود را به عنوان خاموش کنندگان این آتش معرفی می کنند و می گویند: تو باید پول بدهی تا آتش هر چه زودتر خاموش شود. این مساله زمانی اتفاق می افتد که کسی که پول می گیرد با صداقت، نماز بگذارد و مزامیر را بخواند آنها در حین انجام مراسم مذهبی دست خود را به جهت پول دراز می کنند..." (Hauptschriften, Der Theologe, ii. Teil, S. ۱۹۳, ۱۹۴)

در زمان تاسیس این کلیسای همگانی (کاتولیک)، چیزهای زیادی وارد شد، آموزش داده شد و حتی به عنوان اصول جزمی اعلام گردید که هیچ گونه رابطه ای با مسیحیت اولیه نداشت. ایمانداران دوره اولیه با چیزهایی مثل شمع ها، بخور و آب متبرک سروکار نداشتند. همچنین این مساله درباره مراسم سعادت خواندگی و مراسم اعلان قدیسی و نیایش و توسل به آنها صدق می کند. در کلیسای اولیه، مراسم قربانی و دعا به "مادر خدا" مرسوم نبود. اثری از صومعه هم نبود. من فهرستی جلوی خود دارم که حاوی اعلامیه های کلیسای کاتولیک از ابتدا تا اعلام خطاناپذیری پاپ در سال ۱۸۷۰ است. این اصل جزمی با وجود مخالفت بسیاری از شخصیت های کاتولیک به تصویب رسید. در آلمان ۷۹ الهیدان مخالف بودند و تنها ۲۵ الهیدان موافق آن بودند. در سال ۱۹۵۰، اصل جزمی ای به تصویب رسید که به موجب آن مریم در روح و جسم خود به آسمان عروج کرده است. همه این مسائل فاقد اساس کتاب مقدسی هستند. در کتاب مقدس آمده است: "و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان..." (یوحنا ۳: ۱۳)

با توجه به این، اعلامیه پاپ پیوس ۱۲ (Pie XII) بطور واضح گفته مسیح را نقض می کند، که باید آنرا [در میان اقدامات ناشی از روح ضد مسیح] تلقی کرد. مریم در سال ۴۳۱ در شورای افسس به عنوان "مادر خدا" شناخته شد، یعنی چند سال پس از تاسیس کلیسای عهد جدید، از آن زمان عناوینی چون "بانوی ما"، "ملکه آسمان"، "واسطه"، "مدد دهنده"، "میانجیگر"، "مادر جمیع فیض ها"، "مادر کلیسا" و "کسی که مار را سرکوب کرد" و غیره به او اطلاق شد. بسیاری از عناوین مسیح، به مریم منتقل شده اند.

بنابراین می توان گفت آنها عناوین ضد مسیحی هستند. عیسی پادشاه است ، او واسطه ما و متوسط است و او به تنهایی سر مار را کوبید. اگر مریم همه این کارها را انجام داده و همه این عناوین را داشته باشد، این سؤال پیش می آید که مسیح به تنهایی چه کار کرده است ؟ مسیح چه کاره است و کیست؟

لوتر درباره تصمیمات شوراها و اعلامیه های پاپ ها چنین گفت : "من به این علت به (تصمیم) شوراها و پاپ اعتقاد ندارم زیرا آنها اغلب اشتباه کرده و به طور ضد و نقیض صحبت کرده اند. شهادت های مکتوب و مدارک لازم و واضح نمی توانند مرا متقاعد کنند، من فقط می توانم به شهادت هایی که از کتاب مقدس نقل می شود اطمینان داشته باشم ، زیرا در کلام خداوند آمده اند. من نمی توانم و نمی خواهم عقب نشینی کنم زیرا در صورتی که بر خلاف وجدان خود عمل کنم ، دیگر نه تضمینی خواهم داشت و نه راه نجات . خدا مرا امداد کند. آمین!" (F. Hauss, Vater der Christenheit, S. ۱۴۷) لوتر این سخنان تاریخی را در *worms* در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۵۲۱ بیان کرده است .

خود تاریخ گویای خطاپذیری پاپ هاست : "تا پایان جنگ سی ساله ، ۲۴۵ پاپ بر مسند نشستند. در این جمع ۲۴ نفر به اصطلاح ضد پاپ بودند. و یک گزارش تاریخی هست که یک پاپ زن نیز بر مسندنشسته است که تا مدت ها افسانه پنداشته می شد. ۱۹ پاپ رم را ترک کردند، ۳۵ پاپ در خارج حکومت کردند، ۳۵ پاپ بیش از یک ماه سلطنت نکردند، ۴۰ پاپ یک سال سلطنت کردند، ۲۲ پاپ تا دو سال سلطنت کردند. ۵۴ پاپ ۵ سال سلطنت کردند، ۵۷ پاپ تا ده سال سلطنت کردند، ۵۱ پاپ تا ۱۵ سال سلطنت کردند، ۱۸ پاپ تا ۲۰ سال سلطنت کردند و تنها ۱۰ پاپ بیش از ۲۰ سال سلطنت کردند. از ۲۴۵ پاپ ۳۱ نفر به جرم اختلاس یا ارتداد مجرم شدند، ۶۴ نفر از پاپ های مشروع به قتل رسیدند، ۱۸ پاپ مسموم شدند، ۴۰ نفر از آنها خفه شدند و ۱۳ تن دیگر به طرق مختلف مردند."

(E. Rosenow, wider die pfaffenherrschaft, Bd. I, S. ۴۲))

روم یا به عبارت دقیق تر واتیکان به خود اختیار کامل و نامحدود داد، که این مساله مشروعیت کلامی ندارد. لذا تنها می توان از یک قدرت دنیوی که تحت لوای دین عمل می کند، نام برد. حدیث مربوط به عزیمت پطرس به روم نیز افسانه ای بیش نیست . پطرس به روم نرفت و در آنجا ۲۰ سال به عنوان اسقف خدمت نکرد. این احادیث کاذب ، حاکی از تلاش مایوسانه کلیسای کاتولیک برای توجیه ادعای مهم ولی بی اساس و ابداعی خودشان است. در تاریخ فقط از یک شمعون مجوسی Simon Magus صحبت می شود که به روم رفت و باحرکات جادویی خود سنای روم را متاثر ساخت. کتاب مقدس به روشنی سفرهای پولس و پطرس را شرح میدهد تا در این مورد شک نکنیم. در صورتی که پطرس به راستی به روم سفر کرده بود، حادثه ای چنین مهم و پر سر و صدا ضبط و تشریح میشد.

در غلاطیان ۲: ۹ آمده است که پطرس و یعقوب و یوحنا به پولس و برنابا دست رفاقت دادند و قرار شد پولس و برنابا به نزد امتها بروند و پطرس، یعقوب و یوحنا به سراغ یهودیان. پولس در پایان رساله خود به رومیان به ۲۷ نفر با ذکر نام سلام می فرستد. در حالی که ذکری از نام پطرس نشده است. به همین ترتیب در بسیاری از رساله های پولس حتی یک بار از پطرس صحبت نشده است پس از بررسی دقیق کلام خدا و روند تحولات مذهبی روشن می شود که هیچ کدام از آموزه هایی که کلیسای روم مطرح کرد، نمی توانند در آزمایش کلام موفق شوند. نه تنها قبول ریاست پاپ توجیه پذیر نیست، بلکه در سرتاسر تاریخ کلیسا، یک بار هم عنوان نشده است که یکی از پاپها با دعوت الهی وارد شده باشند بلکه همه آنها توسط شورای کاردینالها انتخاب شده اند.

فصل پنجم

(Marie) مریم کیست ؟

در این مبحث به جایگاه مریم از دیدگاه خدا و همچنین شخصیتی که انسانها از وی ساخته اند می پردازیم. اسم اصلی این دختر جوان در زبان عبری میریم Miriam بود. وی همان باکره ای بود که واسطه تحقق وعده خداوند خدا شد. خدا از طریق اشعیا نبی چنین وعده داده بود: "اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند." (اشعیا ۷: ۱۴).

زمانی که ترجمه های جدید به جای کلمه "باکره" vierge از اصطلاح زن جوان "jeune femme" استفاده می کنند مفهوم کلمه اصلی را نادیده می گیرند و این کاری است ناشایست. در زمانی که وعده خدا محقق شد مریم "زن جوانی" نبود، بلکه بعد به زن جوانی تبدیل شد. وی باکره ای بود که روح القدس بر او سایه افکند. علامتهای ویژه یک باکره عبارت هستند از پاکی و لمس نشدن توسط مردی: "اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند." (متی ۱: ۱۸).

یوسف چنان سرخورده شد که به فکر افتاد از مریم جدا شود. ما می توانیم احساس او را در این موقعیت درک کنیم: "و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند." (متی ۱: ۱۹). وی نمی خواست که رسوایی رخ دهد ولی چنان آزرده خاطر و ناراحت بود که تصمیم گرفت از مریم جدا شود: "اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است." (متی ۱: ۲۰).

ما در اینجا با اولین نشانه کلام مبنی بر اینکه مریم، نامزد عقدی یوسف بود و بعد زوجه او شد مواجه می شویم. وقتی که به مطالعه این داستان ادامه می دهیم، متوجه می شویم که یوسف طبق راهنمایی هایی که به وی شده بود عمل کرد: "پس چون یوسف از

خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد وزن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را نژاید، او را شناخت؛ و او را عیسی نام نهاد." (متی ۱: ۲۴-۲۵) این مساله واضح است و تنها پس از تولد عیسی بود که یوسف به عنوان شوهر با مریم ارتباط برقرار کرد و چهار پسر حاصل این زندگی مشترک است. آنها صاحب چندین دختر نیز شدند ولی تعداد دختران بر ما معلوم نیست: "آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟" (متی ۱۳: ۵۵-۵۷). تنها حقیقت کتاب مقدسی در این مورد همین است و داستانهای دیگر تنها با هدف جلال دادن مریم ساخته و پرداخته شده اند.

در نسب نامه متی ۱: ۱۶، یوسف به عنوان شوهر مریم معرفی می شود. ما با ذکر چند شهادت دیگر کتاب مقدس ثابت خواهیم کرد که بچه های دیگری نیز از این ازدواج به دنیا آمده اند. در لوقا ۸: ۱۹-۲۱ می خوانیم که: "و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند، پس او را خبر داده گفتند: مادر و برادران بیرون ایستاده می خواهند تو را ببینند. در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا می آورند."

عیسی نیامده بود که روابط خویشاوندی زمینی با عده ای برقرار کند. به همین خاطر می بینیم که توجه خاصی به مادر خود و پسران طبیعی او نداشت. وی با هر گونه انحراف در این باره برخورد کرد و نشان داد که فرزندان راستین خدا چه کسانی هستند. عیسی تصریح کرد که عنوان فرزندان خدا به کسانی اطلاق می شود که مطابق با کلام خدا عمل می کنند.

جای هیچ شکی نیست که الهام دروغین در آن زمان وجود داشت و کلام خدا بطور واضح این موضوع را مطرح می کند: "چون او این سخنان را می گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت خوشبحال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی. لیکن او گفت: بلکه خوشبحال آنانی که کلام خدا را می شنوند و آن را حفظ می کنند." (لوقا ۱۱: ۲۷-۲۸). آیا در پشت این ندایی که در

جمیعت بلند شد، همان روحیه نیایش مریم دیده نمی شود؟ خداوند با در نظر گرفتن این مساله بلافاصله این تفکر را اصلاح کرد.

برای تشویق مردم به نیایش مریم و توجیه این کار متن لوقا ۱: ۲۸ را به شکل غلطی ترجمه کرده اند: "پس فرشته نزد او وارد شده

گفت: سلام ای نعمت رسیده! خداوند با تو است..." در حالی که در کاتشیزم کاتولیک چنین می خوانیم: "درود بر شما ای مریم، پر

از فیض، خداوند با تو است." بین کسی که نزد خدا فیض می یابد و کسی که پر از فیض است تفاوتی اساسی وجود دارد.

مریم مسیری غیر از مسیر دختران دیگر طی نکرد. وی پیش از آنکه مورد خطاب جبرائیل، پیغام آور آسمانی قرار بگیرد به عقد یوسف

در آمده و قصد ازدواج با وی را داشت. فرشته به دختری که به عقد کسی در آمده بود گفت: "...ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا

نعمت یافته ای." (آیه ۳۰). طبیعی است که مریم از دیدن پیغام آور آسمانی تعجب کرده، از شنیدن پیغام شگفت زده شد. آیه ۳۸ باز

ثابت می کند که مریم پر از فیض نبود بلکه همانطوری که نوشته شده است "وی به نزد خدا فیض یافته بود." به همین علت بود که مریم گفت: "...اینک کنیز خداوندم . مرا بر حسب سخن تو واقع شود..." (لوقا ۱: ۳۸).

در هیچ جایی از کلام عنوان نشده است که فیض مریم یا حتی لطف یوسف برای ما حیات می آورد، بلکه واقعیت آن است که فیض خدا بواسطه کلمه جسم پوشیده (تن گرفته) و ساکن در میان ما، بر ما مکشوف شد (یوحنا ۱) و امروز نیز این فیض تنها در منجی یافت می شود: "و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی بوسیله عیسی مسیح رسید." (یوحنا ۱: ۱۶-۱۷). در این باره نیز، می توانیم شهادتی واضح در کلام پیدا کنیم . بر خلاف آن چیزی که تصاویر مذهبی نشان می دهند، پسر، دیگر در آغوش مریم نیست بلکه همانطوری که نوشته شده است، وی در آغوش پدر است: "خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد." (یوحنا ۱: ۱۸). همه این به اصطلاح تصویرهای معجزه آفرین مربوط به رابطه مادر و پسر از آیین های کفرآمیز حاصل شده و از الهه گان و خدایان به عاریت گرفته شده اند. این انحراف، ایماندار را از پرستش حقیقی خدای یگانه دور می سازد و وی را به طرف بت پرستی می کشاند. بر خلاف چیزی که تعلیم داده می شود، عیسی ثمره "عطیه متبرک" مریم نیست، حقیقت آن است که مریم تنها حامل ذات (جوهر) الهی بود. در آیه های بعد با اشتباهات (بشری) مریم مواجه می شویم . پس از عید فصح، در زمانی که مردم به خانه های خود برمی گشتند، عیسی ۱۲ ساله بدون آنکه خانواده او متوجه شوند در هیکل جا ماند: "و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می شنود و از ایشان سوال همی کرد." (لوقا ۲: ۴۶). طبیعی است که این مساله باعث شده بود مریم دلواپس شود و به چیزی که می گفت فکر نکند: "چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم." (لوقا ۲: ۴۸). پاسخ کودک به صورت واضح اشتباه مریم را اصلاح کرد: "او به ایشان گفت: از بهر چه مرا طلب می کردید، مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم؟" (لوقا ۲: ۴۹). عیسی درباره کارگاه نجاری یوسف سخن نمی گفت بلکه به پدر آسمانی خویش اشاره می کرد. عیسی با ادای این مطلب، حرف اشتباه مریم را اصلاح کرد تا مبادا این تصور ایجاد شود که یوسف پدر واقعی او است.

این که مریم پس از صعود عیسی مسیح، خود به فیض الهی محتاج می بود از این مطلب آشکار می شود که به جمع ۱۲۰ نفره شاگردان در بالاخانه پیوست که روح به آنها نازل شد، و این حکایت از آن دارد که وی نیز به فیض نجات نیازمند بود: "و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می بودند." (اعمال ۱: ۱۴). نوشته شده است که برادران عیسی که اول بی ایمان بودند در این بالا خانه جمع بودند (یوحنا ۷: ۴-۵).

در آن زمان مریم را نیایش نمی کردند، بلکه مریم جزء آن کسانی بود که برای یافتن روح القدس دعای کردند. یافتن روح القدس برای نجات هر فرزند خدا ضروری است، بنابراین لازم بود مریم نیز روح القدس را بیابد.

به شما می گویند: "پسر، همه خواسته های مریم را بر آورده خواهد کرد." این مساله در کجا عنوان شده است؟ گفتن این مطلب امید کاذبی را در قلب انسان ایجاد می کند. با بیان این مطلب می خواهند این فکرتداعی بشود که عیسی پسر خدا و مریم بود. در حالی که چنین چیزی حتی یک بار در کتاب مقدس عنوان نشده است، عیسی پسر خدا بود و مریم تنها ظرفی بود که عیسی را حمل کرد. در عروسی قانای جلیل، شراب کم آمد و مریم به عیسی گفت: "شراب ندارند، عیسی به او جواب داد: ...ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است." (یوحنا ۲: ۳-۴)، با وجود اینکه مریم به صورت ملایمی درخواست خود را مطرح کرده بود، عیسی با قاطعیت خاصی به او جواب داد. این مساله نشانه آن است که هیچ انسانی حتی اگر مریم باشد نمی تواند در وی اعمال نفوذ کند. ما باید بی شک، نصیحت خوب مریم به خادمان را مد نظر داشته باشیم "هر چه به شما گوید بکنید." (آیه ۵)، این درس بزرگی برای بشریت است.

نه تنها در انجیل از برادران خداوند سخن رفته است بلکه پولس نیز درباره آنها صحبت می کند: "آیا اختیارنداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟" (اول قرنتیان ۵: ۹).

رسول به غلاطیان چنین می نویسد: "اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم." (غلاطیان ۱: ۱۹). جالب توجه آن است که از زمان تاسیس کلیسای عهد جدید در پنطیکاست از اعمال ۲ تا پایان کتاب مقدس دیگر از مریم صحبتی نشده است. این مساله به تنهایی، مسیحی کتاب مقدسی را توجیه می کند که مریم وظیفه خود را انجام داده بود. روح بت پرستی در مسیحیان اولیه ساکن نبود بلکه روح القدس. آنها نه مخلوق بلکه خالق را نیایش می کردند. "...پس از قرن هفتم روش غیر کتاب مقدسی نیایش و پرستش مریم در کلیسا جای گرفت. از قرن دوازدهم دعای "درد ای مریم" وارد [کلیسا] شد. از سال ۱۱۴۰ به بعد عبادت ها و مناسبتها به افتخار مریم زیاد شدند. در میان این اعیاد می توان از عیدی به مناسبت لقاح مطهر صحبت کرد. در جریان سده دوازدهم دعای

Rosaire وارد شد... کلیسای کاتولیک می خواهد زیر علامت مریم دنیا را به خود جلب کند. به همین خاطر، پس از جنگ جهانی دوم

مساله نیایش مریم مورد تاکید قرار گرفت. "O. Markmann, irrturner der katholischen Kirche, S. ۴۸-۵۰)).

با توجه بیشتر به جریانات به راحتی می توان تشخیص داد که آیا روح القدس در کار است یا روح ضد مسیح. ما با قاطعیت می گوئیم که آن مریمی که کتاب مقدس معرفی می کند، آن مریمی نیست که در شورای افسس در سال ۴۳۱ به عنوان "مادر خدا" اعلام شد و به شخصیتی الهی تبدیل شد. به مریم کتاب مقدس گفته شده بود: "...خوشبحال او که ایمان آورد زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی

گفته شد، به انجام خواهد رسید." (لوقا ۱: ۴۵) و وی در حالت تسلیم کامل گفت: "...اینک کنیز خداوندم . مرا بر حسب سخن تو واقع شود..." (لوقا ۱: ۳۸).

فصل ششم

"نیایش مریم" چیست؟

کتاب مقدس شهادت می دهد که تنها می باید به خدا ایمان داشت و او را پرستش و نیایش کرد. در صورتی که دیگری به این مقام ارتقاء یابد، انسان به خرافات و بت پرستی روی آورده است . الهی دانان پروتستان به اندازه کافی و به طور قانع کننده ای به این مساله پرداخته اند. ولی برای توضیح بهتر موضوع ، عبارتی چند از گفته ها و نوشته های آنها نقل خواهیم کرد. نمی توان چیزی در توجیه نیایش مریم عنوان کرد. در کتاب مقدس چیزی درباره ظهورهای مریم عنوان نشده است . جالب آن است که این ظهورها تنها در کشورهای کاتولیک مانند لهستان ، پرتغال ، اسپانیا و فرانسه صورت می گیرند. در حالی که اگر اعتقاد به مریم شرط نجات بود، لازم بود که ظهورهای مریم در کشورهای پروتستان ، مسلمان ، بودایی و غیره نیز صورت بگیرد، ولی مریم در این کشورها ظاهر نشده است . آشکارا بگوییم ، مریم (کتاب مقدس) نمی تواند ظاهر شود، این مساله درباره پطرس ، یوسف ویا هر کس دیگر صدق می کند. این ظهورهای مریم حاصل ذهنیت ها و آرزوهای انسان ها است . آیا می توان پرسید که چه کسی در این زیارتها مورد اکرام و جلال است ؟ عیسی یا مریم ؟ این چه نوع روحی است که عیسی (آن یگانه شایسته) را مورد اکرام قرار نمی دهد بلکه مریم را؟ بی شک این کار روح القدس نیست ! بلکه روح کاذب است . کشیش مارکمان Markmann در نوشته ای با عنوان "ارواح پلید در نیایش مریم" Die Dämonie im Marienkult می گوید: "نیایش عرفانی مریم تحت تاثیر ارواح پلید صورت می گیرد. به مانقل شده است که حتی در سده های نخست مسیحیت ، عده ای مریم را عبادت می کردند. در سده های اولیه تحولاتی در عبادت مریم صورت گرفت و وی جای الهه گان مادر در آیین های شرک آمیز را گرفت ."(O.Markmann, irrthümer der katholischen kirche)

از چه زمانی خدا صاحب مادر شده است ؟ این تصور کاملاً ضد کتاب مقدسی است . مریم مادر خدا نبود بلکه والده عیسی مسیح ، خداوندگار و رهاننده ما بود. در شهر افسس بود که جمعیت یک صداسردادند: "...بزرگ است ارطامیس افسسیان !" (اعمال ۱۹: ۲۸). هم اکنون در کنگره هایی که به افتخار مریم صورت می گیرد، مردم در سرودهایی می گویند: "عظیم است مریم" با توجه به شرایط موجود، برای مردم جالب بود که یکی را کنار بگذارند و دیگری را به آن مقام برسانند.

تنها از سده پنجم بود که نیایش مریم فراگیرتر شد. آرتور دروس Arthur Drews چنین نوشت: "از نظر تاریخی نیایش مریم حکایت از فلاکت بشری دارد. داستان نیایش مریم یکی از احمقانه ترین خرافات است .بررسی تاریخی این گرایشات ، دروغ ها و تحریفات ،

تقلب هایی را برملا می کند. یسوعین از فلاکت و بدبختی بشریت سوءاستفاده کرده و این چیزها را به وجود آورده اند. آنها در اجرای این مقاصد از کمک رهبران قدرت طلب کلیسا بهره مند شده اند. زمانی که ما به این نمایش نگاه می کنیم ، نمی دانیم باید گریه کنیم یا خنده . به راستی که نیایش مریم یک کمدی الهی است ..K.Deschner, Und abermals Krahte der Hahn, S. ۴۰۱.

همه و همه از "درود مریم " "l'Ave Maria" گرفته تا دگم "عروج جسمانی مریم " "l'Assomption" ضد کتاب مقدسی هستند. و به عبارتی همه بر دروغ بنا شده اند. این اعتقادات حکایت از دخل و تصرفاتی دارد که در طول بررسی ۱۶۰۰ ساله عمر کلیسای کاتولیک رومی صورت گرفته است . امروزه مسائل به گونه ای عنوان می شوند که گویی ما با یک "گنجینه ایمان مسیحی " سروکار داریم ، در حالی که نیایش مریم و اعتقاد مربوط به آن حاصل تلاش بی ثمر و ضد مسیحی دشمن است . دشمن مایل است با این گونه اقدامات ایمان به عیسی مسیح را که یگانه راه رهایی است از بشریت بر باید و آنان را در مورد مریم به سمت خرافاتی سوق دهد که هیچکدام قادر به نجات نیستند، از زمان اصلاحات تا به امروز، الهی دانان مطرح به صورت واضح و دقیق این مساله را ثابت کرده اند.

خرافات مربوط به ظهور مریم در مکان های متفاوت ، از نظر پروردگار مکروه است . زیرا باعث می شود افراد صادق گمراه شوند.

کشیش مارکمان Markmann درباره پاپ فعلی چنین می نویسد: "پاپ در دیدار خود از لهستان ، رزی طلایی در پای مجسمه سیاه مریم ، یاسناگرا Jasna Gora در چنستوشو Tschenschow و در حالت ربودگی سکوت آمیزی در جلوی این بت گفت "توتوس توم "Totus tuum" یعنی "کاملا وقف تو". آیا این کفر نیست ؟ دعای "توتوس توم " به عنوان شعار هدایت گرپاپ فعلی ، حتی زمانی که وی کشیش ساده ای بوده است می باشد. وی در مقابل مادونای سیاه با این عبارت دعای خود را به پایان رساند: "همه کلیسا را به تو وقف می کنم تا اقصای جهان . همه بشریت و همه انسانها، همه اقوام و ملتها را به تو وقف می کنم . روم و لهستان به واسطه خادم تو پیوندی عاشقانه یافته اند. آن را به تو وقف می کنم . ای مادر، ما را در آغوش خود بپذیر! ما را رها نکن ! ای مادر ما را هدایت فرما." (O.Markmann ۳۲,۳۳Endzeit, Entrückung, Antichrist, S.).

. اینکه مریم مادر کلیسای کاتولیک روم شد به هیچ وجه به این معنی نیست که وی مادر ملکوت آسمانی شده است ، بلکه ملکه امپراطوری کاتولیک رومی است .

در کتاب "فاتیما" "Fatima" یواکین ماریا آلونسو Joaquin Maria Alonso آمده است که مریم باشکوه خاصی در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۱۷ به سه بچه شبان ظاهر شد. این عدد سیزده دوباره تکرار می شود، در ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۷ "باکره مقدس " "Sainte vierge" از آن سه بچه خواست ماه بعد برگردند. در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، پس از ظهور پنجم گویا به آنها گفت "من می خواهم که شما در

۱۳ اکتبر برگردید و کتاب دعای rosaire را بخوانید..." تا زمان ظهور ششم پنجاه هزار زائر به آن مکان رفتند. در طول این سالیان ، میلیون ها نفر برای زیارت به آنجا رفته اند تا خواسته های قلبی خود را با مریم در میان بگذارند، غافل از آنکه خود مریم به یاری خدا نیازمند است . واقعیت آن است که مریم تا به امروز نتوانسته است حتی به داد یک نفر هم برسد.

در فاتیما، مجسمه های زیادی از مریم بر پا شده است و مردم به این مجسمه ها متوسل می شوند و آنها را حرمت می گذارند. ژان پل دوم ، پاپ فعلی در نمازخانه ظهور در جلوی چنین تصویری زانو زد. این آیین برخلاف فرمان خدا و در تضاد آشکار با آن است :

"صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است ، و از آنچه پایین در زمین است ، و از آنچه در آب زیر زمین است ، برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما، زیرا من که یهوه ، خدای تو می باشم ، خدای غیور هستم ، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می گیرم ." (خروج ۲۰: ۴-۵).

به گفته کلام ، اشخاصی که برای خود تصاویری می سازند و جلوی آنها سجده می کنند، در شمار دشمنان خدا هستند. در واقع این همان رقص در جلوی گوساله طلایی است . یکی مجسمه حضرت کریستف St-Christophe را دارد و دیگری مسیح ساخته شده به دست انسان را بر گردن خود حمل می کند و غیره .

این مساله مرا به یاد صحبتی که با چند مهمان در خانه یک کشیش کاتولیک داشتم می اندازد. صحبت به مساله ایمان کشیده شد، آنگاه خواستم بدانم که کدام یکی از آنها با عیسی مسیح رابطه شخصی دارد، زنی بی اختیار جواب داد: "من عیسی خودم را فروخته ام "

" ما در آن لحظه از حرفی که شنیده بودیم تعجب کردیم ولی وی به ما گفت که به عنوان کلکسیون عتیقه ، یک پیکره ۲۵/۱ سانتی عیسی را که ارزش زیادی داشت به کلیسایی فروخته است .

میلیونها تصویر روی این کره خاکی هستند. این تصاویر مذهبی از دید خدا مکروه هستند. خدا در قدوسیت خود نیایش تصاویر را با عبارت زیر محکوم نموده است : "ملعون باد کسی که صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است ، بسازد، و مخفی نگاه دارد؛ و تمامی قوم در جواب بگویند: آمین !" (تثنیه ۲۷: ۱۵). مردم نه تنها به کسی که قادر است به آنها کمک کند، پناه نمی آورند، بلکه به واسطه ها و روش های انحرافی روی می آورند. مگر این وضعیت خدا را ناراحت نمی کند؟ مگر پروردگار از این امر خشمگین نمی شود؟ زمانی که از عیسی پرسیدند که فرمان اول کدام است ، وی گفت : "...اول همه احکام این است که بشنوای اسرائیل ، خداوند خدای ما خداوند واحد است ، و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است ." (مرقس ۱۲: ۲۹-۳۰). در حقیقت جایی برای مریم و اولیا، حامیان ، پیکره ها و تمثال ها وجود ندارد.

آیا مریم به عنوان انسان می تواند دعای میلیون ها نفر را مستجاب کند بدون اینکه دانای کل باشد؟ آیا مریم می تواند در آسمان ، بر زمین و در برزخ باشد بدون اینکه همه جا حی و حاضر باشد؟ دانای کل و حاضر در همه جا، از ویژه گی های منحصر به فرد باری تعالی است . همه این زیارتگاه ها، در هر کشوری که باشند، از دید خدامکروه و محکوم هستند. خداوند چنین می گوید: "...مرا بطلبید و زنده بمانید. اما بیت ئیل را مطلبید و به جلال داخل مشوید و به بشرشبع مروید، زیرا جلال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ئیل نیست خواهد شد. خداوند رابطلیید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده ، بسوزاند و کسی در بیت ئیل نباشد که آن را خاموش کند." (عاموس ۵: ۴-۶).

امروزه می توان عبارت فوق را به صورت زیر آورد: "خداوند چنین می گوید، مرا جستجو کنید و زنده خواهید شد، به لورد Lourdes یا فاتیمه Fatimah یا چنستوشو Tschenschau یا آلتوتینگ Altötting نروید، بلکه به نزد من آیید تا به راستی صاحب حیات جاوید بشوید." خداجوی واقعی تنهامی تواند وی را در جایی که او در آن حضور دارد بجوید و خدا همه جا حی و حاضر است .

ویتوریو مسوری Vittorio Messori چنین از کاردینال یوسف راتسینگر Joseph Ratzinger آلمانی نقل قول می کند: "ژان پل دوم پس از سوءقصدی که در روز سیزده مه - سالگرد نخستین ظهور مریم - بر علیه او انجام شد و زخمی گردید به فاتیمه رفت تا از مریم تشکر کند که اینچنین عجیب مسیر تیر را منحرف کرده است. " (V.Messori, Zur Lage des Glaubens, S. ۱۱۲).

کاردینال راستینگر ترتیب اعلام دگم های مربوط به مریم را چنین مطرح می کند: "در وهله اول بکارت ابدی مریم و جایگاه وی به عنوان مادر خدا اعلام شد. پس از سپری شدن زمانی طولانی که باعث شد کلیسا به درک عمیقتر و پخته تری از مسائل برسد، لقاح مطهر مریم و عروج وی به جلال آسمانی اعلام شد!" وی سپس این عبارت نفرت انگیز را می آورد "این دگم ها از ایمان اصلی به مسیح به عنوان خدای راستین و انسان راستین حفاظت می کنند" (V.Messori, Zur Lage des Glaubens, S. ۱۰۸).

نمی توان به راحتی این مسائل را پذیرفت . این چهار دگم نیز به اندازه سایر دگم ها فاقد اساس کتاب مقدسی هستند. حقایق کتاب مقدسی نتیجه رای گیری شوراها پس از بحث های طولانی نیستند. زیرا این حقایق توسط مردانی که دعوت الهی داشتند اعلام شد. چنین مردانی آنچه را که باید به نام خداوند ایمان آورد و تعلیم داد درامانت وعظ می کردند. ما با اطمینان کامل حرف راستینگر را به خود او یاد آور می شویم ، وی گفته بود: "طبیعی است که حقیقت نمی تواند حاصل یک رای گیری باشد. هر مطلبی یا غلط است یا درست . حقیقت را تنهامی توان یافت و نمی توان آن را به وجود آورد" (صفحه ۶۲). کسی که به حقیقت یعنی به کلام حق دسترسی ندارد مجبور است جایگزینی برای آن بوجود آورد.

در زمینه الهیات شاهد آن هستیم که مباحث مربوط به مریم شناسی جای مباحث مسیح شناسی را گرفته اند. هم اکنون به صورت آشکار کنگره هایی برگزار می شوند که محور اساسی آنها را مریم تشکیل می دهد، دیگر صحبتی از مسیح نمی شود مگر در مواقع استثنایی و زمانی که به کار می آید. "پاپ خواهان آن شد که نیایش مریم پویایی تازه ای بیابد و متذکر شد که این نیایش باید بر اساس کتاب مقدس و تحت تاثیر تثلیث و مسیح شناسی انجام شود باید به گونه ای اجرا شود که همگی، حتی آنانی که به شکل متفاوتی ایمان دارند، در نظر گرفته شوند. این نیایش باید با توجه به الگوهای بیانی و فرهنگی حاکم بر عصر ما تنظیم شود."

(Katholischer Erwachsenen Katechismus, S. ۱۷۳)

ایمانداران کتاب مقدسی مسیح باید چه پاسخی به این سنت غیر کتاب مقدسی یعنی "دعوت به نیایش مریم" بدهند؟ مگر این نیایش که بشر را از راه حقیقت دور می کند از دید خدا کفرآمیز نیست؟

این دگم ها و روش ها و سنت ها که در کلیساها رواج یافته اند چه ارزشی دارند؟ آیا آنها از حقیقت نشأت گرفته اند یا از دروغ؟ آیا همانطوری که کاردینال راستینگر بدان اذعان داشته است: "این سنت ها نتیجه فرایند فکری ای بس طولانی هستند؟" این عبارت بدین مفهوم است که این سنت ها قبلا وجود نداشتند، بلکه به صورت توافقی مقرر شده اند. فاصله سالهای بین اعلام این دگم ها گویای این است که حقیقت کجا قرار دارد و آیامی توان به آن دست یافت؟ حقیقت تنها در کلام خدا است و جای دیگری نیست! یک مسیحی کتاب مقدسی در کلیسایی است که به کلیسای خدای حی تعلق دارد: "و بر بنیاد رسولان و انبیاء بنا شده اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است." (افسیان ۲: ۲۰). هیچ کدام از چیزهایی که پاپ ها در طول سالیان دراز وارد کلیسا کرده اند با کتاب مقدس هماهنگی و تطابق ندارند و چیزی که با کلام خدا هماهنگی ندارد از رسولان نیست. به چه دلیلی یعقوب و یوحنا و پولس حتی پطرس برای مریم حرمت و جایگاه خاصی قائل نشدند، در حالی که در آن زمان حوادث به تازگی رخ داده بودند و خاطره ای زنده از آن وقایع داشتند!

یوحنا رسول مطلبی مهم خطاب به ایمانداران می گوید: "نوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی دانید، بلکه از اینرو که آن را می دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست." (اول یوحنا ۲: ۲۱). این مطلب برای ما نیز در این زمان صدق می کند. هیچ کدام از این دگم ها که کلیسای کاتولیک مطرح کرد از کلام حق نشأت نگرفته اند و باید منشا اصلی آنها را در جاهای دیگری جستجو کرد.

در فهرست زیر زمان ورود دگم هایی که به مسیحیت اولیه وارد شد، ذکر شده است (البته این تاریخ ها همیشه قابل اطمینان نیستند) ما

بدون تفسیر دیگری فهرست را می آوریم (S.S., House of Death..., King ۱۱۷-۱۲۲)

عده ای شروع کردند به کشیدن علامت صلیب ۳۱۰

در مراسم الهی شمع ها روشن می شوند ۳۲۰

فرشتگان و اولیای فوت شده نیایش می شوند ۳۷۵

مراسم قربانی روزانه وارد می شود ۳۹۴

مریم کم کم جایگاه خاصی می یابد ۴۳۱

کشیش هالباسهای متحدالشکل بر تن می کنند ۵۰۰

گریگور اول GregoireI زبان لاتین را در عبادت جای می دهد و برای

مریم و مقدسین مرده دعا می کند ۶۰۰

اختصاص یک عید به افتخار مریم ۶۵۰

بوسیدن پای پاپ مرسوم می شود ۷۰۹

پاپ بر امور دنیا تسلط می یابد ۷۵۰

توسل به مریم و اولیاء مرده و نیایش در جلوی صلیب ، مجسمه ها و اشیاء مقدس ۷۸۸

تقدیس آب با نمک و برکت کشیشان (آب تبرک) ۸۵۰

شروع نیایش به درگاه یوسف شوهر مریم ۸۹۰

تقدیس ناقوس مرسوم می شود ۹۶۵

تقدیس مردگان شروع می شود ۹۹۵

روزه در جمعه هفته مقدس مرسوم می شود ۹۹۸

تجرد کشیشان مرسوم و شروع می شود ۱۰۷۹

تسبیح بزرگ مرسوم می شود ۱۰۹۰

آیین قربانی مرسوم می شود ۱۱۰۰

شروع تفتیش عقاید علیه مرتدین ۱۱۸۲

شروع آمرزش فروشی ۱۱۹۰

جایگزینی نان مقدس به جای نان عشاء قربانی ۱۲۰۰

دگم تبدیل ماهیت ، اعتراف گناهان به کشیش حداقل یک بار در سال ۱۲۱۵

پرستش نان مقدس موسوم به hostie شروع می شود ۱۲۲۰

از این سال به بعد زنگوله ها به صدا در می آیند تا نشان دهند که کشیش

عمل تبدیل ماهیت را انجام می دهد ۱۲۲۷

قرائت کتاب مقدس بر مردم عادی حرام می شود ۱۲۲۹

کاردینال ها کلاهی سرخ رنگ بر سر می گذارند ۱۲۴۵

عید خدا مطرح می شود ۱۲۶۴

از آن به بعد جماعت حق ندارند از جام عشاء بنوشند ۱۴۱۰

آموزه برزخ اعلام می شود ۱۴۳۹

شروع تفتیش عقاید در اسپانیا ۱۴۷۸

کتاب مقدس با سنت هم پایه شمرده می شود ۱۵۴۵

آپوکریفا Apocryphes وارد کتاب مقدس می شوند ۱۵۴۶

اعلام آموزه لقاح مطهر مریم ۱۸۵۴

اعلام خطاناپذیری پاپ ۱۸۷۰

حضور جسمانی مریم در آسمان ۱۹۲۵

اعلام دگم عروج مریم ۱۹۵۰

پیوس دوازدهم Pie XII مریم را ملکه دنیا اعلام می کند ۱۹۵۴

پل ششم Paul VI مریم را مادر کلیسا اعلام می کند ۱۹۶۴

هر فرد عاقلی باید از خود بپرسد اعلام این آموزه ها با فاصله های زیاد از یکدیگر چه مفهومی می تواند داشته باشد. در واقع عهد جدید

در کاملیت ارائه شده و نمی توان چیزی را بر این عهد افزود: "ای برادران ، به طریق انسان سخن می گویم ، زیرا عهدی را که از انسان

نیز استوار می شود، هیچ کس باطل نمی سازد و نمی افزاید" (غلاطیان ۳: ۱۵). هر کاری که جایز نیست با وصیت یک انسان انجام شود

با عهد خدا انجام شده است [وصیت در یونانی واژه دیاتکه است که هم به معنی عهد است هم به معنی وصیت - مترجم .]. پس احترام

به این هشدارهای کتاب مقدس که می فرماید: "زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می دهم که اگر کسی بر

آنها بیفزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود." (مکاشفه ۲۲:۱۸) چه شده است؟ به امثال ۳۰: ۵-۶ نیز رجوع کنید.

فصل هفتم

اصلاحات - آغازی نو

سیر و روند اصلاحاتی که نشأت گرفته از دخالت الهی باشد بسیار لازم بود، ولی اصلاحات انجام شده با آنچه که مورد نظر کتاب مقدس بود فاصله زیادی داشت. این پرسش مطرح است که آیا اصلاح گران متوجه شده بودند که شروع تازه ای لازم بود یا نه؟ واقعیت آن است که همه آنها فرزندان کلیسای روم بودند. حقیقت این است که چیزی در کلیسای روم نمانده بود که اصلاح شود. چون آن سیستم دیگر کاملاً دنیوی شده بود و ربطی به کتاب مقدس نداشت. از طرفی آنچه ارمیای نبی پیشگویی کرده بود محقق شد: "زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می گوید: زمین های خود را شیار کنید و در میان خارها مکارید" (ارمیا ۴: ۳). همچنین این نبوت ارمیا ۵۱: ۹ نیز محقق شد که می فرماید: "بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هرکدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است." دیواری شکسته بود و نوعی خروج شروع شده بود. گویی هاتفی از آسمان فرمان می داد: "...ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبدا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهرمند شوید." (مکاشفه ۴: ۱۸).

البته لوثر به درستی این مطلب یوحنا رسول را که از جانب خدا گفته بود، درک کرد: "...زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امت ها گمراه شدند و در آن، خون انبیاء و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد." (مکاشفه ۱۸: ۲۳-۲۴). به همین ترتیب این کلام ارمیا نبی نیز محقق شد: "بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می سازد. امتهای از شرابش نوشیده، و از این جهت امتهای دیوانه گردیده اند." (ارمیا ۵۱: ۷). با این وجود اصلاحگران نتوانسته بودند به ایمان اولیه بازگشتی کامل بکنند. اصلاحات تنها شامل چند نکته محدود می شد. نیمی از تغییرات در عمل انجام نشد و بعضی از نکات نیز تغییر یافته و یا فراموش شدند.

در اولین مرحله اصلاحات آمرزش فروشی، مرجعیت پاپ و بعضی از سوءاستفاده ها باطل شدند. اصلاحات با طرح عادل شمردگی انسان بواسطه ایمان به مسیح رهاننده به اوج خود رسید. این شهادت بزرگ بر اساس کلام خدا ارائه شد. این پیشرفت عمیق و اساسی شد و با یورش به دروازه های بابل آن را گشود. ولی از طرف دیگر آموزه های غیر کتاب مقدسی و کاتولیک در جریان اصلاحات حفظ شدند، فقط از تعداد آیین های به اصطلاح مقدس کم شد اما تعمیم نوزادان و بدعت های دیگر همچنان حفظ شدند.

متأسفانه در این جریان خروج از بابل ، پروتستانها اعتقاد به تثلیث را با خود آوردند. این مساله باعث شد آنها در جای پای مادر خود یعنی کلیسای کاتولیک قدم بگذارند. لوتر Luther اشونکفلد Schwenkfeld و سایر اصلاحگران ، یهودیان و مسیحیانی را که ایمان متفاوتی داشتند (مانند آنابپتیستها Anabaptistes) نفرین می کردند. میشل سروت Michel Servet پزشک اسپانیایی در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۵۵۳ با موافقت کالوین Calvin اعدام شد. علت اعدام او این بود که به تثلیث ایمان نداشت

(Schlisske, Die Geschichte der Kirche, S. ۱۳۲)

. عبارت لوتر و ملانکتون Melancton درباره آنابپتیستها که در تاریخ کلیسا ضبط شده اند هنوز در گوش های ما طنین انداز است . اینطور می نماید که ادعای کلیسای کاتولیک روم مبنی بر اینکه تنها کلیسای کاتولیک است که قادر به نجات می باشد، هنوز مدنظر اصلاح گران بود. با در نظر گرفتن این مساله می توانیم بفهمیم چرا بدون مسامحه با کسانی که ایمان متفاوتی داشتند چنین برخوردتندی صورت می گرفت . این هنوز هم وجود دارد. ملاحظه می شود که کلیساهای مستقل یا آزاد، بدعت گذار "Secte" خوانده می شوند، در حالی که معنی واژه "Secte" از "Section" می آید که به معنی بخشی از یک مجموعه است . همچنین در فرهنگ Sect,webster به معنی یک جماعت مذهبی متشکل آمده است . در صورتی که این معنی را در نظر بگیریم همه فرقه ها به اصطلاح Secte|هستند. پیدایش آیین های تازه باعث شد که اصطلاح "Secte" دوباره به یک مفهوم بد تبدیل شود.

با وجود اینکه اصلاحات باعث نشد که کلیسا طبق خواست خدا به وضعیت کتاب مقدسی کلیسای عهدجدید برگردد، ولی می توان گفت که قدم اول به سمت ایمان کتاب مقدسی برداشته شده بود و کلام خدا مجدد موعظه می شد. ماباید به این خاطر ابتدا نسبت به پیشتازان اصلاحات که بسیاری بر هیزم های آتش سوختند وبعد نسبت به همه اصلاحگران قدر شناس باشیم .

از آن زمان به بعد، ملکوت خدا دوباره با قدرت راهی برای خود باز کرد و نتیجه آن منجر به بیداری های پی در پی شد. و باعث گشت نور انجیل بیشتر و بیشتر منتشر شود. پس از مکاشفه عادل شمردگی از راه ایمان ، تجربه ایمان باعث شد در وهله بعدی تقدیس قلب با قدرت کلام و روح خدا مطرح شود. واعظان بیداری های آتشین که بعدها وارد تاریخ کلیسا شدند به میدان آمدند و حقایق کتاب مقدسی را مطرح کردند و شنوندگان آنها این حقایق را در زندگی خود پیاده می کردند. آنها مانند خادمان خدا در سایر دوره های کلیسا کارمند یا مقام کلیسایی نبودند بلکه خدمتگذار کلام خدا بودند و از طریق وعظ انجیل مردم را با مسیح مرتبط می کردند. متأسفانه این مردان خدا بر روی آموزه ای که به نظرشان می رسید متمرکز می شدند و در کنکاش کلام خدا فراتر نمی رفتند. دسته ای به وعظ درباره عادل

شمردگی بسنده کردند و برخی تا مساله تقدیس پیش رفتند. درحالی که بعضی از واعظان به وعظ درباره توبه و تعمید ایمان اکتفا می کردند و غیره. به هر صورت، خدا از طریق روح خود همچنان کار می کرد.

در گذر از این قرن، بسیاری از جماعت‌های پروتستان و ایمانداران آزاد، خواهان این بودند که تجربه ای از روح القدس داشته باشند و چنین شد. آنها همان تجربه ای را از خدا پیدا کردند که کلیسای اولیه پیدا کرده بود و چنین شد که قرن بیستم با پیدایش جنبش پنطیکاست آغاز شد.

در روند اصلاحات و بیداری‌ها، کلیساهای مستقل و آزاد بسیاری بوجود آمدند. اشتباهات بشری باعث شد انحرافات و ناخالصی‌ها نیز در (کلیسا) بوجود بیایند. ولی این بدین مفهوم نیست که ما حرکت جنبش ناپذیرخدا را رد کنیم. هدف این بیداری این بود که کلیسا، هر چه بیشتر به موضع اولیه خود نزدیک شود. روح القدس در بیداری‌های قبلی فعال بود و این امر قطع در مورد بیداری پنطیکاست هم صدق می کرد. آنها که عادل شمرده شده و تازه شده بودند و تولد تازه پیدا کرده بودند تجربه ای جدید یافتند. روح با قدرت ریخت و با قدرت عمل کرد.

یوحنا تعمید دهنده گفته بود: "...من شما را به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد." (لوقا ۳: ۱۶). این وعده برای نخستین بار در پنطیکاست محقق شد. تجربه تعمید روح القدس به ایماندار حقیقی اطمینان می دهد که مورد قبول خدا واقع شده است. برای فرزندان حقیقی حق، این به مفهوم مهر شدن به وسیله روح است (افسیان ۱: ۱۳، ۴: ۳).

البته واقعیت این است که امروزه با جنبش‌های کاریزماتیک charismatiques گوناگونی سرو کار داریم. و حتی یک جنبش پنطیکاست هم در میان کاتولیک‌ها به وجود آمد. جوی ایجاد شده و مردم تجربه ای پیدامی کنند که فراتر از احساسات نمی رود و به عبارتی آنها در وضعیت کهنه و سنت‌های قدیمی خود می مانند. آنها نوعی مسح روح دریافت می کنند، ولی این پرسش مطرح می شود که آیا این افراد با جان و نفس خود تجربه ای از خدا یافته و تازه شده اند؟ و آیا از نو مولود شده اند یا نه؟ هر کس باید خود به این پرسش پاسخ بدهد. فرزندان خدا که به راستی از روح القدس پر شده اند به ارزش جاودانی عمل فدییه پی برده و کلام باقی و ابدی خدا را به عنوان یگانه شهادت خود قرار خواهند داد. آنها را می توان از ثمره روح شناخت. خیلی‌ها می توانند عطایای روح را به ظهور برسانند؛ ولی واقعیت آن است که تنها کسانی که شریک ذات الهی و اقدس خدا شده اند می توانند ثمره روح را از خود بروز دهند. در کلام خدا چنین آمده است: "لهذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت. نه هر که مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت خداوند خداوند! آیا به نام تو نبوت

نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم ؟ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم ! ای بدکاران از من دور شوید!" (متی ۷: ۲۰-۲۳). و این کلام هنوز معتبر است .

بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم ، یعنی در ماه مه سال ۱۹۴۶، موج بیداری عظیمی از طریق یک واعظ ساده و فروتن در ایالات متحده آمریکا شروع شد. اسم این واعظ ویلیام ماریون برانهام William Marrion Branham (مرگ ۱۹۶۵) بود. کشیش گوردن لیندسی Gordon Lindsay که چندین سال در رکاب این خادم خدا بود، به عنوان یک شاهد عینی کتابی با عنوان "ویلیام برانهام مردی فرستاده شده از جانب خدا" نوشت . وی در این کتاب می نویسد: در خدمت او همان آیات و معجزات مشهود در ایام خداوند عیسی مسیح و رسولان به ظهور می رسید. کوران بینا می شدند، و افلیجان خرامان می گشتند و حتی کسانی که به سرطان پیشرفته دچار شده بودند شفا می یافتند. در انتشارات "Mehr|Licht|Verlag" در چاپ دوم این کتاب در هامبورگ ، نامه دکتر دیبلیوس Dr. Dibelius اسقف کلیسای انجیلی لوتری خطاب به کشیش گنسایش M.Gensichen مترجم کتاب در صفحه ۴ منتشر شد. در این نامه چنین آمده است : "از شما به خاطر ارسال این کتابچه جالب که درباره ویلیام برانهام مبشر است ، از صمیم قلب تشکر می کنم . شما نثری واضح در ترجمه به کار برده اید. از یک نظر، روشی که آمریکایی ها به کار می برند واقع غریب می نماید. ولی شاید بهتر آن باشد که با روحیه دیگری کار بشارت را به پیش ببریم و به همین خاطر از دعوت برانهام به آلمان که مطرح کرده اید استقبال می کنم ."

ویلیام برانهام بر اساس دعوتی الهی وارد میدان شد. وی خدمتی داشت که از تاییدی مافوق الطبیعه برخوردار بود. خدمت او به بسیاری از مبشران انگیزه ای نو داد و آنها نیز معجزاتی مشابه به ظهور رساندند. بسیاری از انجمن های بشارتی در جریان این بیداری به وجود آمدند، که یکی از آنها عبارت است از انجمن بین المللی تاجران انجیل تام ، حتی جنبش کاریزماتیک و بسیاری از جنبش های روحانی دیگر، در جریان این بیداری به وجود آمدند. ولی با این وجود، زمانی که وضع را به دقت بررسی می کنیم ، به زودی در می یابیم که نابسامانی و آشفتگی روحانی بدتر از گذشته شده است . هر جا می روی می گویند: "مسیح اینجا است ، مسیح آنجا است " با این حال هیچ جماعتی دقیق به کلیسای اولیه شباهت ندارد و هیچ یک از جماعتها آموزه کتاب مقدسی و اعمالی که آن را تایید کند، ندارند. هم اکنون که ما به پایان دوره های کلیسایی عهد جدید رسیده ایم ، به یک عمل قدرتمند روح نیاز داریم تا کلیسا به کاملیت برسد. هدف معین خدا این است که در آخر همه چیز به حالت اول خود برگردد.

همانطور که مسیح در ابتدا عمل می کرد به همان صورت بدن مسیح (کلیسا) در زمان آخر باید عمل کند. کلیسای خدای حی و هر چه که به کلیسا مربوط می شود باید به صورت اولیه برگردند، همانطوری که پیش از رجعت مسیح وعده داده شده است : "پس توبه و

بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود."

(اعمال ۳: ۱۹-۲۱). کسی که هم اکنون عضو کلیسای خداوند است، جذب هیاهوی مذهبی و فریب نخواهد شد، بلکه کتاب مقدس را تفحص کرده، پا به قلمرو مکاشفه خواهد گذاشت و وعده های مربوط به این زمان را دریافت خواهد کرد. هرچه خدا می کند با کلام او تطابق دارد. قبل از این که ما دعا کنیم: "اراده تو کرده شود..." لازم است اراده خدا که در چهارچوب کلام آمده است بر ما مکشوف شود. زمان حاضر، دوره افراد برجسته و خاص نیست، بلکه ساعت خدا و ساعت کلمه حق است. با کمک این شرح هر کس باید بتواند بیازماید که آیا ایمان او مطابق با کتاب مقدس است یا فقط ایمان یک کلیسا را دریافت کرده است، حال فرقی نمی کند که این کلیسا آزاد باشد یا رسمی. مهم این است که ما به آخرین حرکت خدا پیش از بازگشت مسیح مرتبط هستیم یا نه؟

فصل هشتم

الوهیت

ما با احترام فراوان و با احساس ترسی مقدس از پروردگار وارد باب الوهیت می شویم. همانطوری که ادیان گوناگون وجود دارند، به همان اندازه نیز می توان تصاویر و آموزه های گوناگونی درباره خدا پیدا کرد. ما دوست داریم در این کتاب اجازه دهیم تا خدا درباره خود شهادت دهد و مکاشفه خویش را بازگو کند.

ما از به کار بردن عبارات و فرمولهای گوناگون پرهیز خواهیم کرد، زیرا نمی توان آنچه که مافوق فهم است را قابل درک ساخت و آنچه که توضیح پذیر نیست را توضیح داد. در واقع به هیچ وسیله ای نمی توانیم آنچه مافوق درک است را درک کنیم. تا زمانی که ما به ابدیت نائل نشده ایم الوهیت فراتر از دسترس ما خواهد بود. در کلام آمده است: "اما آیا خدا فی الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه ای که بنا کردم." (دوم تواریخ ۶: ۱۸). وقتی که در ابدیت قرار گرفتیم، در آن مرحله می توانیم چیزهایی از راز خدای قادر مطلق درک کنیم.

تقریب همه آپولوژیست ها باب الوهیت را به شکلی که از سده چهارم میلادی متداول شد مطرح کرده اند. به عبارتی تعلیم آنها نتیجه بحث هایی است که در آن دوره صورت گرفته است. عجیب آن است که به عهد عتیق و عهد جدید رجوع نشده است. در واقع باید گفت انبیاء و رسولان حق داشتند چیزی درباره تثلیث نگویند. دردنیای مشرکان تثلیثهای زیادی وجود داشت، معروفترین تثلیث عبارت است از تثلیث هندوئیسم که مرکب از برهما (خالق) ویشنو (محافظ) و شیوا (ویران کننده). چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید چیزی

درباره خدای مرکب از چندین شخصیت نمی بینیم . هیچ جا نمی بینیم که خداوند خود را به عنوان خدای مرکب از سه شخص معرفی کرده باشد، بلکه همیشه با یک خدای شخصی سروکار داریم . کسی که می کوشد خدا را تقسیم کند، دیگر با آن "یگانه خدای واقعی" سروکار ندارد بلکه با رب النوعی مواجه است که خود ساخته است . چنین رب النوعی می تواند دو یا سه چهره داشته باشد که در آن صورت بهتر آن است که از چندین خدا یا رب النوع سخن بگوییم .

در سالهای اخیر بطور خاص در کلیسای انجیلی مشاهده می شود که فمینیستها در اجلاس ها و شوراها گوناگون سخنان کفرآمیز درباره خدا می گویند، آنها از اینکه خدا به اصطلاح مذکر است و نه مونث ، انتقادی کنند، مرتب به عباراتی چون "خدای ذکور کتاب مقدس" یا "ده فرمان فقط برای مردان نوشته شده است" برمی خوریم ، همچنین عنوان می شود که : "نظر به اینکه زنان عضوی ندارند که ختنه پذیر باشد، پس نمی توانستند عضو فعال جماعت یهودی باشند" (S., ۱۹۸۷, ۱۷S. اول ژوئیه |Idea|Spektrum).
از ملاحظه این امر که مردم چنین فریب می خورند و به خدا کفر می گویند دچار وحشت می شویم .

حدود چهار هزار سال پیش خدای زنده با ابراهیم عهد بست و این وعده را به او داد: "...و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت". (پیدایش ۱۲:۳). ابراهیم یک شخص محوری برای ادیان یهود، مسیحیت و اسلام است . در زمانی موسی ، یعنی حدود ۳۶۰۰ سال پیش خداوند خدا بر کوه سینا نازل شد و آن ده فرمان را داد. هیچ کدام از ادیان فوق الذکر این واقعه را زیر سوال نمی برند. از آن زمان به بعد اسرائیل به عنوان شاهد یگانه خدای راستین در میان اقوام مشرکی که آنها را احاطه کرده بود مقرر شد. حدود ۲۰۰۰ سال پیش مسیح ظاهر شد، او بوسیله روح القدس تولید شد و از مریم باکره متولد شد. بر طبق پیدایش ۱۵:۳ مسیحیان در مورد این موضوع مشکلی ندارند. از دیدگاه مسلمانان عیسی بزرگترین پیغمبر است ، ولی آنها او را به عنوان منجی عالم نمی پذیرند. این مطلب درباره یهودیان صدق نمی کند، ولی روزی فرا می رسد که آنها به مسیح ایمان می آورند. زیرا همانطوری که برادران یوسف در دومین ملاقات او را شناختند، اسرائیل نیز در دومین ظهور مسیح ، وی را خواهد شناخت (پیدایش ۴۵: ۱-۱۵، اعمال ۷: ۱۳).

حدود ۱۴۰۰ سال پیش محمد ظهور کرد تا برادران خود را از بت پرستی بیرون کشیده به پرستش خدای واحد حقیقی یعنی ا مهم است که مردم به شناخت درستی از خدا و مکاشفه ای که از خویش ارائه می دهد برسند. تنها با کسب چنین شناختی است که انسان وارد نقشه الهی می شود. یهودیان ، یا به عبارت دقیق تر اغلب یهودیان ، مکاشفه شخصی خدا را نشناختند، مسیحیان از این مکاشفه سوءتعبیر کردند، در حالی که مسلمانان آن را درک نکرده اند. می توان با دلایلی محکم این مساله را ثابت کرد. در صورتی که همان خدایی که با ابراهیم و موسی صحبت کرد از طریق مسیح سخن گفت و به ادعایی محمد را مخاطب قرار داد همان باشد، پس باید هماهنگی ای در بین آنچه که گفته ، نوشته و آموزش داده می شود از ابتدا تا به انتها وجود می داشت . ما به عنوان افراد سده

بیستم باید از خود پرسیم که چه کسی در حقیقت، کلام خدا را به خوبی درک کرده و چه کسی به درک نادرستی از آن نائل شده است؟ حقیقت آن است که ادیان امروزی از نقشه و هدف خدا برای بشریت غافل هستند. اکثر مردم به مفهوم و هدفی که در پشت مکاشفات پی در پی الهی نهفته است پی نبرده اند، این مساله درباره مکاشفه ای که خدا در مسیح از خویش ارائه داد نیز صدق می کند. معادل واژه فارسی خدا در کتاب مقدس اصلی عبری "الوهیم" "Elohim" است. در کتاب مقدس آمده است: "در ابتدا، الوهیم آسمان و زمین را آفرید..." (پیدایش ۱:۱). واژه الوهیم یا خدا، گویای قدرت بی نهایت او است. و "خدا را به عنوان معبود" معرفی می کند. در باب نخست پیدایش، ما تنها با واژه الوهیم روبرو می شویم. ولی در پیدایش ۴:۲ با عبارت "خداوند خدا" (Yahweh-Elohim) که برگردان اصطلاح عبری یهوه-الوهیم است مواجه می شویم. این اصطلاحات مفهوم و هدف مکاشفه ذات اقدس را بازگو می کنند. عبارات و اصطلاحات گوناگون گویای گوناگونی صفات متنوع پروردگار هستند. واژه الوهیم از لحاظ معنی مفرد است، ولی گویای نوعی چندگانگی در صفات باری تعالی است، زیرا خدا چندین صفت دارد. او هم آفریننده است، هم محافظ، هم داور، هم پادشاه و غیره.

در کتاب مقدس عبری با واژه الوهیم، Elohim، اله Elah و ال El مواجه می شویم. برگردان فارسی این اصطلاحات خدا یا ایزد است. مساله آن است که خدا در چه مقام یا با چه عنوانی سخن می گوید و خود رامکشوف می کند. در کتاب مقدس عباراتی چون ال علیون El Elyon (خدای حضرت اعلی، پیدایش ۸:۱۴) ال شادای El Shadda (خدایی که تقویت می کند، قادر مطلق، پیدایش ۱:۱۷) ال عولام El Olam (خدای سرمدی، پیدایش ۳۲:۲۱) و ال گیبور El Gibbor (خدای قدیر، اشعیا ۹:۶) بکار برده شده اند. جای تاسف است که مترجمان نتوانسته اند مفاهیمی را که پشت اصطلاحات فوق الذکر نهفته است منتقل کنند. این مساله باعث شده است تا به راحتی نتوانند به شناخت صحیحی از خدا برسند، چون کلماتی که به عنوان معادل در زبان مقصد برگزیده شده دارای همان مفهوم موجود در زبان اصلی نیستند.

پیش از نزول شریعت، پدران قوم واژه الوهیم را درباره خدا به کار می بردند. خدا برای اولین بار خطاب به موسی از اسم یهوه Yahweh استفاده کرد: "و خدا به موسی خطاب کرده وی را گفت: من یهوه هستم. و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود یهوه نزد ایشان معروف نگشتم." (خروج ۶: ۲-۳). خدا می خواست عهد را با همه قوم بنی اسرائیل منعقد کند و بدین ترتیب خداوند خدا نام عهد خود یعنی یهوه (واژه عبری آن YHWH) را مکشوف کرد. هر جا در عهد عتیق با اصطلاح خداوند خدا مواجه می شویم باید بدانیم که در متن اصلی اصطلاح "یهوه-الوهیم" (Yahweh-Elohim) به کار رفته است. درواقع یهوه تجلی مرئی الوهیم است.

واژه الوهیم گویای حضور چندگانه ذات اقدس است . این مطلب درباره اسم یهوه نیز صدق می کند، ما با اصطلاحات زیر در مورد یهوه برخورد می کنیم : یهوه یرا Yahweh-Jir (خداوند مهیا خواهد کرد، پیدایش ۲۲: ۷-۱۴)، یهوه رافا Yahweh-Rapha (خداوند شفا می بخشد، خروج ۱۵: ۲۶)، یهوه نیسی Yahweh-Nissi (خداوند راهنما)، یهوه شالوم Yahweh-Shalom (خداوند سلامتی است ، داوران ۶: ۲۴)، یهوه رعی Yahweh-R'ai (خداوند شبان من است ، مزمور ۲۳)، یهوه صدقینو-Yahweh-Tsidkenu (خداوند عدالت ما، ارمیا ۲۳: ۶)، یهوه شمه Yahweh-Shammah (خداوند اینجا است ، حزقیال ۳۵: ۴۸)، یهوه صباوت Yahweh-Sabaoth (خداوند لشکرها، اول سموئیل ۱: ۳)، در صورت لزوم و مطابق با اراده خود، خدا از ابتدا خود را خداوند (یهوه) معرفی می کرد.

خداوند پیش از آنکه نام خود را آشکار کند هویت خود را به موسی بازگو کرده بود: "خدا به موسی گفت :هستم آنکه هستم . و گفت : به بنی اسرائیل چنین بگو: اهی (هستم) مرا نزد شما فرستاد. و خدا باز به موسی گفت : به بنی اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب ، مرا نزد شما فرستاده ،این است نام من تا ابدالابد. این است یادگاری من نسلا بعد نسل ." (خروج ۳: ۱۴-۱۵). اسم یهوه به نوعی هستم را در بر می گیرد، یهوه بیانگر ابدی بودن خداوند می باشد. او همیشه آن "هستم" است و زمان ، مکان و شکل تجلی او تغییری در این باره ایجاد نمی کند.

در زمانی که خدا بدن روحانی خود را ترک می کند و جسم انسانی می پوشد (تن می گیرد) و نام عهد خود در عهد جدید یعنی یسوع Yashuah را بر خود می نهد، او همچنان همان "اهیه" (هستم) باقی می ماند. یسوع به معنی "یهوه نجات دهنده" است به همین خاطر تا آخرین باب کتاب مقدس از او به عنوان هستم صحبت می شود. "من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم". (مکاشفه ۲۲: ۱۳).

تنها کسی می تواند مکاشفه خدا در عهد جدید را درک کند که شناختی از کیفیت تجلی خدا در عهد عتیق داشته باشد. در حقیقت با همان خدا و همان یهوه سروکار داریم ولی با این تفاوت که خدا در عهد عتیق در بدنی روحانی ظاهر شد در حالی که ظهور خداوند در عهد جدید در بدنی جسمانی و گوشتی صورت گرفت .

ولی خدا در ذات خود روح است (یوحنا ۴: ۲۴)، احدی او را به عنوان روح ندید (یوحنا ۱: ۱۸، اول یوحنا ۴: ۲). به همین علت از او به عنوان خدای نادیدنی یاد می شود (اول تیموتاوس ۱: ۱۷، ۶: ۱۶). هر کس در عهدعتیق خدا را دید، وی را به عنوان یهوه دید، در حالی که در عهد جدید هر کس بخواهد خدا را ببیند باید او را به شکل خداوند عیسی یعنی همان عمانوئیل ببیند (عمانوئیل یعنی خدا با ما است) و

به این صورت است که پدر خود را در پسر آشکار می کند. خدا که روح است بصورت خداوند در یک جسم انسانی آمد. هر عنوانی که در رابطه با خدا به کار رفت در رابطه با خداوند نیز استفاده شد.

در عهد عتیق چیزی درباره رابطه پدر- پسر نمی بینیم ، فقط می توان ملاحظه کرد که انبیاء از ظهور این رابطه خبر داده بودند، هیچ نبی ای خطاب به خدا نگفت: "ای پدر ما که در آسمانی" (متی ۹:۶). در طول چهارهزار سال عهد عتیق هیچ کدام از پیغمبران چیزی خطاب به پسر خدا نگفت. از مصاحبتی در میان پدر و پسر نیز چیزی در آن دوره نمی بینیم. علت این امر این بود که چنین رابطه ای وجود نداشت. همانطوری که در این تامل عنوان شد قوم اسرائیل تنها قومی بودند که با خدا رابطه برقرار کردند و به سوی او معطوف شدند.

در پیدایش ۲۷:۱ ملاحظه می کنیم که خدای نادیدنی به دو صورت خود را معرفی کرده است. در زمان آفرینش، خدای حق یک بار به شکلی شبیه بشر وارد صحنه می شود و به همین دلیل است که نوشته شد: "پس خدا آدم را به صورت خود آفرید..." (پیدایش ۲۷:۱). و بار دیگر ما چنین می خوانیم: "و زمین تهی و بئر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت." (پیدایش ۱:۲)، ولی با این وجود به فکر کسی نرسید که از وجود چند شخص صحبت کند. در واقع باید گفت که ما از ابتدا با تجلیات گوناگون پروردگار مواجه می شویم. در زبان الهیاتی به این پدیده تئوفانیا "theophanie" گفته می شود. پروردگار در عهد جدید به صورت بشروارد عمل شد.

فصل نهم

شهادت خدا درباره خویش

در کتاب مقدس، ما نخست با شهادتی از خود خدا روبرو می شویم، و در وهله دوم شهادت انبیاء که فرستندگان باری تعالی هستند مدنظر قرار می گیرد، و در آخر متوجه شهادت رسولان می شویم. خدا در عهد عتیق در بدنی روحانی تجلی یافت و از تجلی و ظهور خویش در بدن انسان (جسم) خبر داد. در عهد جدید می توانیم شاهد تحقق این وعده باشیم و از کیفیت آن مطلع شویم. لازم است که نگرش و ایمان یهودیان را مدنظر بگیریم تا بتوانیم به نگرشی اصیل از پروردگار نائل شویم. ارائه شهادت درباره تنها خدای واقعی صرف و منحصر به قوم اسرائیل سپرده شده بود. خداوند خود را به عنوان خدای قادر مطلق به ابراهیم، اسحق و یعقوب معرفی کرد. درباره موسی می توان گفت که پروردگار روبرو با وی صحبت کرد (خروج ۱۱:۳۳). خدا در عهد عتیق بواسطه انبیای یهودی (با مردم) صحبت کرد.

از آنجا که حق تقدم با خدا است، اجازه بدهیم او خویشتن را با عباراتی چند معرفی کند.

"و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت : من هستم یهوه Yahweh، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم . تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد." (خروج ۲۰: ۱-۳).

"این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست." (تثنیه ۴: ۳۵).

"لهمذا امروز بدان و در دل خود نگاه دار که یهوه خداست ، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست." (تثنیه ۴: ۳۹).

"الان ببینید که من خود، او هستم . و با من خدای دیگری نیست ..."(تثنیه ۳۲: ۳۹).

"...تا دانسته ، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. من ، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست." (اشعیا ۴۳: ۱۰-۱۱).

"تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست . من یهوه هستم و دیگری نی." (اشعیا ۴۵: ۶).

"اما من از زمین مصر (تا حال) یهوه خدای تو هستم و غیر از من خدای دیگر را نمی شناسی و سوای من نجات دهنده ای نیست." (هوشع ۱۳: ۴).

ما چند قسمت از عهد جدید را نیز ارائه خواهیم داد که نقل قول های فوق را تایید می کنند:

"...بشنو ای اسرائیل ، خداوند خدای ما خداوند واحد است ..." "آفرین ای استاد، نیکو گفתי ، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست." (مرقس ۱۲: ۲۹ و ۳۲).

"زیرا واحد است خدا..." (رومیان ۳: ۳۰).

"لکن ما را یک خداست یعنی پدر..." (اول قرنثیان ۸: ۶).

"اما متوسط از یک نیست ، اما خدا یک است." (غلاطیان ۳: ۲۰).

"باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالابد باد. آمین." (اول تیموتاوس ۱: ۱۷).

"زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است ..." (اول تیموتاوس ۲: ۵).

"تو ایمان داری که خدا واحد است ؟ نیکو می کنی !..." (یعقوب ۲: ۱۹).

"یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الان و تا ابدالابد. آمین." (یهودا ۲۵).

آیات عهد عتیق که از طریق انبیاء جاری شدند و آیات عهد جدید که به واسطه رسولان بیان شدند، به اتفاق ، شهادت واحدی ارائه می

دهند. ما حتی یک بار با اصطلاحاتی چون تثلیث یا دوگانگی خدای واحد در کتاب مقدس برخورد نمی کنیم . به همین صورت در کتب

مقدسه نیز هیچ جا اصطلاحی با عنوان پسر ابدی به چشم نمی خورد. در صورتی که دکترهای کلیسا، تعلیم کتاب مقدس را می

پذیرفتند و به شناخت ذات اقدس نائل می شدند، ما با این همه کتاب و عناوینی چون "حقیقت درباره تثلیث اقدس" مواجه نمی شدیم . شهادت کتب مقدسه حکایت از آن دارد که تثلیث وجود خارجی نداشته ، ندارد و تا ابد نیز نخواهد داشت . خدا یکی است ، ولی خویشتن را با عناوین پدر، پسر و روح القدس مکشوف کرده است . خدا مرجع نهایی و کل در کل است ، هر آنچه از او صادر شود در رابطه با او قرار می گیرد و به او مربوط است ، چه پسر خدا باشد، چه کلمه خدا، چه روح خدا و غیره . پسر، کلمه و روح از خدا نشأت می گیرد. زیرا او آن یگانه یهوه است . او منشأ، نقطه آغاز، مرجع و کل در کل است .

در عهد جدید نیز چنین آمده است : "لکن ما را یک خدا است یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای اوهستیم ، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم ." (اول قرنتیان ۸: ۶). در این آیه ، آن حقیقتی که بر اساس آن تنها یک خالق و یک عمل خلقت است به صورت واضح و بدیع مورد تاکید قرار می گیرد، اگر چه خالق خود را در یک جا خدا معرفی می کند و در جای دیگر به عنوان خداوند.

"خدا در سه شخص " با این تصاویر در بسیاری از تشریفات و کتب معرفی می شود. شما در این تصاویر چه چیزی می بینید. یک شخص یاسه شخص ، از قرار معلوم در یکی از این تصاویر پدر عصای سلطنتی در دست دارد، پسر با صلیبی در دست دیده می شود، در حالی که روح القدس به صورت یک کبوتر نشان داده شده است . در تصویر دیگر سه شخص الوهیت با ظاهری یکسان نشان داده می شوند.

فصل دهم

بدن روحانی خدا

در ازلیت بی نهایت ، خدا تنها بود، خدا روح بود. در آن پری روحانی و نورانی و اصیل ، خدا اول تنها بود. کسی او را در این حالت ندید. بهتر آن است که ما از جایی که در آن از عمل پروردگار سخن رفته است یعنی از "در ابتدا" شروع کنیم : "در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید." (پیدایش ۱: ۱). در عهد جدید درباره آنچه که اتفاق افتاد چنین آمده است : "در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود." (یوحنا ۱: ۱). در این آیه می بینیم که چطور آنکه خویشتن را مکشوف می کند از پری نورانی اصیل خارج می شود و به عنوان یهوه - لوگوس Yahweh-Logos شروع به عمل می کند. او عمل می کند و قادر است هیات خود را تبدیل کند و بدین ترتیب بود که بعدها کلمه جسم شد، و به صورت پسر در آمد. خداوند به عنوان یهوه در کنار الوهیم به ما نشان داده می شود، این بدین مفهوم است که خدا در خارج از حالت روح و پری نورانی ازل تجلی می یابد. به همین خاطر درباره لوگوس چنین گفته می شود: "همان در ابتدا نزد خدا بود." (یوحنا ۲: ۱) و نیامده است که کلمه در ازل بی نهایت [در خارج از زمان - مترجم] به نزد خدا بود بلکه بر واژه ابتدا و آغاز

تاکید می شود. برای آنکه همگان بدانند که در اینجا صحبت از یهوه است ، درباره لوگوس چنین نوشته شده است : "همه چیز به واسطه او آفریده شدو به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت ..."(آیه ۳). لازم است در این باره آنچه که در کولسیان ۱:۱۶ آمده است را مورد توجه قرا دهیم : "زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تخت ها و سلطنتها و ریاسات و قوات ؛ همه بوسیله او و برای او آفریده شد."

در نقطه آغاز روند آفرینش ، زمین تهی (توهو tohu) و بایر (بوهو bohu) بود، به عبارتی هیچ شکلی نداشت و هیچ زندگی بر آن نبود و تاریکی زمین را پر کرده بود. وقتی خدا عمل آفرینش خود را شروع کرد روح خدا برلجه ها قرار گرفت . کلمه (لوگوس) و روح از ابتدا، در زمان آفرینش و در زمان فدیة ، همواره با هماهنگی کار کرده اند. آفرینش به واسطه کلام گفته شده ، محقق شد، ولی پیدایش زندگی تنها با همکاری روح میسر می شود.خدا گفت و شد. او گفت : "روشنایی بشود"(پیدایش ۱:۳) و روشنایی پیدا شد. هر چه از دهان خدا صادر شد،محقق شد. قدرت آفرینندگی منحصر در کلمه خدا نهفته است .

همانطوری که اشاره شد، خدا در ابتدا از پری اصلی خویش به عنوان یهوه به شکلی روحانی متجلی شد. مادر چند آیه پایین تر می خوانیم که خدا گفت : "پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خداآفرید..."(۲۷:۱). صورت خدا به آدمی می ماند:" و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت ، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود."(حزقیال ۱:۲۶، مکاشفه ۴:۲).

خدا یک شخص است . او به این صورت در باغ عدن راه می رفت و با نخستین انسانها صحبت می کرد. درپیدایش ۱۸: ۱-۲ شرح ملاقات او با ابراهیم چنین است : "و خداوند در بلوطستان ممری ، بر وی ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود. ناگاه چشمان خود را بلند کرده ، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند..."گفتگوی معروف بین خداوند و ابراهیم در آن زمان صورت گرفت که می توانیم آن را در کتاب مقدس بخوانیم .بعد آن دو فرشته ای که خداوند را همراهی می کردند راهی سدوم شدند (پیدایش ۱۹). مساله تجلی خدا در یک بدن روحانی در سرتاسر عهد عتیق تایید می شود. یعقوب با او کشتی گرفت ، یعقوب او را گرفت و (فرشته)ضربه ای به ران او زد و یعقوب لنگ شد (پیدایش ۳۲: ۲۲-۳۲ و هوشع ۱۲: ۴-۶). در واقع ، خداوند خدا برای کسانی که خود را به آنها مکشوف می ساخت و می سازد بزرگترین حقیقت بود و هست .

نکته دوم در شرح خلقت آن است که ، فرشتگان نیز صورتی شبیه به انسان دارند. کتاب مقدس بارها به این مساله اشاره می کند. دانیال چنین به ما می گوید: "...ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد. و آواز آدمی را از میان (نهر)اولای شنیدم که ندا کرده ، می گفت : ای

جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز. " (دانیال ۸: ۱۵-۱۶). او در باب ۲۱:۹ چنین شهادت می دهد: "چون هنوز در دعا متکلم می بودم ، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم ..."

این واقعیت که خود خداوند و همینطور فرشتگان ظاهری شبیه به انسان دارند از مفهوم زیادی برخوردار است و باید آن را توضیحی قاطع برای پیدایش ۲۶:۱ تلقی کرد: "و خدا گفت : آدم را به صورت ما و موافق شبیه مابسازیم ... " از آغاز فرشتگان گرداگرد خدا بودند و آنها بدنی شبیه خدا داشتند. او به ایوب چنین گفت : "وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی ؟ بیان کن اگر فهم داری ... و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟" (ایوب ۳۸: ۴-۷). کلام خدا به ما ثابت می کند که لشکریان آسمانی در زمان آفرینش زمین حضور داشتند، به عبارتی زمانی که خدا می گوید: "انسانی شبیه ما بسازیم " طرف خطاب پروردگار فرشتگان بودند. تفسیری مبنی بر آن که خدا شخصیت های الوهیت (تثلیث) را مخاطب ساخته ، درست نیست . هیچ نبی و رسولی آیه بالا را بدین شکل تعبیر نکرده است . زمانی که اشعیا نبی جلال خدا را در رویا دید، وی ملاحظه کرد خداوند (یک خداوند واحد) بر تخت نشسته و لشکریان آسمانی او را احاطه کرده اند. سپس صدای خداوند را شنید که چنین می گفت : "آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می گفت : که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟" (اشعیا ۶: ۸).

میکایای نبی واقعه ای مشابه را نقل می کند: "او گفت : پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خودنشسته دیدم و تمامی لشکریان آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. " (دوم تواریخ ۱۸: ۱۸). زمانی که پروردگار خواست به بنای برج بابل پایان دهد چنین گفت : "اکنون نازل شویم و زبان ایشان را مشوش سازیم ... " (پیدایش ۷: ۱۱). در موارد فوق الذکر خدا داشت با فرشتگان خود که همواره گرداگردش و به صورت جمعی حضور داشتند صحبت می کرد.

انبیای عهد عتیق و رسولان عهد جدید هیچگاه صیغه های جمع افعال را برای خداوند به کار نبردند.

راز بزرگ خدا که احدی از آدمیان قادر به توجیه و توضیح آن نیست ، از این قرار است که خداوند خدا در عهد جدید، خود را از خویش خالی ساخت تا در بدنی از گوشت و خون داخل شده ، انسان شود. آدم نخست در بدنی روحانی یعنی به صورت پروردگار آفریده شده بود (پیدایش ۲۷: ۱)، در باب دوم پیدایش ملاحظه می کنیم که خدا بدنی خاکی برای آدم بسرشت .

بدین صورت آدم یکی از موجودات زمینی و نفس زنده شد (آیه ۷). زمانی که آدم در بدن روحانی بود، حوادر او نیز بود (پیدایش ۲۷: ۱)، بعد از این واقعه بود که بدنی جسمانی به آدم داده شد و حوا از پهلوی وی برداشته شد. به همین ترتیب زمانی که خدا در بدن روحانی خویش بود کلیسا در داخل او بود. ولی زمانی که خداوند در بدن جسمانی خود ظاهر شد، کلیسا نیز از خداوند بیرون کشیده شد. آدم در

بدن روحانی خودهبوط نکرد، بلکه زمانی هبوط کرد که در داخل بدن جسمانی خویش قرار گرفته بود. پس لازم بود که از حالت هبوط شده خود، فدیة شده به حالت نامیرایی بازگردانده شود.

بخاطر همین است که خداوند به شباهت ما در آمد تا با بدن جسمانی خویش بهای فدیة ما را پرداخت کند و دوباره پسران و دختران پروردگار بشویم. آغازی جدید و نو شروع شد، خلقت تازه ای صورت گرفت و عیسی نخست زاده این آفرینش شد (کولسیان ۱: ۱۵، دوم قرنتیان ۵: ۱۷).

فصل یازدهم

جلال خداوند

خداوند خدا نخست مانند شعله ای از آتش در بوته خاردار بر موسی ظاهر شد (خروج ۳)، او سپس در آتش همراه با رعدوبرق و صدای شیپورها بر کوه سینا نازل شد و همه قوم صدای پر قدرت و رسای حضرت حق راشنیدند (خروج ۱۹ و ۲۰).

"و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. و خدای اسرائیل را دیدند، و زیرپایه‌ایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد. پس خدا را دیدند و خوردند و

آشامیدند." (خروج ۲۴: ۹-۱۱). همه قوم این واقعه را تجربه کردند. خدای زنده بر روی زمین درباره خویش شهادت داد. دسته ای از افراد این قوم توانستند مستقیم به پیشگاه او وارد شوند و خداوند خدا را به شکلی مرئی و توصیف پذیر ببینند.

کمی بعد از آن واقعه موسی بار دیگر به کوه بالا رفت تا خداوند خدا را ملاقات کند: "و چون موسی به فراز کوه بر آمد، ابر کوه را فرو گرفت، و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت. و شش روز ابر آن را پوشانید، و در روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا در داد. و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قله کوه بود." (خروج ۲۴: ۱۵-۱۷). هر بار صحبت از "جلال خداوند" است باید "شکینه shekinah" را مد نظر داشته باشیم.

شکینه shekinah واژه ای عبری است که در مورد ابر مرئی و نور درخشان و با شکوه بکار می رود. شکینه shekinah تجلی فوق طبیعی حضور ایزد است. خدا به این شکل در طول ۴۰ سال حرکت در بیابان براسرائیل ظاهر می شد و بر خیمه اجتماع نزول می کرد تا با موسی سخن گوید. در روز، شکینه به یک ابر می ماند، در حالی که شبانگاه به صورت یک ستون آتشین که با نور پر قدرت خود پرتو می افکند دیده می شد.

مردان دیگر خدا نیز جلال این شکینه را دیده اند: "و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت. و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود." (اول پادشاهان ۸: ۱۰-۱۱).

اشعیا نبی ، خداوند را بر تخت خود دید و صدای سرافین به گوش او رسید که چنین ندا می کردند: "و یکی دیگری را صدا زده ، می گفت : قدوس قدوس قدوس یهوه صبايوت ، تمامی زمین از جلال او مملو است ." (اشعیا ۶: ۳). حزقیال نبی نیز خداوند را دید و درباره این رویداد چنین آمده است : "و از منظر کمر او به طرف بالا مثل منظربرنج تابان ، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم . و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که ازهر طرف درخشان بود دیدم . مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در ابر می باشد، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود..." (حزقیال ۱: ۲۷-۲۸).

گذر از عهد عتیق به عهد جدید با چنان ظرافت و دقتی انجام شد که کسی جز خدا نمی توانست این چنین عالی و کامل این روند را به پیش ببرد. خدا انسان شد و همان "شکینه " نزول فرمود: "ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تأیید و بغایت ترسان گشتند." (لوقا ۹: ۲). همین امر در تبدیل هیات خداوند عیسی مشاهده می شود: "و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم . او را بشنوید!... و چون ایشان از کوه بر زیرمی آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنهار این رویا را به کسی باز نگوید." (متی ۱۷: ۵ و ۹).

خداوند در دعای کهناتی چنین می گوید: "و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده ، به همان جلالی که قبل ازآفرینش جهان نزد تو داشتم ." (یوحنا ۱۷: ۵). پیش از آنکه کیهان به وجود آید، او به عنوان لوگوس - یهوه Yahweh-Logos از خدا- الوهیم صادر شد و این همان جلالی بود که در کوه تبدیل هیات یشوع Yashuah تجلی یافت . این همان تبدیلی است که به عنوان امید زنده در راه و سلوک فدیة شدگان قرار داده شد: "و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم ." (آیه ۲۲). خداوندگار ما بااین عبارت کمال نهایی ما را توصیف می کند: "ای پدر می خواهم آنانی که به من داده ای با من باشند در جایی که من می باشم تا جلال مرا که به من داده ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی ." (آیه ۲۴). ما نیز قبل ازبنیاد عالم مشمول محبت خدا و برگزیده شده بودیم (افسسیان ۱: ۴-۵).

فصل دوازدهم

زاده (صدور) از خدا

مسیح با لقب "ابتدای خلقت خدا" نیز معرفی می شود (مکاشفه ۱۴: ۳). آدم پسری بود که خدا خلق کرده بود، در حالی که عیسی زاده

شده است . عبارت پسر یگانه خدا در یوحنا ۱: ۱۸ دیگر مورد قبول اغلب مترجمین نیست ، اسکافیلد Selon Scofield مترجم

معروف کتاب مقدس معتقد است بجای "پسر یگانه " بهتر آن است که عبارت "خدای یگانه زاده شده " بکار رود آدم به عنوان یکی از

مخلوقات به صورت خدا آفریده شد، اما عیسی صورت خود ذات خدا بود. آدم شباهت خداوند خدا را داشت ، ولی ذات و طبیعت الهی را نداشت. آدم از خدا صادر نشده بود بلکه بدست خدا آفریده شده بود. ولی خدا می خواست صاحب پسران و دخترانی شود که از او صادر شده و ذات او را داشته باشند و طبیعت او را تجلی دهند. عیسی آن یگانه زاده ، از خدا صادر شد و از او نژاد پسران خدا شروع می شود. او نخست زاده است .

یهوه خود خدا بود، او همان "من هستم - ایهه " می باشد، یعنی کسی که از ازل هست . یا به عبارتی لوگوس Logos بود. او همان کسی است که عمل می کند و حضور فعال دارد و بعد کلمه ، انسان شد. اکثر الهیدانان نتوانستند قلب این حرکت را درک کنند، آنها به این واقعیت اساسی پی نبرده اند که همانطور که یهوه از پری اصلی خدا- الوهیم خارج شد، به همین ترتیب عیسی که همان یهوه است از پدر صادر شد: "...اگر خدا پدر شمامی بود، مرا دوست می داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده ام ..."(یوحنا ۸:۴۲). "زیرا خود پدر شما را دوست می دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم ."(یوحنا ۱۶:۲۷). "زیرا کلامی را که به من سپردی ، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی ."(یوحنا ۱۷:۸).

وقتی این راز برای شاگردان آشکار شد چنین گفتند: "الان دانستیم که همه چیز را می دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می کنیم که از خدا بیرون آمدی ."(یوحنا ۱۶:۳۰).

در عهدهای عتیق و جدید همواره سخن از یک خداوند است . خداوند در عهد عتیق در یک بدن روحانی دیده می شود و در عهد جدید در بدن جسمانی . اصلا در عهد عتیق صحبت از یک پسر نیست که در کنار خدا بوده باشد و سپس بر زمین یک پسر خدا شده باشد. این فرضیه مسخره است ، عیسی از خدا صادر شد. اوتوسط روح به عنوان پسر تولید شد. عیسی با پروردگار هم ذات است . زندگی خدا در او بود زیرا خود وی خدا بود. از خدا تنها خدا صادر می شود و او تنها به روش خویش تولید می کند. از طریق (عیسی مسیح) است که همه پسران و دختران پروردگار در ذات الهی او شریک می شوند (دوم پطرس ۱:۴).

الهیات بیشتر در پی آن است که رابطه بین پدر و پسر و رابطه بین روح القدس و پسر را بیان کند. حاصل این تلاش این است که آنها را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. ممکن نیست چنین باشد، زمانی که فلسفه وارد می شود، دایره ای جادویی بوجود می آید که خروج از آن امکان پذیر نیست . ولی "الهیات " کتاب مقدسی عبارت است از تحقق نقشه ابدی خدا برای بشریت . این نقشه به واسطه خداوند ما عیسی مسیح محقق می شود. هدف الهیات کتاب مقدسی این نیست که مکاشفه خدا برای نجات ما را تبیین کند. بلکه هدف تبیین

رابطه ای است که خدا خواهان ایجاد آن با ما است . او برای ما کیست ؟ ما در مقابل او چه رفتاری داریم ؟ این پرسش برای ما حائز اهمیت است . خدا رابطه خود را با بشریت بیان کرده است !

آموزه معروف به "اعتراف نامه نیکیه " غیر کتاب مقدسی است . در این اعتراف نامه آمده است : "...یگانه پسر خدا، که پیش از بنیاد عالم زاده شد او خدا است از خدا، نور از نور، خدای واقعی که از خدای واقعی زاده شد، او آفریده نشد..." (F.Hauss, Vater der christenheit, S ۴۰)

به عبارتی ادعا می شود که خدا، پسر را در آسمان تولید کرد. چطور می توان این مساله را متصور شد. کجای کتاب مقدس به این مساله اشاره شده است ؟ ما چیزی دال بر این ادعا نمی یابیم .

پدر بواسطه روح ، پسر را بر زمین تولید نمود (متی ۱). بدین ترتیب یک نژاد جدید الهی شروع شد. عیسی از نظر روح خود، پسر خدا بود، ولی از لحاظ جسم ، او انسان بود. وی با این کار خواست بشریت را به حالت الهی انتقال دهد. لازم بود او انسان بشود تا بتواند مرگ را بچشد، ولی این هم لازم بود که خدا باشد تا بر مرگ ، دنیای مردگان و شیطان چیره شود: "و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح ، تصدیق کرده شد و به فرشتگان ، مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد." (اول تیموتاوس ۳: ۱۶). پولس این نیاز را در خویش حس نکرد که در خصوص این راز توضیح دهد. این اعتراف که "بالا جماع سر دینداری عظیم است " برای او کافی بود (اول تیموتاوس ۳: ۱۶).

زایش پسر در ازل صورت نگرفت ، در زمان عهد عتیق نیز این امر رخ نداد، بلکه همانطوری که دقیق عنوان شده است ، زایش پسر در زمان عهد جدید محقق شد. به همین خاطر است که اصطلاح "امروز" در وعده مزمور باب ۲ بکار رفته است ، هر چه در نبوت عهد عتیق بود به آینده ربط داشت . ما در عهد جدید شاهد تحقق این وعده نبوتی هستیم . بی دلیل نیست که از واژه "فرمان خدا" در این آیات سخن به میان رفته است : "فرمان را اعلام می کنم : خداوند به من گفته است : تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم . " (مزمور ۷: ۲). سپس در این باره عبرانیان ۵: ۱ را می خوانیم : "زیرا به کدام یک از فرشتگان گفت که تو پسر من هستی . من امروز تو را تولید نمودم . و ایض من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؟"

در رساله عبرانیان واژه "امروز" برای ما به عنوان یک روز خاص معرفی می شود: "باز روزی معین می فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی امروز گفت ، چنان که پیش مذکور شد که امروز... (عبرانیان ۷: ۴). این "امروز" همان روز نجات است ، زیرا می گوید: "در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم . اینک الحال زمان مقبول است ، اینک الان روز نجات است . " (دوم قرنتیان ۶: ۲، اشعیا ۴۹: ۸). نویسندگان عبرانیان از ایمانداران عهد عتیق می گوید که تا به آخر ایمان خود را حفظ کردند و با

عبارت زیر به خوانندگان رساله چنین هشدار می دهد: "بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که امروز خوانده می شود، مبادا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد." (عبرانیان ۱۳:۳). در تمامی دوران فیض که از "اپیفانیا" ی "Epiphanie" مسیح شروع می شود و در پاروسیا "Parousie" وی خاتمه می پذیرد، ما در "روز نجات" یعنی در "امروز" عهدجدید بسر می بریم .

در رومیان ۱: ۳-۴ درباره پسر چنین آمده است: "درباره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد شد، و بحسب روح قدوسیت ، پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح . رستاخیزدلیل ردناپذیری از این واقعیت است که عیسی همان پسر موعود است که مزمور باب ۲ را محقق می کند: "پس مابه شما بشارت می دهیم ، بدان وعده ای که به پدران ما داده شد، که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می باشیم وفاکرد، وقتی که عیسی را برانگیخت ، چنان که در زبور دوم مکتوب است که تو پسر من هستی من امروز تو را تولیدنمودم ." (اعمال ۱۳: ۳۲-۳۳).

زمانی که جبرائیل فرشته ، پیغام الهی ظهور مسیح موعود را به مریم داد: "مریم به فرشته گفت : این چگونه می شود و حال آنکه مردی را نشناخته ام ؟ فرشته در جواب وی گفت : روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس ، پسر خدا خوانده خواهد شد." (لوقا ۱: ۳۴-۳۵). طبق شهادت کتب مقدسه این خدا نیست بلکه مریم است که پسر را دنیا می آورد.

منظور کتاب مقدس از نقل داستان مریم این نیست که احترام و تحسین ما را نسبت به مریم جلب کند، بلکه هدف کار خدا این بود که به ما نشان دهد که هیچ مردی در آفرینش الهی دخالت نداشته است . پسر انسان کاملامنشا الهی داشت ، مریم حامل طبیعی جوهری آسمانی بود که بواسطه روندی فوق طبیعی شکل گرفته بود. هیچ عمل مذهبی ای نمی تواند جای عمل خدا را بگیرد، در متی ۱: ۲۰ آمده است : "...زیرا که آنچه در وی قرارگرفته است از روح القدس است ." واضح است که روح القدس شخص دیگری نیست بلکه روح خدا، زیرا عیسی هیچ گاه "پسر روح القدس" خوانده نشد. هر چند که توسط روح القدس تولید شد، اما پسر خدا بود. در آیه ۲۲ آمده است که این حادثه ، در واقع تحقق کلام خدا است که از طریق اشعیا نبی خبر داده شده بود: "بنابراین خودخداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده ، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهندخواند..." (اشعیا ۷: ۱۴). در رابطه باپسر چنین آمده است : "از من درخواست کن و امتها را به میراث تو خواهم داد. واقصای زمین راملک تو خواهم گردانید." (مزمور ۸: ۲). نجات ما تنها از طریق تجلی پدر در پسر میسر شده است ، اوبا این کار رهاننده ما شد و ما می توانیم نجات بیابیم . به همین خاطر ایمان به پسر خدا، یگانه و تنها شرطبرخورداری از نجات و رهایی است . زیرا تنها در مسیح بود که خدا با بشریت آشتی کرد و در او بود که خشم الهی خاتمه

یافت . ایمان به پسر به مفهوم دقیق ، یگانه ایمان به پدر است : "کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد." (اول یوحنا ۲:۲۳). هر کس الوهیت پسر را انکار کند، نمی تواند خدا را به عنوان پدر خود داشته باشد.

سراینده مزمور با لحنی واحد از یهوه و پسر می گوید: "خداوند (یهوه) را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می شود. خوشابحال همه آنانی که بر او توکل دارند." (مزمور ۲: ۱۱-۱۲). ایمان به پسر برای نجات ضروری است ، زیرا که خدا به عنوان پدر، نجات را برای ما به ارمغان نیاورد بلکه به عنوان پسر. به همین خاطر چنین آمده است : "آنکه به پسر ایمان آورده باشد. حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر اومی ماند." (یوحنا ۳:۳۶).

خدا درباره خویش به ما تعلیم نمی دهد، بلکه خویشتن را به اشکال گوناگون مکشوف می کند. عبارات دگماتیک سده چهارم درباره پسر خدا حاصل تصورات بشر هستند. او از دیدگاه دسته ای "خدای زاده شده" است و به چشم دسته ای یک "خدای آفریده شده" ، در حالی که عده ای دیگر از وی به عنوان "خدای زاده شده از خدا" یاد می کنند و گویی این واقعه قبل از پیدایش عنصر زمان یعنی در ازلیت رخ داده است . خدایی که گویی از خدای دیگر "تولید شده" یا "زاده شده" یا "خلق شده" به چه درد ما می خورد؟ چنین خدایی وجود خارجی ندارد. زایش ، طبق شهادت واضح کلام به پسر مربوط می شود. عیسی تنها پسری بود که کاملاً منشا الهی داشت .او پسر خدا و مریم نبود بلکه یگانه پسر از خدا است . بسیاری از الهیدانان که تحت تاثیر دانش ژنتیک مدرن هستند، می گویند که یک تخمک مریم به واسطه روح القدس بارور شد! در این صورت شکی نیست که کروموزونهای آلوده به گناه تخمک ، ساختار ژنتیکی الهی را متاثر می ساخت که باز آمیختگی پیش می آید. چنین اتفاقی رخ نداده است ! عبارت یگانه زاده و مولود بدین مفهوم است که هر چه بود، حتی تخمک ، منشا الهی داشت .

تصاویر، مثال ها و سخنان نبوتی عهد عتیق چشم اندازی از مکاشفه آنچه که در آینده به وقوع می پیوندد می باشند. شهادت عهدعتیق و به عبارتی هسته کلام گفته شده متشکل از این عنوان است که "...تا شهادت دهد بر چیزهایی که می بایست بعد گفته شود." (عبرانیان ۵:۳). انبیاء که با قدرت روح سخن می گفتند به آینده می نگریستند و برای آنها روشن بود که برای خود خدمت نمی کنند بلکه نبوت برای ما است (اول پطرس ۱:۱۲). از آن زمانی که ، او که می گفت و عمل می کرد، خود، انسان شد ما با مکاشفه خدای تجلی یافته در مسیح سروکار داریم ، مکاشفه ای که کاملاً محقق شد. انبیاء از پیش امور آینده را خبر داده بودند و رسولان از اموری که واقع شد و محقق شد به ما شهادت داده اند. او، که در کلام مکشوف شده بشارت داده شده بود سرانجام ظاهر شد و درباره اش حتی آمده است :

"که در وی از جهت جسم ، تمامی پری الوهیت ساکن است ." (کولسیان ۲:۹).

چطور کلمات آسمانی به آموزه های بشری مبدل شدند و مکاشفه با شکوه پروردگار در مسیح به صورت فلسفه تثلیث مطرح شد؟ این مساله قابل درک نیست! پروفسور امیل برونر Emil Brunner در این رابطه چنین نوشت: "مفهوم سه شخص چنان شک برانگیز و غیر مطمئن است که حتی آگوستین Augustin متوجه این مساله شده بود (Vgl. De ٩Trinitate, V.). به نظر می رسد که کارل بارت Karl Barth هم همین عقیده را داشته باشد. (Kirchliche Dogmatik, I, S. ٧٠٣)). نمی توان به فکر خود دستور داد که: تو باید این سه شخص را به عنوان یک (خدا) در نظر بگیری، این گفته فایده ای ندارد. و نمی توان با اطمینان رابطه ای بین سه خدایی و یک خدایی برقرار نمود. درکی که از ذات substance و مفهوم شخصیت داشتند بسیار محدودتر از آن بود که ما را به درک درستی از راز یکتایی خدا با توجه به تجلیات و مکاشفه او برساند. این مساله باعث شد سه شخص را در کنار یکدیگر بگذارند و تفکر حاکم بر تاریخ نجات از اذهان ناپدید شود. مردم به پشت آن امر مافوق الطبیعه که بر ما مکشوف شد بیشتر توجه کردند و زندگی درونی این تثلیث کانون تعاملات و مباحث مردم شد؟ و این همان چیزی است که در قالب آموزه تثلیثی کلیسا تضاد عمیقی با کتاب مقدس دارد

(E. Brunner, Dogmatik, Band I, S. ٢٤٣, ٢٤٤)

انبیاء و رسولان هیچ گاه با تثلیث آشنا نبودند، لذا هیچ گاه در کتاب مقدس از یک خدای سه گانه، صحبت نکردند. چطور سه نفر که متحد شده اند می توانند یک خدای واحد باقی بمانند؟ این آموزه نه تنها با طبیعت کتاب مقدس بیگانه است بلکه باید گفت که با یک آموزه مشرکانه سروکار داریم. یگانه خدای راستین و ابدی به سه شکل خویشتن را آشکار کرد: در آسمان به عنوان پدر، بر زمین در پسر و در ایمانداران بواسطه روح القدس. این است شهادت کلام. انبیاء و رسولان که با خدا تجربه ای شخصی داشتند، او را دیده و شناخته اند، آنها خدا را همانطور که خود را بر آنها مکشوف نمود، مطرح کردند. الهیدانان تصویر غلطی از خدا ارائه دادند و از یکی، سه ساختند.

اکثر قریب به اتفاق دانشمندان الهیات قبول دارند که کتاب مقدس با تعلیم تثلیث بیگانه است ولی با این وجود آنها از این آموزه پشتیبانی می کنند. چطور این مساله ممکن است؟

آنچه خداوند گفت همواره و همیشه اعتبار دارد: "...کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد." (متی ١١: ٢٧).

فصل سیزدهم

نام خداوند

پس از اینکه خداوند خدا ده فرمان را ابلاغ کرد به امری مهم در همان باب اشاره کرد: "... در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم ، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد." (خروج ۲۴:۲۰). تنها در آنجایی که خداوند خدا نام خود را بر آن نهاده است می توان به نام خدا در روح و راستی وی را عبادت کرد. از آغاز مردانی بودند که مکاشفه خدا را داشتند و با نام او آشنا شده بودند: "و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آن وقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند." (پیدایش ۴:۲۶).

خروج ۳۳: ۱۱-۲۳ توضیحاتی درباره اهمیت مکاشفه خدا و مکاشفه نام او به ما می دهد. در جایی که خداوند سخن می گوید و به انسان اجازه می دهد نصیبی از فیض او داشته باشد، نام خویش را نیز مکشوف می کند. خداوند رودررو با موسی سخن می گفت . او خواست جلال خدا را ببیند و پروردگار به او چنین پاسخ داد: "...من تمامی احسان خود را پیش روی تو می گذارم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می کنم ..." (خروج ۳۳:۱۹). خدا پنهان و ناشناخته نمی ماند، او خود را به عنوان کسی که خویشان را مکشوف می سازد معرفی می کند تا نام خود را آشکار سازد.

اهمیت مکاشفه خداوند غیر قابل بیان است . پروردگار به موسی چنین گفت : "هارون و پسرانش را خطاب کرده ، بگو: به اینطور بنی اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد، و نام مرا بر بنی اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد." (اعداد ۶: ۲۳-۲۷).

در هیچ دورانی کسی تنها با استفاده از عناوین خدا، وی را مخاطب نساخت بلکه همواره باید نام خداوند را به زبان می آورد. مشاهده می شود که مردم چه در زمانی که او را می خواندند و چه در زمانی که کاری را انجام می دادند نام خداوند را به زبان می آوردند. این مساله درباره هر دو عهد صادق است .

این "قانون اساسی " خدا است ، یعنی خدا را تنها می توان در جایی جست و یافت و عبادت کرد که در آنجا خود و نام خویش را آشکار کرده باشد: "بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید." (تثنیه ۱۲:۵).

سلیمان در دعای تقدیس هیکل خدا چنین دعا کرد: "آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قوم های جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل ، از توبترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه ای که بنا کرده ام ، نهاده شده است ." (اول پادشاهان ۸:۴۳).

"بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت . و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم ، هان من هستم ." (اشعیا ۵۲:۶).

او همان کسی است که موسی در موردش گفته بود: "خدا به موسی گفت :...اهیه (هستم) مرا نزد شمافرستاد." (خروج ۱۴:۳). با همین سخنان خدا خویشتن را در کوه سینا به قوم معرفی کرد: "و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت : من هستم یهوه ، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم ." (خروج ۲۰: ۱-۲). در صحیفه اشعیا نبی با این تاکید روبرو می شویم : "کیست که این را عمل نموده و بجا آورده ، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است ؟ من که یهوه و اول و با آخرین می باشم من هستم ." (اشعیا ۴:۴۱). "من یهوه هستم واسم من همین است . و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت های تراشیده نخواهم داد." (اشعیا ۴۲:۸). "من ، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست ... شما شهود من هستید و من خدا هستم ." (اشعیا ۴۳: ۱۱-۱۲). "خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباوت که ولی ایشان است چنین می گوید: من اول هستم و من آخرهستم و غیر از من خدایی نیست ." (اشعیا ۴۴:۶). "...من یهوه هستم و همه چیز ساخته ام ... " (اشعیا ۴۴:۲۴). "من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی ...من یهوه هستم و دیگری نی ." (اشعیا ۴۵: ۵-۶). "...من او هستم ! من اول هستم و آخر هستم ! به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمان ها را گسترانید..." (اشعیا ۴۸: ۱۲-۱۳).

در همه دوره های عهد عتیق ، مردم نام خداوند را می شناختند و او را به این اسم می خواندند و جلال می دادند. در گذر از عهد عتیق به عهد جدید، به وضوح بیان شده است : "...و نام او را عیسی خواهی نهاد..." (متی ۱: ۲۱)، او به عنوان منجی و نجات دهنده به دنیا آمد، او مسیح (ماشیح) خداوند بود (لوقا ۲: ۱۱)، با این وجود، او طبق سنت نام خویش را در روز هشتم در زمان ختنه دریافت کرد (لوقا ۲: ۲۱).

در عهد جدید نیز تنها صورتهای مختلف مکاشفه خدا به بشر مثلا به عنوان پدر در آسمان ، پسر بر زمین و در کلیسا به عنوان روح القدس حائز اهمیت نیست ، بلکه لازم است بدانیم که نام خداوند اهمیت منحصر به فردی دارد. زیرا نجات و رهایی بر این نام یگانه استوار است . تنها به این نام است که می توانیم چیزی از خدابخواییم . خدا بر روی زمین برای نجات ما تنها در یک مکان خویشتن را مکشوف کرد، یعنی در عیسی مسیح خداوند ما. هر کس بخواهد خدا را پیدا کند باید او را در مکانی که یافت می شود بجوید. هر کس بخواهد خدا را ببیند او را در جایی که در آن خویشتن را آشکار ساخت خواهد دید و هر کس بخواهد از او بشنود تنها می تواند در مکانی که در آن می توان او را شنید، از وی بشنود. یعنی در مکانی که خدا نام خویش را مکشوف کرد. "تنهامکان ملاقات شخصی پروردگار با بشر و بشریت با خدا در عیسی مسیح خداوند است ."

تبدیل نام یهوه Yahweh به یهوه Yhovah و یشوع Yashuah به یشوع Jeshuah توسط مفسرین قابل توجیه نیست . نباید تغییری در اعراب عبری نام خداوند (YHWH) ایجاد کرد، چیزی که در عهد عتیق بود باید حقیقت در عهد جدید پیاده شود. نباید به

دلخواه تغییراتی در آن ایجاد کرد. یاه Yah شکل کوتاه یهوه است. ال El نیز شکل کوتاه الوهیم - خدا Elohim است. اصطلاح هلو-یاه Allelu-Yah به معنی جلال بر یهوه است، یسع -یاهو Jesha-Yahu به معنی "یهوه نجات دهنده است" می باشد، یشوع Yah-shuah به معنی یهوه - منجی می باشد. یهوه خویشان را به عنوان خدای اسرائیل معرفی کرد. اسرائیل Isra-El به معنی مبارزه با خدا است، اسماعیل Isma-El به معنی خدا شنیده و عمانوئیل Emmanu-El به معنی خدا با ما است و غیره .

خداوند در جایی نام خود را آشکار می سازد که خویشان را مکشوف کند و تنها در این نام است که می توان خدا را عبادت کرد.

در عهد جدید خداوندگار ما عیسی مسیح، بطور خاص بر این خصیصه "من هستم" تاکید کرده است. "هستم" در عهد عتیق در رابطه با خدا بکار می رفت: "من نان حیات هستم" (یوحنا ۴:۴۸) "...من نور عالم هستم ..." (یوحنا ۸:۱۲). دو آیه از باب ۸ یوحنا اهمیتی بس ویژه دارند. خداوند ما چنین گفت: "از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد." (یوحنا ۸:۲۴). "یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم." (یوحنا ۸:۵۷-۵۸). "من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می شناسم و خاصان من مرا می شناسند." (یوحنا ۱۰:۱۴). "...من قیامت و حیات هستم ..." (یوحنا ۱۱:۲۵). "من تاک حقیقی هستم ..." (یوحنا ۱۵:۱) و غیره و غیره .

خداوند ما کل در کل است. به همین خاطر او می توانست آنچه که بود، هست و خواهد بود را با عبارت "من هستم" بازگو کند.

بخش هایی از کتاب اشعیا نبی که در آنها صحبت از یهوه Yahweh است و خداوند خویشان را به عنوان اول و آخر، بسیار گویا معرفی می کند، امکان می دهد که از عهد عتیق به عهد جدید قدم گذاشته، با دیدگاهی تازه به آیاتی که در آنها، آن قیام کرده و فدیة دهنده خویشان را معرفی می کند، نگاه کنیم: "...ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده ..." (مکاشفه ۱:۱۷). "من هستم الف و یا، اول و آخر، می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید قادر علی الاطلاق." (مکاشفه ۸:۱). قبل از او خدایی نبود و پس از او هیچ خدایی نخواهد بود. تنها یک خدای قادر علی الاطلاق وجود دارد.

پسر چنین گفت: "من به اسم پدر خود آمده ام ..." (یوحنا ۵:۴۲). او چنین دعا می کرد: "اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم ..." (یوحنا ۱۷:۶). پسر در رابطه با خاصان خود می گوید: "...اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم ..." (یوحنا ۱۷:۶). از آنجایی که خداوند در عیسی، یکی از خاکیان شد، نام خود را تنها به کسانی که با وی ملاقاتی شخصی داشته و تجربه ای با خداوند پیدا کرده اند، آشکار می کند. این مطلب بطور خاص در ملاقاتی که خداوند با پولس داشت به چشم می خورد: "گفت: خداوند تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی." (اعمال ۹:۵).

خداوند در جای دیگر چنین دعا می کند: "...ای پدر قدوس اینها را در اسمی که به من داده ای نگاه دار..." (یوحنا ۱۷: ۱۱) [در اینجا از ترجمه قدیم فارسی فاصله گرفته و از ترجمه های جدید پیروی کرده ایم - مترجم]. به عبارتی پدر و پسر یک نام واحد دارند. عیسی با تاکید می گوید: "و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید..." (یوحنا ۱۷: ۲۶). او امروز نیز همین کار را می کند، به عبارت دقیق تر نام عیسی رامی شناساند. هر جا که مردم با معنی الهی این نام آشنا نیستند، سنت دینی غیر کتاب مقدسی برقرار می شود. "پس شما به اینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد." (متی ۶: ۹). همانطور که ملاحظه می شود نام پدر نام پسر است: "...به مقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود." (عبرانیان ۱: ۴).

زندگی جاوید تنها در این نام نهفته است (یوحنا ۳۰: ۳۱)، بخشش گناهان تنها به نام او دریافت می شود (اعمال ۱۰: ۴۳)، در اصل هر چه خدا به ما می دهد و هر کاری که می کند، از طریق نام عیسی صورت می گیرد. زیرا در نام عیسی بود که پروردگار خویشتن را آشکار ساخت و به همین ترتیب، هیچ یک از خادمان او عناوین یا فرمولی را بکار نبردند بلکه از نام وی استفاده کردند. به گفته کلام، این مطلب درباره ایمانداران همه اعصار کلیسا نیز صدق می کند: "و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید." (کولسیان ۳: ۱۷).

روزی فرا می رسد که در آن هر زانویی در نام یسوع - عیسی Jesus-Yashuah | ختم می شود. و هر زبانی اعتراف خواهد کرد که او همان خداوند - یهوه است (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱). مکاشفه ۲۱: ۳-۷ چنین می گوید: "و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت. و آن تخت نشین گفت: الحال همه چیز را نو می سازم. و گفت: بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است. باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد. و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود."

فصل چهاردهم

ابتدای صفحه

مقایسه های مفید

آیاتی که در ادامه خواهد آمد دو نکته را برای ما آشکار می کند: این که فدیة دهنده ما خدا بود اما انسان . در زمانی که عیسی به عنوان انسان معرفی می گردد از وی چون فرستاده ای صحبت می شود و در زمانی که از نجات دهنده به عنوان خداوند خدا صحبت می شود، اینطور عنوان می شود که او خود آمده است . هر دو تعریف و تصویر صحیح هستند، زیرا هدف از طرح هر کدام از آنها توجیه ویژگی های بشری و الهی منجی است .

بلافاصله پس از هبوط، خداوند اولین وعده خویش را درباره ذریت آینده زن که بنا بود سر را مار بکوبد به بشریت داد. او به مار گفت: "و عداوت در میان تو و زن ، و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم ؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید." (پیدایش ۳:۱۵). هر خواننده کتاب مقدس به خوبی می داند که منظور از ذریت زن ، ماشیح Messie یعنی مسیح است . به همین خاطر، مسیح هیچگاه بر خلاف بقیه ، مریم را مادر خود صدا نکرد، بلکه همواره به او "زن" گفت (یوحنا ۴:۲) [برخلاف زبان فارسی واژه زن در زبان عبری و یونانی هیچ گونه بار منفی ندارد-مترجم].

"عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امت ها خواهد بود. کره خود را به تاک و کره الاغ خویش رابه مو بسته . جامه خود را به شراب ، و رخت خویش را به عصیرانگور می شوید." (پیدایش ۴۹: ۱۰-۱۱). "ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده !اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سواراست ." (زکریا ۹:۹). در متی ۲۱، مرقس ۱۱، لوقا ۱۹ و یوحنا ۱۲ آمده است که عیسی به عنوان پادشاه و سوار بر کره الاغ ، در روز عید نخل وارد اورشلیم شد و وعده کتاب مقدس بدین صورت محقق شد. در مکاشفه ۵:۵ از وی به عنوان شیر سبط یهودا صحبت می شود: "نبی ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد." (تثنیه ۱۸: ۱۸-۱۹)، در اناجیل چهارگانه، از مسیح به عنوان نبی و پسرانسان صحبت می شود. پطرس در موعظه خود در اعمال ۳: ۲۲-۲۳ مردم را به این آیات ارجاع می دهد و می گوید: " زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من ، از میان برادران شما برای شما بر خواهد انگیخت . کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید؛ و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد."، مسیح ، به عبارتی خدا- نبی بود و به همین خاطر بر همه کسانی که می خواهند در حضور خدا بمانند لازم است این سخنان را بجا آورند، زیرا خدا خود حرف نهایی را روی زمین زد و نبوتهای انبیاء را محقق ساخت .

"پس انسان چیست که او را به یاد آوری ، و بنی آدم که از او تفقد نمایی ؟ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی . او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی ، و همه چیز را زیر پای وی نهادی ." (مزمور ۸: ۴-۶). هماهنگی کامل

موجود بین نبوت‌های عهد عتیق و تحقق آنها در عهد جدید شگفت آوراست: "که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید. تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر." (فیلیپیان ۲: ۶-۱۱).

"او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان." (مزمور ۸۹: ۲۶-۲۷). "زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد." (رومیان ۸: ۲۹). "و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می آورد می گوید که جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند." (عبرانیان ۱: ۶). "که در وی فدیة خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته ایم. و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان." (کولسیان ۱: ۱۴-۱۵). "پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه ای است؛ چیزهای کهنه در گذشت، اینک همه چیز تازه شده است." (دوم قرنتیان ۵: ۱۷). "و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است..." (مکاشفه ۱: ۵).

"بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند" (اشعیا ۷: ۱۴). "اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند. و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد." (متی ۱: ۲۰-۲۲).

"زیرا که برای ما ولد زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این رابه جا خواهد آورد." (اشعیا ۹: ۶-۷).

آن کودکی که برای ما مولود شد و آن پسری که به ما عطا شد، به عنوان خدای قدیر و پدر سرمدی نیز معرفی می شود. همانطوری که اشاره شد، لازم بود دو جنبه الهی و بشری منجی را اخبار نمایند تا مردم بتوانند به حوزه فعالیت این دو طبیعت پی ببرند. خدا بواسطه

اشعیا باز چنین گفت: "دستهای سست را قوی سازید وزانوهایی لرزانده را محکم گردانید. به دلهای خائف بگویید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می آید. اوبا عقوبت الهی می آید و شما را نجات خواهد داد." (اشعیا ۳۵: ۳-۴).

خدا هیچگاه نگفت که در آسمان پسری در کنار خود داشته که برای انسانها فرستاده است. او خود آمد و درپسر رهایی را برای ما به ارمغان آورد. علامت شناسایی این حادثه از این قرار بود: "آنگاه چشمان کوران باز خواهدشد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید. آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهدسرایید..." (اشعیا ۳۵: ۵-۶). این دقیق همان چیزی بود که اخبار شده بود و در خدمت عیسی مسیح خداوند محقق شد: کوران بینا شدند، کران شنوا شدند، افلیجان خرامان گشتند و لالهها لب به سخن گفتن گشودند (لوقا ۷: ۲۲).

در اشعیا ۴۰ چنین به ما گفته شد: "صدای ندا کننده ای در بیابان، راه خداوند (Yahweh) را مهیا سازید وطریقی برای خدای ما (Elohim) در صحرا راست نمایید... ای صهیون که بشارت می دهی به کوه بلند بر آی! و ای اورشلیم که بشارت می دهی آوازت را با قوت بلند کن! آنرا بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که هان خدای شماست! اینک آدونای -یهوه (ADONAI Yahwih) با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می آید." (Yahweh یهوه عهد عتیق همان یشوع Jashuah عهد جدید است. خدا به عنوان پدر در بالای سر ما قرار گرفت، به عنوان پسر در میان ما آمد وبواسطه روح القدس خویشتن را در ما مکشوف ساخت. بدین شکل بود که او نقشه نجات بخش خویش را برای فدیه شدگان خود محقق ساخت.

فصل پانزدهم

عیسی خداوند است

امروزه در گرد همایی های کاریزماتیک و در فعالیت های بشارتی جو خاصی ایجاد شده و مرتب بر این مساله تاکید می شود که: "عیسی خداوند است"، با این حال جای تردید است که خداوندی مسیح راهمانطوری که کتاب مقدس می گوید، پذیرفته باشند. کسی که فریاد می کند "عیسی خداوند است" و در عین حال به این امر ایمان ندارد که اعتراف فوق، خدا بودن مسیح را می رساند، به راستی خداوند خدا را نشناخته است. وقتی که از عیسی چون انسان صحبت می شود، ما به راستی وی را به عنوان انسانی به نزد خدا می بینیم. او دراین حالت مقام نبی و پسر انسان را دارد. او در این مقام از خود نمی تواند کاری بکند: "...آمین آمین به شما می گویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد... من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیده ام داوری می کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرافرستاد." (یوحنا ۵: ۱۸-۲۹). باید یاد آور شد

که صحبت از این نیست که دو شخص در درون الوهیت در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند که یکی بر کلیه مسائل وقوف دارد و یا دیگری ندارد. یکی قدرت دارد و دیگری ندارد. کسی که در اینجا صحبت می کند عیسای انسان است ، او به عنوان مسیح در پی آن نیست که اراده خود را به عمل آورد بلکه اراده خدا را.

به همین ترتیب ، کتاب مقدس عیسی را به عنوان خداوند معرفی می کند و از وی چنین نقل شده است : "پس عیسی پیش آمده بدیشان خطاب کرده ، گفت :...تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است ."(متی ۲۸:۱۸). در واقع عیسی در صورت بشری خود به عنوان انسان ، نبی ، شفیع ، پسر انسان و متوسط معرفی می شود که کنار خدا جای گرفته است . کلام خدا نیز او را در این حالت ها معرفی می کند. این همان چیزی است که استیفان دیده بود: "اما او از روح القدس پر بوده ، بسوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را به دست راست خدا ایستاده و گفت :اینک آسمان را گشاده ، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم .آنگاه به آواز بلند فریاد بر کشیدند و گوشه های خود را گرفته ، به یکدل بر او حمله کردند."(اعمال ۷:۵۵-۵۶). استیفان جلال مافوق الطبیعه الهی یعنی شکینه Shekinah را دید. در همان جلال است که پسر انسان باز خواهد گشت : "اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست ."(متی ۲۵:۳۱).

با در نظر گرفتن این مطالب ، بر ما است که یک بار دیگر به شناختی حقیقی از او برسیم و بیان کنیم که عیسی تنها یک خداوند نیست بلکه خداوند است . در زمان تولد او چنین گفته شد: "که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد..."(لوقا ۱۱:۲). زمانی که پولس می گوید: "...احدی جز به روح القدس عیسی را خداوند نمی تواند گفت ."(اول قرنتیان ۳:۱۲). منظور او دقیق همین است . همواره صحبت از همان روح (آیه ۴) همان خداوند (آیه ۵) و همان خدا (آیه ۶) است . این امر تا آخرین کتاب یعنی مکاشفه مشاهده می شود.

"..قدوس قدوس قدوس ، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید."(مکاشفه ۴:۸).

"ای خداوند، مستحق که جلال و اکرام و قوت را بیابی ..."(مکاشفه ۴:۱۱).

با وجود گوناگونی القاب و اصطلاحاتی که مربوط به بافت موجود هستند، همواره صحبت از یک خدا و یک خداوند می شود: "و فرشته ای بنواخت که ناگاه صداهاى بلند در آسمان واقع شد که می گفتند: سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالابد حکمرانی خواهد کرد."(مکاشفه ۱۱:۱۵).

باب ۱۲ مکاشفه از خدا و از مسیح او در یک بافت صحبت می کند: "و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می گوید: اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می کند به زیر افکنده شد." (مکاشفه ۱۲:۱۰).

ما در انتها بطور دقیق با هویت آن کس که وارد ملکوت خود می شود، آشنا می شویم: "و گفتند: تو را شکرمی کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته، به سلطنت پرداختی." (مکاشفه ۱۷:۱۱). گروه غالب شدگان، ایستاده بر دریای بلور، با این عبارات سرود بره رامی سرایند: "...عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امت ها." (مکاشفه ۳:۱۵).

در باب ۱۶، صدایی از مذبح بیرون آمده و می گوید: "و شنیدم که مذبح می گوید: ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوری های تو حق و عدل است." (مکاشفه ۷:۱۶).

این راز عظیم فراتر از درک ذهن بشر است و وی نمی تواند از آن سر در آورد. این وضع همچنان می ماند زیراخواست خدا این است که ما نتوانیم این را درک کنیم، بشکافیم، توجیه کنیم و یا سردر بیاوریم. خدا خواهان آن است که تا ابد احترام و ترس شایسته وی را داشته باشیم.

مسیح یعنی عیسی چون یک مرد عادی به دنیا آمد. وی مانند دیگر بچه ها در هیکل اورشلیم به خداوند (Yahewh) تقدیم شد (لوقا ۲: ۲۲-۲۴).

شمعون او را در آغوش گرفت: "...و خدا را متبارک خوانده، گفت: الحال ای خداوند بنده خود را رخصت می دهی، به سلامتی بر حسب کلام خود." (لوقا ۲: ۲۸-۲۹).

طبق نبوت اشعیا ۹: ۵-۶ این مولود، این پسر: "...عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد." پسر به عنوان انسان گفت که پدر از من بزرگتر است (یوحنا ۱۴:۲۸). وقتی که به عنوان خداوند سخن می گوید، توضیح می دهد که او و پدر یک هستند (یوحنا ۱۰:۳۰)، پدر در آسمان است و پسر بر زمین است و لازم است همه بدانند که: "...پدر در من است و من در او." (یوحنا ۱۰:۳۸). وقتی او می گوید که پدر در کنارش است یا در پدر است، باید گفت که همه این عبارات صحیح هستند، حتی زمانی که پسر می گوید: "...کسی که مرا دید، پدر را دیده است ..." (یوحنا ۹:۱۴).

پطرس در تشریح خدمت عیسی مسیح این عبارات را به کار برد: "ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید، این

شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده ، کشتید، که خدا دردهای موت را گسسته ، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را دربند نگاه دارد، "(اعمال ۲: ۲۲-۲۴). او انسان بود و چون انسان در بدن جسمانی خویش جان داد تا بر مرگ چیره شود، تا ما نیز از این تن فانی آزاد شویم ، تبدیل شویم و بدن رستاخیز یافته را دریافت کنیم . پطرس رسول در ادامه می گوید: "زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید: خداوند (Yahweh) به خداوند (Adoni) من گفت بر دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم . پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است . "(اعمال ۲: ۳۴-۳۶).

پولس رسول خود می گوید: "بلکه حکمت خدا را در سری بیان می کنیم ، یعنی آن حکمت مخفی را که خدایش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود." یعنی آن کس را که به صلیب مضروب شد به عنوان خداوند جلال یادمی کند و تصریح می کند که هیچ یک از روسای این جهان وی را نشاختند: "...زیرا اگر (حکمت خدا را) می دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند." (اول قرنیتان ۲: ۷-۸). او در اول قرنیتان ۱۴: ۶ باز می گوید: "و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید." هرکس به مسیح ایمان می آورد، به نزد آن کودک که گویی در آخور یا آغوش مادر خود است نمی آید، بلکه پیش خداوندی که مصلوب شده ، مرده و قیام فرموده است ، می آید. این خداوند پس از صعود به عنوان روح به مامعرفی می شود. ما تا به حال تنها در یوحنا ۲۴: ۴ خوانده بودیم که خدا روح است و پرستندگان باید در روح و راستی عبادتش کنند، ولی در آیات زیر نیز خداوند به این صورت معرفی شده است : "اما خداوند روح است وجایی که روح خداوند است ، آنجا آزادی است . "(دوم قرنیتان ۱۷: ۳) و در ادامه : "لیکن همه ما چون با چهره بی نقاب جلال (Shakinah) خداوند را در آینه می نگریم ، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می شویم ، چنانکه از خداوند که روح است . "(آیه ۱۸).

آنچه که از نظر گروهی تصویری ناهماهنگ می باشد به نظر گروهی دیگر بسیار هماهنگ و به غایت کامل و باشکوه به نظر می رسد. پولس در دوم قرنیتان ۴: ۵-۶ از جلال و کبریایی مسیح که صورت خدا است می گوید: "زیرا به خویشتن موعظه نمی کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند... زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد."

فصل شانزدهم

هر کس عیسی را اعتراف کند...

آیا اعترافی درست است یا نه ؟

در جنبش های بیداری و بشارت های بزرگ کلیساهای پروتستان و جماعت های مستقل ، اعتراف و اقرار به نام عیسی اهمیت ویژه ای دارد. در فعالیتهای بشارتی بزرگ ، مبشران از کسانی که جلو می آیند تا خویشتن را بسپارند، می خواهند که اعترافی را درباره مسیح تکرار کنند. سپس واعظ به همه کسانی که جلو آمده اند اطمینان می دهد که از این پس به مسیح تعلق دارند. ما کنکاشی را که درباره موضوعات دیگر انجام داده ایم در مورد این مقوله بس مهم نیز انجام خواهیم داد. به عبارتی مسائل را از زاویه کتاب مقدس بررسی خواهیم کرد، زیرا همه کسانی که عیسی را به عنوان پسر خدا اقرار می کنند، هنوز بطور کامل در حضور خدا عادل شمرده نشده اند. اعتراف و اقرار شخصی ما مبنی بر آنکه عیسی مسیح پسر خدا است ، اهمیت حیاتی برای نجات ما دارد. ولی ملاحظه می شود که دشمن و بدخواه خدا، یعنی شیطان ، باز توانسته است با "حقیقتی ناکامل" مردم را به سمت گمراهی کامل سوق بدهد. وی برای اینکار از عبارات کتاب مقدس استفاده کرده است . ما سه بخش کتاب مقدس را که در آنها شیطان صحبت مشابه ای می کند نقل قول می کنیم . واقعیت آن است که دیوزدگان نیز چنین اعترافاتی را به زبان آورده اند: "در ساعت فریاد کرده ، گفتند: یا عیسی ابن الله ما را با تو چه کار است؟... (متی ۸: ۲۹). مرقس انجیل نگار چنین به ما می گوید: ((و ارواح پلید چون او را دیدند، بیش او به روی در افتادند و فریاد کنان می گفتند که تو پسر خدا هستی. (مرقس ۳: ۱۱). لوقا می نویسد: ((آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا... و دیوها نیز از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند که ((تو مسیح خدا هستی...)) (لوقا ۴: ۳۴، ۴۱)

ما یک مرد خدا را می بینیم که به بیماری چنین می گوید: "... به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!" (اعمال ۶: ۳). و این در حالی است که بر اساس آیات فوق الذکر روح های ناپاک نیز نام عیسی را به زبان می آورند و حتی از عبارات صحیحی چون "عیسی ناصری" و "پسر خدا" استفاده می کردند.

زمانی که کسی تجربه ای شخصی با عیسی که مسیح است نداشته باشد، یا دارای رابطه ای شخصی با وی نباشد، اعتراف چنین فردی هیچ ارزشی ندارد. لازم است که مکاشفه ای از آسمان در پشت این اعتراف باشد. اقرار به این اصل که عیسی همان مسیح است باید با سلوک در کنار مسیح همراه باشد. این مطالب در مورد اطاعت نیز صدق می کند: "آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند." (یوحنا ۳: ۳۶).

اعتراف زبان باید نشات گرفته از ایمانی قلبی باشد: "لکن چه می گوید؟ اینکه کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می کنیم ، زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان

برخیزانید، نجات خواهی یافت." (رومیان ۱۰: ۸-۹). پولس این مطلب را با این عبارت عنوان می کند: "...ایمان آوردن پس سخن گفتم ... (دوم قرن ۴: ۱۳). اعترافی که در پشت آن ، ایمان به مسیح و ایمان به کلام مسیح نباشد، پوچ و بی فایده است .

یوحنا ی رسول می گوید: "کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خدا است ." (اول یوحنا ۵: ۵). در پایان داستان آزمایش عیسی ، شیطان که بر کنگره هیکل در حضور خداوند قرار گرفته بود، چنین به وی گفت : "...اگر پسر خدا هستی ، خود را از اینجا به زیر انداز." (لوقا ۴: ۹).

همگان می توانند اعتراف کنند که عیسی مسیح پسر خدا است ، چه فرزندان حق باشند و چه ابنای ابلیس . مسیحیان هر گروهی و حتی خود ضد مسیح می تواند به این امر اعتراف و اقرار کند؛ ولی اعترافی ارزش دارد که مربوط به شهادت همه کتاب مقدس باشد و اعتراف کننده در مسیر ایمان و اطاعت شخصی از پروردگار قرار گرفته باشد. کسی که به این شکل اعتراف می کند، باید قبلاً مکاشفه ای مستقیم درباره عیسی مسیح یافته باشد.

دانشمندان علم تفسیر در مورد اول یوحنا باب ۴ با مشکل بزرگی مواجه می شوند: "به این ، روح خدا رامی شناسیم : هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست ، و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست . و این است روح دجال که شنیده اید که او می آید و الان هم در جهان است ." (آیات ۲-۳). این آیات مفهومی بس عمیق تر و فراتر از آنچه به نظر می رسد، دارند. زیرا ما به قلمرو شناخت واقعی وارد می شویم ، یعنی این یهوه Yahweh است که به عنوان یسوع Yashuah (یهوه نجات دهنده) در جسم آمد، او به عنوان مسیح برگزیده خدا، در جسم ظاهر شد که خداوند خدا است .

یک اعتراف سطحی و لفظی لبها یا یک اعتراف نامه که از (حفظ) تکرار می کنند، نه تنها کافی نیست ، بلکه انسان را از هدف منحرف می کند. یوحنا در ادامه یاد آور می شود که هر روحی که به این شکل ، عیسی را اقرار نمی کند، از خدا نیست ، بلکه روح ضد مسیح را دارد. کسی که عیسای متمایز از آنچه کتاب مقدس معرفی می کند، اعلام کند، با این کار نشان می دهد که هیچ شناختی از حق ندارد. حقیقت از این قرار است که یهوه Yahweh عهد عتیق همان عیسای Yashuah عهد جدید است . کلام خدا با اقتدار کامل الهی به ما می گوید که هر کس این امر را منکر شود، روح ضد مسیح را دارد.

پولس با نگاهی عمیق تر موضوع ظهور پروردگار در جسم ، یعنی انسان شدن کلمه را شرح می دهد: "...خداپسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده ، بر گناه در جسم فتوا داد، تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه به حسب جسم بلکه بر حسب روح رفتار می کنیم ." (رومیان ۸: ۳-۴).

انسان زمانی هبوط کرد که در بدن جسمانی خود قرار گرفته بود و به همین خاطر لازم بود فدیۀ دهنده در چهارچوب عالم طبیعت به دنیا بیاید تا نجات فراهم شود. او باید در جسمی شبیه جسم گناه آلود ظهور می کرد. این ادعا هم که مریم بدون گناه بود، از روح ضد مسیح متأثر است. مسیح، مقدس، بی گناه و بی لکه بود (اول پطرس ۱: ۱۹). او باید در جسمی مانند جسم گناه می آمد تا برای ما گناه شود (دوم قرنتیان ۵: ۲۱) و ما و خلقت هبوط کرده و اسیر گناه را بیرون بکشد. لازم بود عیسی به احکام عادلانه شریعت گردن نهد و لعنتی را که بر مابود خود بر گردن بگیرد (غلاطیان ۳: ۱۳).

قضیه "لقاح مطهر مریم" نیز بی پایه و بی اساس است. مریم بخشی از این خلقت هبوط شده بود. او چون سایر انسانها طبیعتی آلوده به گناه داشت. ولی وی در همان وضعیت مورد استفاده خدا قرار گرفت، تا درخویش، آن یگانه معصوم و مقدس را بپذیرد. به عبارتی مظلوف مقدس و الهی در یک ظرف گناه آلود و ناپاک ریخته شد. این مساله درباره سایر انسانها که در گناه به دنیا آمده اند و پذیرای مسیح می شوند نیز، صدق می کند. آنها نیز این گنج خزینۀ آسمانی را در این ظرف خاکی نگه می دارند و حمل می کنند. ظرف اهمیت ندارد بلکه مظلوف: "لیکن این خزینۀ را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما." (دوم قرنتیان ۴: ۷). کسی که بدون درک عمیق تکرار می کند: "عیسی پسر خدا است" و با این وجود تصور دلخواهی از این مساله دارد، موضوع را به درستی هضم نکرده است. کسی که سرسری می گوید: "ایمان دارم که عیسی در جسم آمده است"، اصلاً شهادت کلام را بیان نکرده است. عیسی بی گناه و بی خطا بود، لذا شیطان بر او حق نداشت. ولی برای همگان گناه شد تا بدین وسیله کفاره گناه پرداخت شود. به عبارت دیگر عیسی بخاطر گناهان مامطابق با حکم عادلانه آسمانی مجازات شد. به همین خاطر لازم بود عیسی در راه ما جان دهد تا فدیۀ شده و از اسارت مرگ آزاد شویم: "زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح." (رومیان ۶: ۲۳).

از راه دیگری نیز می توان آموزه ضد مسیح و سر آن را تشخیص داد. یوحنا ی رسول در رساله دوم خود در آیه ۷ چنین می نویسد: "زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی کنند. آن است گمراه کننده و دجال." جالب آن است که در این اعتراف نامه دروغین که به رسولان منتسب است چیزی درباره بازگشت جسمانی عیسی مسیح عنوان نشده است. فقط آمده است: "او برخواهد گشت تازندگان و مردگان را داوری کند." ولی موضوع این است که داوری آخر هیچ ارتباطی با بازگشت مسیح ندارد.

پس از صعود عیسی به شاگردان چنین گفته شد: "ای مردان جلیلی چرا ایستاده ، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید." (اعمال ۱: ۱۱). عیسی مسیح قیام کرده ، بدن قیامت را داشت و با آن می توانست بخورد و بنوشد. توماسی توانست دست بر زخمهای او بگذارد (یوحنا ۲۰: ۲۷). "عیسی بدیشان گفت : ای بچه ها نزد شما خوراکی هست ؟...آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته ، بدیشان داد و همچنین ماهی را." (یوحنا ۲۱: ۱۳، ۵).

هر کس به بازگشت مسیح جنبه صرفا روحانی و معنوی می دهد، از روح ضد مسیح متاثر است و آموزه ای دجالی منتشر می کند. در یوحنا ۱۴ آمده است که خداوند رفت تا جایی برای خاصان خود آماده کند و بر خواهدگشت تا آنها را با خود بردارد، و بدین سان است که آنچه در اول قرنهای ۱۵ از ۵۱ به بعد و در اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۷ آمده است تحقق می پذیرد. البته این مساله تنها در آیات فوق الذکر عنوان نشده است . درک نقشه نجات آسمانی به گونه ای که بر انبیاء و رسولان مکشوف شده بود، در طول تاریخ کلیسا از دست رفت ، زیرا انبیاء و رسولان راستینی که ادامه دهنده وعظ آن ها باشند وجود نداشتند. آموزه ضد مسیح بشر را به نفی رجعت جسمانی عیسی مسیح سوق می دهد، در حالی که به گفته کلام او به عنوان داماد آمده ، عروس خود را برخواهدداشت (متی ۲۵). در این به اصطلاح اعتراف نامه ایمانی رسولان چیزی درباره حوادث مربوط به قیامت اول عنوان نشده است . در این قیامت کسانی که در مسیح خوابیده اند در بی فسادی قیام خواهند کرد و آن دسته از ایمانداران که زنده هستند، تبدیل شده ، بدن قیامت را دریافت خواهند کرد و همه با هم به پیشواز خداوند خواهند شتافت (اول قرنهای ۱۵ و اول تسالونیکیان ۴). ضمن درباره ضیافت عروسی بره (مکاشفه ۱۹) و پادشاهی هزار ساله نیز چیزی عنوان نشده است (مکاشفه ۲۰).

همان عیسی مسیح که به آسمان بالا رفت ، پیش از آغاز مصیبت بزرگ و نزول داوری الهی بر کره خاکی برگشته ، متعلقان به خود را برخواهد داشت . به هر صورت مطالب فوق الذکر به ما نشان می دهند که نه تنها اعترافی سنتی به زبان به هیچ وجه کافی نیست ، بلکه باید مکاشفه ای راستین داشته باشیم که عیسی مسیح خداوند ما است . در شهادت ما از عیسی مسیح این دو نکته باید مطابق با کتاب مقدس عنوان شود: [عیسی] پسر خدا است و [عیسی] خداوند است . شهادت ما درباره ظهور نخستین او (اول یوحنا ۴) و بازگشت او (دوم یوحنا آیه ۷) باید هماهنگ با کلام باشد.

فصل هفدهم

"عیسای انسان و مسیح"

پیلطس گفت : "...اینک آن انسان !" (یوحنا ۱۹: ۵)، در کتب مقدسه جنبه بشری خداوند و زندگی او از تولد تا زمان مرگ تشریح شده است . هضم این مساله برای بسیاری سخت است . خداوند همانند دیگر انسانها به دنیا آمد و در قنذاق گذاشته شد (لوقا ۲: ۷). او خورد و

نوشید، خسته شد و خوابید، دعا کرد و گریست . عیسی در لحظه جان دادن فریاد بر آورد: "...ای پدر به دستهای تو روح خود را می سپارم . این را بگفت و جان را تسلیم نمود." (لوقا ۲۳: ۴۶). او جایگزین همه ما شد و به جای ما عملاً جدایی از پروردگار را تجربه کرد و گفت: "خدای من خدای من چرا مرا ترک کردی؟" (متی ۲۷: ۴۶). خدا ما را ترک کرده بود، ولی او جای ما را گرفت و گناهان و خطایای ما را بر خویش حمل کرد. و در همان لحظه خدا یعنی روح از او رویگردان شد.

به یقین زمانی که در لحظه ای بعد، نیزه پهلوی او را سوراخ کرد، خون مقدسش برای ما ریخته شد و این کلام تحقق پذیرفت که: "...خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می داد..." (دوم قرنتیان ۵: ۱۹). پس دو حادثه متمایز رخ داده است: ابتدا جدایی از خدا و سپس آشتی و صلح با او.

این حادثه بخاطر ما انسانهای گناهکار رخ داد: "...خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگناه در جسم فتوا داد." (رومیان ۸: ۳). کتاب مقدس بارها و بارها از کیفیت ظهور این برگزیده اعظم اخبار کرده بود: "لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیة کند تا آنکه پسر خواندگی را بیابیم." (غلاطیان ۴: ۴-۵).

خداوند خدا (برای ما) خادم شد: "لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد، و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید." (فیلیپیان ۲: ۷-۸). او به عنوان خادم در رابطه با انجام خواست خدا به ما معرفی می شود. نقشه نجات بطور دقیق در کتاب اشعیا تشریح می شود. نبوتهای این کتاب گویا هستند. در این نوشته ها به مفهوم "خادم" پی می بریم: "اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر اومی نهم تا انصاف را برای امتهای صادر سازد." (اشعیا ۴۲: ۱). همان آیه در متی ۱۲: ۱۷-۲۱ نقل شده است، در آنجا آمده است: "تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیا نبی گفته شده بود..." ملاحظه می کنیم که این نبوت در خدمت مسیح تحقق پذیرفت ما در متی باب ۳ می خوانیم که چطور پروردگار تایید خویش را برای عیسی مسیح انسان فرستاد: "اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب بر آمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خوشنودم." (متی ۱۶-۱۷). بدن مسیح فناپذیر بود، به همین خاطر لازم بود روح بر آن بدن نازل شده و خواستار تبدیل آن شود تا وارد نامیرایی گردد. در همان لحظه او برای خدمت گمارده شد. پطرس در اعمال ۱۰: ۳۸ به این امر شهادت می دهد. در متی ۱۷: ۲-۵ تبدیل هیات بشری او به الوهیت، شرح داده شده است. خدا آنچه را که در باب ۳ گفته بود تکرار می کند و می افزاید: "...از وی خشنودم. او را بشنوید." پسران و دختران راستین خدا به او گوش می دهند، به انجیل عیسی

مسیح ایمان می آورند، تعمید کتاب مقدسی می گیرند و مانند آن نخست زاده، روح القدس را می یابند. اینچنین است که خدا مسرت خود را نسبت به آنها شهادت می دهد.

انسان به شباهت خدا خلق شد. او از اختیار برخوردار بود، ولی از اختیار خود برای انتخاب راه اشتباه استفاده کرد که این باعث گمراهی و هبوط او شد. از آنجایی که خدا انسان را "خطاپذیر" خلق کرده بود، او خودوظیفه و مسولیت تحقق نجات بشر را بر عهده گرفت. در آفرینش جدید که به واسطه مسیح محقق شد، مهرتایید الهی همانطور که به نخست زاده قرار گرفته بود بر همه پسران و دختران خدا قرار گرفت. آنها از حالت هبوطخارج شده و در وضعیت الهی قرار داده شده اند. در سر انجام این روند مشخص خواهد شد که همه پسران و دختران خدا از اختیار و حق انتخاب برخوردار بوده و خود تصمیم گرفته، عزم کردند تا مانند نخست زاده، اراده خدا را به عمل بیاورند: "...لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو." (متی ۳۹:۲۶). "در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت می دارم..." (مزمور ۸:۴۰).

"و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی عیب و بی ملامت حاضر سازد." (کولسیان ۱: ۲۱-۲۲).

"پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می بودند، آزادگرداند." (عبرانیان ۲: ۱۴-۱۵). این همان پیغام زیبای انجیل عیسی مسیح، خداوند و فدیة دهنده ما است.

ما در عهد عتیق با سایه ای از نقشه نجات مواجه می شویم که عبارت است از قربانی های مختلف، عبادات و نمادها. زمانی که انسان از خدا جدا شد، دیگر برای او امکان پذیر نبود به حضور خدا برسد. او به قربانی، کفاره، شفیع، متوسط یا کاهن اعظم نیازمند شد. در ابتدا افرادی سر کار آمدند که با اقدامات خود ظهور مسیح را نوید می دادند. ابراهیم به واسطه تقدیم پسر خود اسحق (پیدایش ۲۲) نشان داد که پسر خدا باید می آمد تا به خاطر خطایای ما کشته شود. اسحق، چوبی را که قرار بود بر آن به عنوان قربانی تقدیم شود خودش حمل کرد، این مساله ما را به یاد مسیح می اندازد که او نیز همان چوبی را که بر آن مصلوب شد حمل کرد. تا زمان خروج از مصر، خداوند ذریت ابراهیم را به عنوان قوم، مخاطب می ساخت. ولی از زمان فدیة و آزادی آن (خروج ۱۲) خدا آنها را به عنوان جماعتی مخاطب می سازد. موسی به عنوان شفیع و متوسط در موقعیتهای گوناگون عمل کرد. او کلام خدا را مستقیم به قوم خدا منتقل می کرد: "...خدا حاکم و نجات دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد." (اعمال ۷: ۳۵-۳۶).

مسیح باید، هم نبی می بود، هم میانجی ، هم شفیع ، هم کاهن اعظم و غیره . موسی بواسطه روح مسیح برای قوم شفاعت می کرد و می گفت : "الان هر گاه گناه ایشان را می آمرزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته ای ، محوساز." (خروج ۳۲:۳۲). قوم در دل موسی جا داشت و به همین خاطر، برای آن شفاعت می کرد.

یک بار در سال کاهن بزرگ وارد قدس الاقداس می شد و به حضور خدا می رفت ، تا در وهله اول برای خود و سپس برای قوم کفاره را تقدیم کند (عبرانیان ۷:۹). در آیه ۱۱ درباره مسیح چنین آمده است : "لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کامل تر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست ... بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت . " این فدیة به واسطه این امر امکان پذیر شد که مسیح خویشتن را به عنوان قربانی بی عیب تقدیم خدا کرد: "پس آیا چند مرتبه زیاده ، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟" (آیه ۱۴).

به یقین در کتاب ایوب جامع ترین تعریف شفیع آمده است . اگر چه ایوب فریاد کرد که : "و من می دانم که ولی (فدیة دهنده) من زنده است !" (ایوب ۱۹: ۲۳-۲۷) و یقین داشت که روی خدا را می بیند، لیکن این الیهو بود که قدم جلوتر گذاشته ضرورت وجود یک شفیع را خاطر نشان ساخت : "اگر برای وی یکی به منزله هزار فرشته یامتوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، آنگاه بر او ترحم نموده ، خواهد گفت : او را از فرو رفتن به هاویه برهان ، من کفاره ای پیدا نموده ام . گوشت او از گوشت طفل لطیفتر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد برگشت ." (ایوب ۳۳: ۲۳-۲۵). توجه داشته باشیم که تنها سخن از شفیع و کفاره نیست ، بلکه صحبت از رهایی تام انسان است . این رهایی شامل تن ، جان و روح است . در زمان نخستین قیامت ، فدیة شدگان از تازگی و طراوت جوانی برخوردار خواهند شد، آنها از هر لحاظی کامل خواهند شد. و هیچ عیبی بر آنها نخواهد بود. از نوزاد و پیرمرد نیز خبری نخواهد بود، زیرا همه فدیة شدگان یک سن خواهند داشت و از گناه و بیماری و پیری دیگر اثری نخواهد بود.

ایوب تصویر مردی را ترسیم می کند که واقف است که می تواند روی خدا را ببیند، او می گوید: "نزد خدا دعا کرده ، او را مستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود." (ایوب ۳۳: ۲۶). این همان عدالت کاملی است که خدا در مسیح به ما داد. این حرکت به قدری ارزش دارد که عبارت زیر شامل حال انسان می شود: "پس در میان مردمان سرود خوانده ، خواهد گفت : گناه کردم و راستی را منحرف ساختم ، و مکافات آن به من نرسید. نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیة داد. و جان من نور را مشاهده می کند." (ایوب ۳۳: ۲۷-۲۸).

ما در عهد جدید ایمان آورده ایم ، لذا به یک کاهن بزرگ نیز نیازمند هستیم : " زیرا رئیس کهنه ای نداریم که نتواند هم درد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه . " (عبرانیان ۴: ۱۵).

ما به میانجی و متوسط نیز نیاز داشتیم : " زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که عیسی مسیح باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین . " (اول تیموتاوس ۲: ۵).

" و چنان که در آدم همه می میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت . " (اول قرنتیان ۱۵: ۲۲). " انسان اول از زمین است خاکی ؛ انسان دوم خداوند است از آسمان . چنانکه خاکی است ، خاکیان نیز چنان هستند و چنان که آسمانی است آسمانی ها همچنان می باشند. و چنان که صورت خاکی را گرفتیم ، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت . " (اول قرنتیان ۱۵: ۴۷-۴۹). در آیه فوق عیسی به عنوان آدم آسمانی و آدم واپسین معرفی می شود و این وعده نیز به ما داده می شود که بدنی آسمانی مانند بدن مسیح خواهیم داشت . در هر جایی از کلام که عیسی مسیح را به نزد خدا می بینیم ، او به عنوان انسان ، وظیفه ای در مورد تحقق رهایی و رستگاری بشریت انجام می دهد. زیرا ضروری بود چنین کند.

ما وی را در نقش های مختلف می بینیم ، به عنوان پسر خدا، پسر انسان ، پسر داود، پادشاه و نبی ، کاهن اعظم ، میانجی ، شفیع ، بره خدا، کلمه خدا، راه خدا، نان خدا و غیره و غیره . آموزه (تنها عیسی) JesusOnly به اندازه آموزه تثلیث فاقد پایه کتاب مقدسی است . انبیاء و رسولان چیزی دال بر صحت این آموزه یا آموزه "تثلیث " نگفته و ننوشته اند. علت این امر ساده است . خدا می خواست رابطه خویشاوندی الهی را با انسان بر قرار کند تا او پدر ما شود و ما فرزندان . به همین خاطر است که عیسی نخست زاده در بین برادران بسیار شد (رومیان ۸: ۲۹). عیسی پس از رستاخیز خود به مریم مجدلیه چنین گفت : "...مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام . و لیکن نزد برادران من رفته ، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم . " (یوحنا ۱۷: ۲۰). همانطوری که پسر از روح مولود شد ما نیز باید تجربه تولد جدید را از روح داشته باشیم . این شرط لازم برای ورود به ملکوت است که عیسی مطرح کرد: "...آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید...آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولودگشت روح است . " (یوحنا ۳: ۳ و ۶). " زیرا آنچه از خدا مولود شده است ، بر دنیا غلبه می یابد؛ و غلبه ای که دنیا را مغلوب ساخته است ، ایمان ما است . " (اول یوحنا ۵: ۴). همه مراسم و روش های مذهبی بی اساس هستند، زیرا خدا است که باید عمل کند و در غیر این صورت هیچ اتفاقی نمی افتد. ولی خدا تنها می تواند در کسانی عمل کند که کاری را که او برای نجات آنها در پسر کرد بپذیرند.

"اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می بینیم ، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد. زیرا او را که به خاطر وی همه و از وی همه چیز می باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. زانرو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. چنانکه می گوید: اسم تو را به برادران خود اعلام می کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهیم خواند." (عبرانیان ۲: ۹-۱۲، مزمور ۲۲: ۲۲). منجی قیام کرده شاگردان خویش را برادر صدا می کرد در حالی که توما او را "ای خداوند من و ای خدای من" (یوحنا ۲۰: ۲۸) خطاب کرد.

عیسی مسیح به عنوان میانجی نزد پدر خواهد ماند تا زمانی که پسران و دختران خدا به کاملیت برسند: "ای فرزندان من ، این را به شما می نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفיעی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل . و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز." (اول یوحنا ۲: ۱-۲). همین رسول در جایی دیگر می نویسد: "ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم ؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی شناسد زیرا که او را شناخت . ای حبیبان ، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنان که هست خواهیم دید." (اول یوحنا ۳: ۱-۲).

پولس نیز از این مرحله نهایی سخن می گوید: "زیرا مادامی که همه دشمنان را زیر پایهای خود نهد، می باید اوسلطنت بنماید." (مزمور ۱۱۰: ۱). "دشمن آخر که نابود می شود، موت است . زیرا همه چیز را زیر پایهای وی انداخته است ." (مزمور ۸: ۶). "...اما چون می گوید که همه را زیر انداخته است ، واضح است که او که همه را زیر او انداخت مستثنی است . اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کل در کل باشد." (اول قرنتیان ۱۵: ۲۵-۲۸). نمی توان واضح تر از این مساله را عنوان کرد. زمانی که وظیفه پسر تمام می شود و پسران و دختران خدا به صورت وی تبدیل شده ، برای ابدیت به شباهت او در می آیند و به کاملیت می رسند و دشمنان و مرگ نیست می شوند، آن موقع خدا دوباره کل در کل خواهد بود. در ابدیت دیگر سخن از پدر و پسر و روح القدس نخواهد بود همانطوری که در اول نبود، بلکه وضعیتی که پیش از آغاز زمان بود، دوباره بر قرار می شود یعنی خدا کل در کل خواهد بود. آمین .

فصل هجدهم

تعمید

همانطوری که ملاحظه خواهیم کرد، کتاب مقدس همه اطلاعات لازم در مورد تعمید کتاب مقدسی را به مامی دهد. تعمید در همه دنیای مسیحیت مرسوم است، ولی متأسفانه اغلب به طرز غلط و انحرافی این فریضه را انجام می دهند. به همین خاطر، ما مساله تعمید کتاب مقدسی را بر طبق کلام موشکافی کرده، نشان خواهیم داد که دستور تعمید به چه صورتی است و چطور در ابتدای کلیسای عهد جدید اجرا می شد. شاید برای عده ای تکان دهنده باشد وقتی ببینند افرادی که به ظاهر خدا را خدمت می کنند راه اشتباهی را در پیش گرفته اند. البته در زمان کنونی اغلب مردم می دانند که کلیساهای سنتی و مستقل همیشه به گفته کتاب مقدس بسنده نمی کنند بلکه بیشتر به تصمیمات و اصولی وفادار هستند که فرقه های آنها قبول کرده و معتبر می دانند.

خداوند ما گفت: "هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد..." (مرقس ۱۶:۱۶). اولین شرطی که خداوند برای گرفتن تعمید می گذارد عبارت است از ایمان. همانطوری که در رومیان ۱۰:۱۷ به ما گفته شده است، ایمان از وعظ است و وعظ از کلام خدا. به همین خاطر، حکم بشارت و وعظ مقدم است و پس از آن از تعمیدایمانداران صحبت می شود. ترتیب این روند در نخستین وعظ پطرس مشاهده می شود: "پس ایشان کلام او را پذیرفتند، تعمید گرفتند..." (اعمال ۴۱:۲). لازم است ابتدا مردم به وعظ کلام گوش بدهند و سپس با یک تصمیم شخصی درباره مسیح تصمیم بگیرند.

مثال زیر نشان می دهد که ایمان شخصی، شرط لازم برای یافتن تعمید کتاب مقدسی است. فیلیپ مبشریوسيله روح خدا برای بشارت به نزد خواجه سرای حبشی فرستاده شد، که سوار بر ارابه خود از سفر اورشلیم باز می گشت و نبوتهای اشعیای نبی را می خواند. فیلیپ به او بشارت داد، این مرد بلافاصله از وی پرسید: "...اینک آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می باشد؟" مرد خدا می دانست که ایمان ضروری است، لذا گفت: "...هر گاه به تمام دل ایمان آوری، جایز است. او در جواب گفت: ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست. پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد." (اعمال ۸: ۳۶-۳۸). در زمان خدمت یوحنا تعمید دهنده و خداوند و رسولان، تعمید تنها از طریق فرورفتن کامل در آب صورت می گرفت. تعمید دهنده و تعمید گیرنده، هر دو وارد آب می شدند. همین مساله در زمان تعمید عیسی مسیح نیز رخ داد: "اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب بر آمد..." (متی ۳: ۱۶). تعمیدگیرنده ای که وارد آب نمی شود و در آب فرو برده و خارج نمی شود، تعمید مورد نظر مسیح و رسولان را نیافته است و به عبارت دیگر تعمید به شکلی غیر از این صورت، تعمید کتاب مقدسی نیست.

شاگردان به خوبی منظور این حرف خداوندشان را درک کرده بودند، وقتی که او گفت: "هر که ایمان آورده، تعمید یابد..." (مرقس ۱۶:۱۶). در کتاب مقدس و در سده های نخستین میلادی، جایی اشاره نشده است که در میان شاگردان مسیح نوزاد یا شیرخواره ای تعمید یافته باشد. کتاب مقدس هیچ اشاره ای به پدر تعمیدی یا مادرتعمیدی نکرده است، همچنین در هیچ جایی از کلام عنوان نشده

که نوزادی ناآگاهانه از گناه اولیه آزاد شده و فرزند خدا شده باشد. اصطلاح "گناه اولیه" حتی یک بار هم در کتاب مقدس نیامده است و صحبتی از تولدی تازه از راه تعمید هم نشده است. هر کس کلام خدا را به عنوان حقیقت بپذیرد، اجازه خواهد داد خود کلام، وی را در این باره متقاعد سازد، زیرا کلام خدا یگانه مرجع ایمان است.

همانطوری که از اولین وعظ پطرس و دیگر نمونه های کتاب مقدس برمی آید، توبه و بازگشت به مسیح پیش از تعمید صورت می گیرد (اعمال ۲: ۳۸). یک نوزاد چیزی درباره این مسائل نمی داند، از آنجا که نوزاد با گناه آشنا نیست، لذا نمی تواند توبه کند. آب پاشی روی نوزاد، اصلاً تعمید نیست. همچنین این فرضیه که تعمید عهد جدید جای ختنه عهد عتیق را گرفته است، معتبر نیست، زیرا هیچ جای کتاب مقدس بدین مساله اشاره نشده است.

دسته ای از دانشمندان الهیات دنبال "راه فراری" برای توجیه "تعمید نوزادان" هستند. آنها بدین منظور به اعمال ۱۶: ۳۲ اشاره می کنند و می گویند که زندانبان شهر فیلیپیه با همه اهل خانه خود تعمید گرفت، لذا این مساله شامل حال بچه ها نیز می شود. ولی نمی توان با استفاده از این داستان چنین مساله ای را توجیه کرد. پیش از تعمید آنها، کلام چنین توضیح می دهد: "آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند." (اعمال ۱۶: ۳۲). به عبارتی صحبت از خانه ای است که افراد حاضر در آن چون کلام را بواسطه وعظ شنیدند، تعمید گرفتند.

درباره "تعمید نوزادان" به این مساله نیز اشاره می شود که خداوند عیسی گفت: "...بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند..." (مرقس ۱۰: ۱۴). ولی در ادامه نمی خوانیم که مسیح آب روی بچه ها پاشیده باشد بلکه آنها را در آغوش گرفت، بر آنها دست گذاشته و برکتشان داد.

دسته ای از مردم هیچ ارزشی برای تعمید قائل نیستند، آنها به این سخن پولس اشاره می کنند: "زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم..." (اول قرنیتان ۱: ۱۷). این آیه حکم ماموریت خداوند را منسوخ نمی کند، بلکه روی این نکته تاکید می شود که پولس بیشتر به وعظ و تعلیم کلام پرداخته و وظیفه تعمید را به دیگر برادران می سپارد.

مورخان کلیسا متوجه این نکته شده اند که در مسیحیت اولیه و در سده های نخستین، نوایمانان تنها به نام عیسی مسیح تعمید می گرفتند و بعدها به شکلی که توسط کلیسای روم مرسوم شد یعنی، "به نام پدر و پسر و روح القدس" صورت گرفت. Dr. J. J.

; K. D Schmid, Grundriss der ۲۹Herzog, Abriss der gesamten Kirchengeschichte, Bd I, S.

Kichengeschichte, S. ۷۳ و همچنین تعدادی دیگر). حکم تعمید متی ۱۹: ۲۸ یعنی: "پس رفته، همه امت ها را شاگرد سازید و

ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید." را رسولان به خوبی درک کردند و به خوبی نیز اجرا نمودند. این حکم پس از

زمان رسولان نیز بطور صحیح اجرا شد. خواننده دقیق به خوبی متوجه خواهد شد که در اینجا سخن از یک فرمول نیست بلکه از یک اسم که در زمان تعمید خوانده می شود. "...ایشان را به اسم ...تعمید دهید." به همین خاطر آنها طبق این حکم که دریافت کرده بودند به نام خداوند عیسی مسیح تعمید می دادند.

خدا خویشان را به عنوان پدر و پسر و روح القدس مکشوف ساخته است. این امر در نام پیمان خداوند در عهد جدید یعنی، یسوع =عیسی Yashuah=Jesus صورت گرفته است. لذا فرزندان عهد جدید باید به این نام تعمید یابند. خدا پدر ما است، لذا در دعا می گوئیم: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد." در اینجا صحبت از نام او است، نامی که در آن باید تعمید گرفت، پس اسم پدر در تعمید خوانده می شود.

شهادت مربوط به دوره رسولان واضح و روشن است. پس از افاضه شدن روح القدس، پطرس در اولین وعظ به افرادی که در درون خود متأثر شده بودند، چنین گفت: "...توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید..." (اعمال ۳۸:۲). این عبارت باعث می شود نوایمانان بر پایه کلیسای اولیه استوار شوند و ترتیب کتاب مقدسی به آنها گفته شود، یعنی اول توبه و بعد به آنها گفته می شود که چگونه باید تعمید بگیرند.

پطرس از راه مکاشفه فهمیده بود منظور از اسم کدام است و همین نام را به زبان آورد. بدین ترتیب بود که در ابتدای کلیسا، روش تعمید رسولان بر قرار و مرسوم شد.

فیلیپ در سامره انجیل را بشارت داد و آنانی را که ایمان آورده بودند تعمید داد و کلام چنین به ما شهادت می دهد: "زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس." (اعمال ۸:۱۶). از آنجایی که دو یا سه شهادت در مورد مسائل کتاب مقدسی لازم است، نیاز است ببینیم پولس چگونه تعمید می داد: "چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند." (اعمال ۵:۱۹). خواه در اورشلیم، خواه در سامره و خواه در شهر افسس، ملاحظه می کنیم که پطرس، فیلیپس و پولس به نام خداوند عیسی مسیح تعمید دادند. تنها روح القدس می تواند این مساله را مکشوف کند. برای درک بهتر، به مثال زیر توجه کنید: زمانی که یک معلم می پرسد ۳×۳ چند می شود، دانش آموزان نباید بگویند سه ضرب در سه می شود سه ضرب در سه و آن را تکرار کنند، آنها باید نتیجه محاسبه خود را بگویند. پذیرفتنی نیست که دنیای کلیسایی از متی ۱۹:۲۸ چون فرمولی جادویی استفاده کند و طوطی وار بدون اینکه نتیجه این عبارت را بگوید، آن را تکرار کند. پطرس، پولس و سایر رسولان و دیگر مردان خدا در سده های اول راه حل و نتیجه این مساله را می دانستند و نام مورد نظر را به زبان می آوردند.

زمانی که شاگردان عیسی با خواندن نام خداوند عیسی مسیح تعمید می دادند، دقیق حکم متی ۱۹:۲۸ را اجرا می کردند و صد در صد

رهنمودهای استاد را به کار می بستند. کسی که به این شکل تعمید نیافته باشد به راستی به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید نگرفته است. فرضیه مبنی بر اینکه پدر و پسر و روح القدس نام هستند، حتی اگر موافق تاکید دگماتیک های الهیاتی باشد، باز هم بی اساس است. نام خدا "پدر" نیست، بلکه خدا پدر است، نام خدا "پسر" نیست بلکه او "پسر" است. او روح است ولی خویشتن را در نام عهدی که خودانتخاب کرد، مکشوف ساخت.

راز نام (اقدس) در این نکته نهفته است. در این باره مکاشفه ای لازم است. تعمید، جنبه فرعی ندارد، زیرا از خداوند ما خواسته شد تعمید بگیرد. وی از دست یوحنا تعمید دهنده تعمید گرفت و تایید آسمانی رادریافت کرد. در کتاب مقدس به جایی بر نمی خوریم که در آن کسی به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید گرفته باشد.

جای بسی شگفتی است که چطور کلیساهای پروتستان ملی که گرایشات مختلفی دارند و حتی کلیساهای آزاد، روش کاتولیکی تعمید را قبول کرده اند. ایمانداران معتقد به کتاب مقدس باید به خاطر داشته باشند که هرکس به قول خود "به نام پدر و پسر و روح القدس" تعمید گرفته باشد از بدعتی که کاتولیک ها در این خصوص ایجاد کرده اند، پیروی می کند و به عبارتی به روش کاتولیکی تعمید گرفته است. عقیده کاردینال آگوستین Bea Augustin یسوعی، باید به ما کمک کند تا بهتر به عواقب چنین تعمیدی پی ببریم. یک نویسنده می نویسد: "به گفته Bea، پاپ پدر همه ایمانداران است، به عبارتی او پدر ایمانداران انجیلی ای که تعمیدمعتبر گرفته اند نیز است. بنابر این مسیحیان انجیلی تنها به یک رجعت پر محبت و پر اشتیاق به آغوش کلیسای مادر نیازمندند و بس". (O.Markmann, Irrtumer der katholischen kirche, S.۲۲۰)

نیازی نیست توضیح اضافی ای درباره مفهوم "تعمید معتبر" بدهیم، از قرار معلوم کلیسای روم تعمید به نام خداوند عیسی مسیح را به عنوان تعمید معتبر رد می کند و آن را یک ارتداد می داند.

نوعی "ناآگاهی روحانی" باعث شد تا رهبران پروتستان از هر گرایشی که باشند، به آغوش مادر خودبرگردند تا مورد مهر و محبت او قرار بگیرند. این حرکت به واسطه شورای جهانی کلیساها و حرکت اکومینیک صورت می گیرد. دسته ای قطره قطره می ریزند، گروهی دیگر آب می پاشند و حتی بعضی ها با استفاده از فرمول معروف تعمید گیرنده را سه بار در آب فرو می برند. در مورد جریان توبه پولس در کلام آمده است: "...و برخاسته تعمید گرفت." (اعمال ۹: ۱۸). در رساله به رومیان جریان تعمید چنین بیان شده است: "یا نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم." (رومیان ۶: ۳-۴).

کسی که با دقت به بافت تعمید توجه کند، به زودی در خواهد یافت که این تنها یک عمل ظاهری نیست، بلکه شخص مورد نظر باید پیش از تعمید از طریق توبه و پشیمانی، تجربه بازگشت به مسیح را داشته باشد. علاوه او باید به این یقین برسد که گناهان او بواسطه ایمان به عمل عیسی مسیح بخشیده شده اند. وقتی که شخص از چنین تجربه ای برخوردار شد، یک بار در آب فرو داده می شود. فرو رفتن در آب نشانه تدفین با عیسی مسیح است. تعمید یابنده با این اقدام نشان می دهد که بعد از این همگام با مسیح وارد حیات تازه ای می شود، زیرا به این مساله ایمان آورده که با مسیح مصلوب شده و همراه او مرده است. تازگی و تولد تازه بواسطه تعمید تحقق نمی یابد بلکه چنانکه آمده است: "نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خودما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی ای که از روح القدس است؛ که او را به ما به دولتمندی افزوده نمود، به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح." (تیتس ۳: ۵-۶).

تعمید راستین بر روی افرادی که تازگی یافته و از نو متولد شده اند، صورت می گیرد. پولس رسول به کولسیان چنین نوشت: "و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید." (کولسیان ۲: ۱۲). او در باب بعدی چنین می گوید: "پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است." (کولسیان ۳: ۱ و ۳). پطرس رسول از تعمید به عنوان "امتحان ضمیر صالح به سوی خدا" یاد می کند و برای توصیف آب تعمیدی که ایمانداران در آن فرو برده می شود، از تصویر کشتی نوح استفاده می کند: "که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می بخشد (نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) بواسطه برخاستن عیسی مسیح." (اول پطرس ۳: ۲۱).

پطرس در زمان موعظه خود در خانه کرنیلیوس، درباره عیسی چنین گفت: "و جمیع انبیاء بر او شهادت می دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت." (اعمال ۱۰: ۴۳). او سپس در آیات ۴۷ و ۴۸ چنین می پرسد: "...آیا کسی می تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته اند. پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند..." انسان بواسطه ایمان به عمل فدیة تام، بخشش گناهان خویش را دریافت می کند. شخص با تعمید به نام عیسی مسیح نشان می دهد که مسیح را پذیرفته است: "زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می باشید. زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید." (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۷). پولس چنین به کلیسای افسس نوشته است: "یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید." (افسسیان ۴: ۵). امروزه علاوه بر اینکه گرایشات گوناگونی در ایمان مشاهده می شود، روش های متفاوت تعمید نیز وجود دارد؛ و شناختها درباره خداوند نیز ناهمگونند.

درباره تعمید کتاب مقدسی، لازم است که به پیوستگی و هماهنگی کلام در این مورد توجه بشود و روش کلام خوار شمرده نشود. تا زمانی که کلیسای خدای زنده روی زمین است، آموزه هایی که در زمان کلیسای اولیه مرسوم و برقرار بودند، دارای اعتبار خواهند بود. روش تثلیثی تعمید، که در زمان نهادینه شدن "کلیسای دولتی" مرسوم شد، و در زمان تحمیل مسیحیت به دیگر مردمان به کار بسته شد، روشی غیر کتاب مقدسی است. تنهایی تعمید اصلی وجود دارد، و هر چه که با آن فرق داشته باشد، تحریفی بیش نیست، حتی اگر به ظاهر به متی ۱۹:۲۸ تکیه کنند. رسولان این حکم را به درستی درک کرده و به شکل درستی نیز اجرا کرده اند.

بسیاری از اعمال غلط و مضر با استفاده از فرمول "به نام پدر و پسر و روح القدس" در محافل مسیحی غرب انجام می شوند. نفرین انسان ها و حیوانات از این قبیل اعمال است که در روح گرایی (Spiritisme) مرسوم است و "به اسم پدر و پسر و روح القدس" صورت می گیرد. افرادی که می خواهند وارد لژهای ماسونیک شوند، سوگند نامه ای به "نام پدر و پسر و روح القدس" ادا می کنند. هر کس مسئول جان ها باشد، می داند که احضار ارواح و روح گرایی چه رفتاری های وحشتناکی برای انسانها به وجود می آورد. ولی زمانی که افراد درگیر این اعمال را سوال پیچ می کنید، در پاسخ می گویند: "ولی این چیزها به نام خدا انجام می شود." آنها متوجه نمی شوند که این کار فقط یک کلاه شرعی است که برای فریب افراد بکار می رود. به این ترتیب، مردم بدون اینکه خود آگاه باشند، وارد قلمرو نفوذ شیطان می شوند. این جهل مذهبی بسیار واضح است. این روشهای جادویی ناشی از درکی نادرست از الوهیت - تثلیث و برداشتی نابجا از حکم تعمید خداوند می باشند.

با خواندن قدیمی ترین ترجمه لوتر، اصلاح گر بزرگ، می توان درک کرد که تا چه حد روش تعمید غلط در اذهان مردم ریشه دوانده بود. وی به روش آن زمان عبارات فوق را به صورت آزاد ترجمه کرده بود.

در ترجمه وی آمده بود: آنها را در نام پدر و پسر و روح القدس تعمید خواهید داد. ترجمه فعلی صحیح ترممنظور متن اصلی را می رساند: "آنها را به نام ... برای کسانی که به ظرایف زبان آشنایی دارند، تفاوت در میان دو ترجمه بسیار مشهود است. هر کسی می تواند کاری را به نام یک شرکت، دولت و غیره انجام بدهد، ولی در [آئین تعمید] شخص فدییه شده آگاهانه در نام فدییه دهنده دربر گرفته می شود.

این عهدی است که تنها می تواند در نام پیمان [خدا] در عهد جدید منعقد شود که همان عیسی است. همانطوری که عروس نام شوهر خود را می گیرد، به همین ترتیب همه کسانی که به عروس تعلق دارند نام داماد را بر خود می گیرند. و به نوبه خود عهد را تایید می کنند. پطرس در ادامه می گوید: "و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم." (اعمال ۴: ۱۲). اهمیت نام خداوند و رابطه آن با تعمید در این بافت آشکار می شود، بدین ترتیب که پطرس در زمان

موعظه خود در پنتیکاست به وعده کتاب یوئیل در عهد عتیق اشاره می کند و چنین می گوید: "و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد." (یوئیل ۲: ۳۳ و اعمال ۲: ۲۱). یوئیل نبی از یهوه سخن می گفت ، هر کس نام یهوه را بخواند رستگار خواهد شد. به یقین منظور پطرس خداوند، یعنی یهوه است و یهوه خویشتن را به عنوان رهاننده در "یه - شوع Yah-shuah" مکشوف ساخته است . تعمید در این نام ، به عنوان یگانه تعمید معتبر برای پیمان نو یعنی عهد جدید اهمیت دارد. لذا داشتن این تعمید برای ایمانداران راستین ضروری است .

در کلام نیامده است : "به نامها!" در صورتی که پدر و پسر و روح القدس ، هر کدام اسم باشند، چنین ساختاری از لحاظ دستوری صحیح تر بود. ولی خدا را شکر که "اسم" بصورت مفرد آمده است : "و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید." طبق شهادت رسولان این نام عبارت است از خداوند عیسی مسیح . ولی جای بسی تاسف است که در این مورد نیز شناختی واقعی [در دیگر کلیساها] یافت نمی شود، به گونه ای که هر کدام از آنها برای سنتهای غیر کتاب مقدسی اهمیت ویژه ای قائل بوده و از آنها دفاع می کنند. یکی از علل این وضعیت این است که نام یه - شوع Yah-shuah به یسوس یا عیسی Jesus تبدیل شده است . این مساله باعث شده است که در گذر زمان مردم با اتکا به یک سنت مشکوک سه عنوان "اصلی" یگانه خدای راستین راجایگزین نام او کنند. در صورتی که مردم امروزه ، مانند مردم روزگار پنتیکاست پیروند که چگونه می توانند رستگار شوند، باید همان جواب را داد که پطرس در آن روز داد: "... توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت ..." (اعمال ۲: ۳۸-۴۱). هیچ کس حق ندارد انجیل عیسی مسیح را تبدیل کند. مفسرین مطرح ، مدعی آن هستند که تعمید کتاب مقدسی به نام خداوند عیسی یک ارتداد است . شایسته است در اینجا این پرسش را مطرح کنیم که بدعت یا ارتداد به چه معنی می باشد؟ راستی یا دروغ ؟ اصل یا بدل ؟ بر خواننده بالغ است که تصمیم بگیرد که از خداوند و رسولان پیروی کند یا از رهبران مذهبی ای که توسط خدا تعیین و تایید نشده اند. این رهبران نه مشروعیت الهی دارند و نه با وی هماهنگ هستند: "خداوند چنین می گوید: بر طریق ها بایستید و ملاحظه نمایید و درباره طریق های قدیم سوال نمایید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده ، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد." (ارمیا ۱۶: ۶).

فصل نوزدهم

شام خداوند

ابتدا به اختصار مفهوم فصح در عهد عتیق را بررسی می کنیم . عشای ربانی در زمان مراسم یک شام فصح برقرار شد. در آن روز خداوند به رسولان خود گفت : "...به شهر، نزد فلان کس رفته ، بدو گویید: استاد می گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با

شاگردان خود صرف می نمایم." (متی ۱۸:۲۶). در زمان صرف شام ، یهویدا خداوند دست در یک قاب گذاشت ، به همین خاطر عیسی در آیه ۲۳ می گوید: "...آنکه دست با من در قاب فروبرد، همان کس مرا تسلیم نماید!"

مرقس انجیل نگار با جزئیات بیشتری این داستان را نقل می کند: "و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته ،برکت داد و پاره کرده ، بدیشان داد و گفت : بگیریید و بخورید که این جسد من است . و پیاله ای گرفته ، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت : این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود." (مرقس ۱۴: ۲۲-۲۴). هیچ قسمت کتاب مقدس به اندازه این بخش مورد تعبیر اشتباه قرار نگرفت . در آیه ای که در بالا نقل کردیم ، برقراری و انعقاد پیمان نو (عهد جدید) قریب الوقوع است . خون مسیح در زمان این شام فصح ریخته نشد بلکه کمی بعد از آن بر صلیب جلجتا ریخت . در زمان شام ، خون الهی هنوز در بدن فدیة دهنده بود و نه در جام ! ما باید آیات مربوط به انعقاد عهد عتیق را بررسی کنیم تا به ارتباط آنها با شام خداوند وبستن پیمان نو در عهد جدید پی ببریم .

خداوند خدا دستورات و فریضه های خود را به موسی داده بود. و او نیز آنها را نوشت و به قوم منتقل کرد: "و کتاب عهد را گرفته ، به سمع قوم خواند. پس گفتند: هر آنچه خداوند گفته است ، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت . وموسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده ، گفت : اینک خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است ." (خروج ۲۴: ۷-۸). قوم عهد عتیق ، رهایی و آزادی از بردگی را زمانی تجربه کردند که طبق دستور الهی ، هر خانه بره را قربانی کرده و گوشت را سرخ نموده و خون بره را بر هر دو قائمه و سر در مالیده بودند. این نشانه ای بود که فرشته ویرانگر باید به آن احترام می گذاشت . در هر خانه ای که زیر حمایت خون بود، ممکن نبود که نخست زاده اش کشته شود. ما درباره نهادینه شدن شام فصح در خروج ۱۲: ۱-۱۳ چنین می خوانیم : "...و آن خون ، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه هایی که در آنها می باشید، و چون خون را ببینم ، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می زنم ، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد." (آیه ۱۳). همه نخست زادگان اسرائیل از مرگ رهایی یافتند و خون بره آنها را در مقابل موج هلاکت کننده ایمن داشت . پیمانی که خداوند با قوم خویش بسته بود، بواسطه ریخته شدن خون بره بر قرار شد. ما در آیه ۱۴ درباره فصح چنین می خوانیم : "و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن ، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی ، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید." این یادگار رهایی بود، بدین مفهوم که آنها از قید بردگی آزاد شده و موردحمایت خدا واقع شده اند.

در اینجا دو مساله به چشم می خورد. اول مشاهده می کنیم که خونی که به پیمان قوم اسرائیل قدرت اجرایی می داد، باعث نجات جانهای فدیه شدگان شد، و در مرحله دوم در می یابیم که عیدی به مناسبت فدیه آنها و رهایی آنها از قید بندگی نهاده شده بود. این دو مساله در زمان شام عهد جدید نیز واقع و تایید می شود.

با توجه به این امر لازم بود فدیه شدگان آمادگی خود را برای پیروی از تمام کلام خدا و به کار بستن آن اعلام کنند. بعد از این اعتراف بود که موسی بر آنها خون پاشید، که نشانه آشکار آن بود که جماعت فدیه یافته زیرحمایت خون بودند. اسرائیل باید به یاد بود این حوادث عید فصیح را نگاه می داشت. خداوند ما در لوقا ۲۲ چنین می گوید: "... اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصیح را با شما بخورم... و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده می شود، این را به یاد من بجا آرید." (لوقا ۲۲: ۱۵ و ۱۹).

در موقع شام خداوند، ایمانداران عهد جدید به فدیه تامی که به واسطه ریخته شدن خون پیمان نو برای قوم عهد جدید حاصل شده می اندیشند. کار مسیح جنبه نمادین داشت، وی می خواست در این مراسم حقایق را به تصویر بکشد، نانی که او شکست برای فصیح آماده شده بود، به عبارتی یک نان فطیر بود. شرابی که او به شاگردان داد از مو بود. متی سخنان خداوند را چنین نقل می کند: "اما به شما می گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم." (متی ۲۶: ۲۹). همانطوری که نان آشکارادر موقع شام شکسته شد، به همین ترتیب بدن عیسی، شکنجه، مضروب و مصلوب شد. همانطوری که شراب در پیاله است، به همین ترتیب خون بره خدا برای بخشش گناهان ما ریخته شد.

نانی که ما با دستهای خود می شکنیم و می خوریم رنج نکشید، بلکه این خداوند است که در جسم خویش همه چیز را حمل کرد و برای کل بشریت درد و الم کشید. شراب نه تبدیل شد نه بر زمین پاشیده شد، بلکه شرکت کنندگان آن را در زمان شام خداوند نوشیدند. خون خداوند ما ریخته شد و او خود به عنوان کاهن بزرگ: "نه به خون بزها و گوساله ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیه ابدی رایافت." (عبرانیان ۹: ۱۲). در آیه ۱۴ چنین آمده است: "پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟" چیزی درباره تبدیل ماهیت نان و شراب عنوان نشده است. وقتی که خداوند نان در دست می گوید: "این است جسد من" (متی ۲۶: ۲۶) نان آماده بود و نیازی نبود تبدیلی در مراسمی با صدای زنگوله صورت بگیرد. زمانی که خداوند می گوید: "این خون من است." باز همین مساله صدق می کند، و نیازی نبود تبدیل صورت بگیرد تا شراب به خون تبدیل شود. واضح است که خداوند عملاً گوشت تن خاکیش و خون خود را به خاصان خود نداد تا بخورند و بنوشند، بلکه آنها نمادهایی از خون و تن مسیح بودند.

در کتاب مقدس به این مساله اشاره نشده است که گویی در مراسم شام خداوند، عیسی دوباره خویشتن را برای زندگان و مردگان قربانی می کند و در هویتی که به خدا تبدیل گشته است توسط انسانها خورده می شود (چه چیز وحشتناکی است!). البته هرگز به چنین چیزی در کلام اشاره نشده است و این آموزه در تضاد مستقیم با تعلیم مسیح است: "لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید... از آنرو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالابد... این است آن عهدی که بعد از آن ایام با ایشان خواهم بست ... و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد. اما جایی که آمرزش اینها هست دیگر قربانی گناهان نیست." (عبرانیان ۱۰: ۱۲-۱۸). کسی که در این باب به پیش می رود و می خواند، با اندیشه حاکم بر تاریخ نجات آشنا می شود، یعنی ما به واسطه خون عیسی از راه تازه و زنده، حق ورود به قدس آسمانی را داریم، چیزی که در جلبتا روی داد و یک بار برای همیشه صورت گرفت. و این عمل نجات همه کسانی را که در مسیح هستند در بر می گیرد. آنها بخشش گناهان و زندگی جاوید را دریافت می کنند. در کتاب مقدس آمده است: "و چنان که مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است، همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می باشند، ظاهر خواهد شد به جهت نجات." (عبرانیان ۹: ۲۷-۲۸).

مسیح هر روز و میلیونها بار خویشتن را قربانی نمی کند. این مساله نه تنها محال است بلکه با گفته صریح کتاب مقدس نیز منافات دارد.

اصطلاحات کاتولیکی "تبدیل ماهیت" و "مراسم قربانی" بدین مفهوم هستند که نان و شراب به راستی به جسد و خون مسیح تبدیل می شوند و در هر مراسم عشاء، قربانی شده، خورده و نوشیده می شوند. در صورتی که چنین چیزی به راستی رخ دهد بسیار وحشتناک خواهد بود، نه تنها برای گیاهخواران بلکه برای همه. ولی در این باره چیزی به نام تبدیل ماهیت وجود ندارد. زیرا در کلام خدا چنین وعده ای داده نشده است. در مسیحیت اولیه از این عقیده خرافی خبری نبود. در خیمه Tabernacle کاتولیکها فقط هوستیا hostie است، و کشیش آن را بر لب شرکت کنندگان می گذرد، ولی هیچ کدام از آن شراب را نمی نوشیدند بلکه کشیش به نیابت از همه آن را می نوشد. در طول مراسم، صدای زنگوله در قربانگاه شنیده می شود و جمیعت با هم می گویند: "قدوس، قدوس، قدوس Sanctus, sanctus, sanctus!" بخور دود می شود، در جلوی محراب زانو می زنند و مردم عبادت می کنند. ولی زمانی که با کلام مقایسه می کنیم، در می یابیم که هیچ کدام ترتیم اعمال در کلیسای عیسی مسیح وجود نداشتند و به عبارتی مراسم فوق ربطی به کلیسای عیسی مسیح ندارند.

مراسم شام خداوند در کلیسای اولیه بطور بسیار ساده برگزار می شد. در آن زمان به این مراسم "شکستن نانها" نیز می گفتند و این آیین در خانه ها برگزار می شد: "و در تعلیم رسولان و مشارک ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می نمودند." (اعمال ۲: ۴۲).

دستوراتی که پولس در اول قرن‌تین باب‌های ۱۰ و ۱۱ می دهد، اهمیت زیادی دارند: "به خردمندان سخن می گویم : خود حکم کنید بر آنچه می گویم . پیاله برکت که آن را تبرک می خوانیم ، آیا شراکت در خون مسیح نیست ؟ و نانی را که پاره می کنیم ، آیا شراکت در بدن مسیح نی ؟ زیرا ما که بسیاریم ، یک نان و یک تن می باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می یابیم ." (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۵-۱۷) چه شهادت واضح و آشکاری است !

امروزه نیز، هر جماعت کتاب مقدسی ، مراسم عشاء را به صورتی که در کلیسای اولیه بر پا می شد باید برگزار کند. نان مورد استفاده از آرد گندم است ، این نان بدون خمیر مایه پخته می شود. بزرگی این نان بستگی به تعداد شرکت کنندگان دارد. شبان کلیسای محلی نان را بلند کرده ، شکر گذاری می کند و آن را به نام خداوند مبارک می کند، سپس نان شکسته می شود و شیخ ها آن را بین شرکت کنندگان توزیع می کنند. هر کس تکه ای برمی دارد، زیرا هر کدام اعضای بدن خداوند را تشکیل می دهند. نان نشانه اتحاد بدن است ، تکه های شکسته نشانه اعضای مختلف بدن هستند. این مساله در اول قرن‌تین ۱۰: ۱۷ شرح داده شده است .

در طول این مراسم ، ایمانداران راستین یعنی اعضای بدن مسیح ، در ترسی مقدس با خداوند، یعنی بره خدا که برای آنها مرد، مشارکت خاصی دارند، لازم است که آنها این مشارکت را با یکدیگر نیز داشته باشند.

پس از اینکه نان تقسیم شد، جام بلند کرده و تقدیس می شود. قبل از آن خداوند را بخاطر خون گران‌بهای ریخته شده اش در جلجتا شکر و سپاس می گویند، سپس جام به همه تعارف می شود تا بنوشند. همانطوری که پولس گفته است این جام برکت و شراکت ایمانداران ، یعنی خیل افرادی که به واسطه خون فدیة شده اند، می باشد. آنها با مسیح مصلوب و برخیزانیده شده اند. پولس در باب ۱۱ رساله به قرن‌تین بر این مساله تاکید می کند که آنچه را از خدا یافته است به دیگران منتقل می کند: "زیرا من از خدا یافتم ، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده ، پاره کرد گفت : بگیری و بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می شود. این را به یادگاری من بجا آرید." (اول قرن‌تین ۱۱: ۲۳-۲۴). این واقعیت که در آیه فوق تنها اشاره شده که : "اینست بدن من " بلکه تصریح شده است که : "اینست بدن من که برای شما است " از اهمیت خاصی برخوردار است ، زیرا مسیح با بدن جسمانی خود قیام کرد و به آسمان رفت . تبیین این مساله مستلزم آن است که به آیاتی اشاره کنیم که به همین موضوع مربوط می شوند. در اینجا سخن از حیات الهی است که در زمین در خون مسیح قرار داشت : "در او حیات بود و حیات نور انسان

بود." (یوحنا ۱: ۴). "و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات ، در پسر اوست . آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است ." (اول یوحنا ۵: ۱۱-۱۲). "زیرا که جان جسد در خون است ، و من آن را بر مذبح

به شمداده ام تا برای جانهای شما کفاره کند زیرا خون است که برای جان کفاره می کند. بنابر این بنی اسرائیل را گفته ام : هیچ کس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گزیند خون نخورد." (لاویان ۱۷:۱۱-۱۲).

اشتباه نکنید! در این مبحث سخن از خون به عنوان یک ترکیب شیمیایی نیست ، بلکه موضوع مورد بحث عبارت از حیات خدا است ، (که در مسیح - در زمان اقامت زمینی اش بود) و باید در فدیة شدگان که به واسطه خون گرانها با پروردگار آشتی کرده اند وارد شود. ما نباید این مساله را از نظر دور کنیم که کسی که نصیبی درخون ریخته شده داشته باشد به خودی خود از حیاتی که در آن نهفته است نیز برخوردار می شود. حیات خدادر مسیح بود، لذا سخن از زندگی جاوید است ، این همان اندیشه ای است که در کتاب مقدس هسته اصلی اعلام انجیل و شام خداوند را تشکیل می دهد.

در لاویان ۱۷:۱۲، خوردن خون به صراحت ممنوع می شود، همین مساله در عهد جدید نیز تکرار می شود. ما در عهد جدید این ممنوعیت را در اعمال ۲۹:۱۵ می بینیم . در صورتی که جام شراب به راستی تبدیل ماهیت یافته و به خون تبدیل شود، ایمانداران بطور آگاهانه احکام الهی را زیر پا می گذارند. درک این مطلب ، دیدروحانی می خواهد و بدون آن نمی توان به معنای آن پی برد. در شام خداوند سخن از تبدیل ماهیت نیست ، به عبارتی نان و شراب تنها نمادی مرئی هستند. این نمادها هدف و ماهیت کار خدا را تداعی می کنند تا این مساله را در نظر داشته باشیم که ما به واسطه ایمان به عمل کفاره و به رهایی تام در صلیب ، از حیات مسیح برخوردار شده ایم .

فدیة دهنده ما چنین می گوید: "من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابدزنده خواهد ماند و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می بخشم ...چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم ، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می شود." (یوحنا ۶:۵۱ و ۵۷).

ما برای اینکه بتوانیم درک درستی از مساله به اصطلاح "تبدیل ماهیت" داشته باشیم ، باید نخست به معجزه عیسی در قانای جلیل نگاه کنیم . در عروسی قانا، مسیح آب را به شراب تبدیل کرد و رئیس مجلس شخص از کیفیت بالای این شراب شگفت زده شد. این شراب که از آب بود، از شرابی که مردم پیشتر نوشیده بودند، بهتر بود. مردم تظاهر نمی کردند که شراب می نوشند بلکه شراب واقعی می نوشیدند. تا به حال شنیده نشده است که کسی با خوردن هوستیا این حس را کرده باشد که هوستیا به گوشت تبدیل شده است . واقعیت آن است که این مراسم بیشتر یک آیین سری است که هیچ گونه رابطه ای با مسیحیت ندارد.

از طرفی ، نان عشاء نماد بدن مسیح است که به عنوان قربانی تقدیم شده است و از طرف دیگر همان نان نماد کلیسا یعنی بدن مسیح نیز است . بر طبق اول قرنیتان ۱۰: ۱۵-۱۷ این بدن مرئی است . پولس در این بخش رساله چنین تاکید می کند: "...بگیرید بخورید.

این است بدن من که برای شما پاره می شود. این را به یادگاری من بجا آرید. و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت : این پیاله عهد جدید است در خون من . هر گاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید." (اول قرن‌تیاں ۱۱: ۲۴-۲۵).

هر کس نان بخورد، چیزی به جز مزه نان حس نمی کند. و به همین ترتیب کسی که شراب می نوشد، مزه شراب در دهان خود حس می کند. این عین واقعیت است . خداوند جسم قیام کرد و به آسمان صعود نمود. کسی بر روی زمین این اختیار را ندارد که یک کلوچه یا یک تکه شیرینی را به بدن خداوند تبدیل کند، بعلاوه مابا چنین تصوراتی از اصل موضوع غافل می شویم .

این مساله عبارت است از حیات الهی که در بره خدا بود. به عبارت دیگر ما باید این حیات را در خود دریافت کنیم تا در اعماق وجود ما جای بگیرد: "و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد." (یوحنا ۱: ۱۲). نمی توان روشنتر از این مساله را بیان کرد.

جام نشانه پیمان تازه ای است که بواسطه ریخته شدن خون بره قربانی شده ، برقرار شده است . نیازی نیست نان و شراب به مسیح تبدیل شوند، بلکه مهم آن است که انسان کهنه به انسان جدید مبدل شود. این تبدیل به واسطه قدرت فدییه و کلام و خون و روح خداوند صورت می گیرد، این شام برقرار شد تا ایمانداران بتوانند تا آخر زمان فیض ، خاطره ظهور عمل نجات بخش را گرمی بدارند: "زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید موت خداوند را ظاهر می نمایید تا هنگامی که باز آید." (اول قرن‌تیاں ۱۱: ۲۶). به این نکته توجه کنید که خداوند نگفت : "هر بار از این گوشت می خورید" بلکه "هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید..." فقط می توان آن چیزی را نوشید که در جام ریخته شده باشد. روش مرسوم در کلیسای روم در چهار چوب اراده و کلام خدا نمی گنجد. مجادله درباره اینکه مفهوم "این است" و "این نشانه ... است" ضرورتی ندارد زیرا نیازی نیست که برای درک این مبحث از فلسفه مدد بجوییم بلکه باید به دیدگاه خدا توجه کرد و موضوع را پرورش داد.

فصل بیستم

هبوط

در کلام خدا اغلب ، برای بیان حقایق از مثال ها و تصاویر استفاده می شود، به عبارتی همه چیز به صورت آشکار مطرح نمی شود. خدا چنین خواست ، تا رازهای عمیق کلام و رای الهی را تنها روح القدس بازگو و مکشوف کند. ما تنها زمانی به درک درستی از جریان هبوط در باغ عدن می رسیم که بتوانیم به مفهوم ، دامنه و راه گریز از نتایج این هبوط پی ببریم . تنها در چنین شرایطی است که حرکت نجات بخش خدا بواسطه فدییه ، برای مامفهوم کامل پیدا می کند. معنی کلمه هبوط ما را برای درک چیزی که در باغ عدن رخ داد، یاری می کند.

خواست خدا این بود که انسان بر زمین سلطنت کند. این دعوت آدمی بود، ولی هبوط باعث شد بشر جایگاه رفیع خود را از دست بدهد.

ما با درک هبوط، متوجه می شویم که چگونه انسان های نخستین زیر سلطه شیطان قرار گرفتند. بدین ترتیب، رئیس این جهان توانست انسان ها و زمین را زیر سلطه خود در بیاورد. دشمن از طریق مار وارد حوزه انسان ها شد، هیچ کس نمی تواند بگوید که آدم و حوا چه مدتی با پروردگار مشارکت خالصی داشتند. آنها آن زمان دچار درد و زحمت نمی شدند، از گریه، بیماری و مرگ نیز خبری نبود. در بهشت آدم و حوا امنیت داشتند، زیرا در هماهنگی پر جلالی با خداوند خدا به سر می بردند و خداوند در پایان هر روز به دیدن آنها می آمد. زمین، آسمانی بود. و آن زمان که همه چیز به حالت اولیه خود بازگردد، زمین دوباره وضعیت نخستین خود را باز می یابد: "...اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود." (مکاشفه ۳:۲۱).

لوسیفر کروی که در آسمان خویشتن را بر افراشته بود، از جایگاه خود ساقط شده، به عنوان دشمن خدا بر زمین آمده، فساد و ویرانی را با خود به ارمغان آورد. وی می خواست انسانهای خلق شده به شباهت خدا را از مشارکت با پروردگار و خداوند محروم سازد و آنها را به گمراهی و مرگ سوق بدهد. در حزقیال ۱۲:۲۸ آمده است که لوسیفر پیش از هبوط آدم در عدن بود. در متن فوق، خدا مستقیم شیطان را در پادشاه صور مخاطب می سازد. کتاب مقدس به ما می آموزد که شیطان می تواند انسانها و حتی جانوران را اسیر خود سازد. خداوند روح های ناپاک را از دیوزدگان بیرون می کرد (متی ۲۴:۴)، در مرقس ۹:۵ می خوانیم که دیو شخص از دهان دیوزده صحبت کرد: "پس از او پرسید: اسم تو چیست؟ به وی گفت: نام من لجئون است زیرا که بسیاریم." این مردنه تنها زیر سلطه شیطان بود بلکه در قید بسیاری از روح های شریر قرار داشت.

در باغ عدن درختان بسیاری بودند و در میان آنها درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد نیز بودند. درماجرای هبوط سخن از خوردن یک میوه معمولی و طبیعی نبود. هبوط به شکل دیگری رخ داد. بعلاوه درپیدایش باب ۳ چیزی درباره سیب عنوان نشده است، بلکه تنها سخن از خوردن یک میوه است. ما در پیدایش ۷:۳ چنین می خوانیم: "آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند." رخداد هولناکی بود، آنها مجبور شدند عریانی طبیعی خود را با برگهای درخت انجیر بپوشانند. آنها چشمان خویش را با چیزی بسته بودند و دهان خود را نپوشانیدند بلکه قسمت پایین تن خود را با سترهای ساخته شده از برگ انجیر پوشانیدند.

ما در شرح حادثه ای که در باغ عدن رخ داد، با عبارات و مفاهیمی مانند: "به نظر خوش نما" (شهوت چشم)، "اغوا شدن" و غیره مواجه می شویم. هر مرد و زنی می داند که وسوسه شدن به خاطر شهوت چشم، فکر و نفس، چه مفهومی می تواند داشته باشد. ما

باید به گفته خود حوا توجه کنیم: "مار مرا اغوا نمود (فریفت) (آیه ۱۳). زن فوطیفار سردار مصری دید که یوسف خوش اندام و نیکو منظر است: "و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: با من هم خواب شو." (پیدایش ۷:۳۹). او سپس برای بد نام کردن یوسف چنین ادعا کرد: "...او نزد من آمد تا با من بخوابد..." (آیه ۱۴). زمانی که دختر یا مرد جوانی فریفته می شود، کار به خوردن بستنی یا لیوانی شیر نمی انجامد.

در خروج ۱۶:۲۲ مفهوم عمل فریب (اغوا) به صورت دقیق بیان شده است: "اگر کسی دختری را که نامزد نبوده فریب داده، با او هم بستر شد..." پولس می دانست که در باغ عدن چه رخ داده بود، وگرنه نگرانی خود درباره کلیسا را با عبارات زیر عنوان نمی کرد: "زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره ای عقیقه به مسیح سپارم. لیکن می ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی ای که در مسیح است، فاسد گردد." (دوم قرنتیان ۱۱: ۲-۳). پولس درباره هبوط نیز چنین می نویسد: "و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد." (اول تیموتاوس ۲: ۱۴).

پس از هبوط انسان در گناه، خداوند خدا به حوا- درست بعد از ارتکاب عمل - گفت: "...الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید..." (پیدایش ۳: ۱۶). این اشارات ابهامی در مورد اصل قضیه باقی نمی گذارد. قرار نشد حوا در درد و ناراحتی غذا بخورد، در صورتی که وی با خوردن میوه ای معمولی خطا کرده بود، درست آن بود که به این شکل مجازات می شد. تا به حال پیش نیامده است که زنی به صرف خوردن یک میوه بچه دار شود. خداوند خدا می دانست چه اتفاقی رخ داده و به چه صورتی باید مجازات بکند. به همین خاطر، تا به امروز هر زنی در شرایط معمولی با درد بچه های خود را به دنیا می آورد، خداوند چنین مقرر کرد و این مساله خاطره هبوط را تداعی می کند.

کسی که به این عبارت بسنده می کند، یعنی: "مار مرا اغوا نمود که خوردم" باید امثال ۲۰:۳۰ را نیز بخواند: "همچنان است طریق زن زانیه، می خورد و دهان خود را پاک می کند و می گوید، گناه نکردم."

خداوند مار را نفرین کرده گفت: "...چونکه این کار را کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد." (پیدایش ۳: ۱۴). به عبارتی تا به آن لحظه مار ایستاده راه می رفت، چون در غیر این صورت این حکم، بی مفهوم بود. ولی آیه زیر اهمیت زیادی برای درک موضوع دارد: "و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید." (پیدایش ۳: ۱۵). طبق شهادت خداوند خدا صحبت از دو ذریت است، ذریت مار و ذریت زن. در سرتاسر کلام "ذریت" به مفهوم "نسل" است.

شیطان که یک روح هبوط شده و فاقد جنسیت است ، نه می تواند بیافریند و نه صاحب فرزند شود. به همین خاطر بود که وی از جانوری ناطق که در آن زمان نزدیکترین موجود به انسان بود، استفاده کرد. در باب ۳ پیدایش ، می بینیم که مار و حوا به راستی با هم گفتگو کرده اند. ما در این بخش از کلام پرسش و پاسخ رد و بدل شده را می خوانیم . دلایلی که مار آورد به طور کامل آورده شده اند. تنها بعد از لعنت بود که مار به یک خزنده تبدیل شد و شکل اصلی خود را از دست داد (پیدایش ۳:۱۴).

در باغ عدن مکالمه با این پرسش معروف شروع شد: "آیا خدا حقیقت گفته است ؟..." امروزه نیز مار قدیمی ازهمین ترفند استفاده می کند تا انسان را نسبت به کلام حق مشکوک سازد. پس ، مار حوا را به دام انداخت و درباره کلام فلسفه بافی کرد و آنرا استادانه تحریف کرد. او سپس دروغ بزرگ خود را عنوان کرد: "...هر آینه نخواهید مرد... چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد." (پیدایش ۳: ۴-۵). این یک حرف دلپذیر بود و حوا نیز به دام افتاد. عباراتی مانند: "چشمان شما باز می شود" و "مانند خدا خواهید شد" به چه درد انسان خوردند وقتی که آنها از خدا جدا گشته و در معرض مرگ و فنا قرار گرفتند؟ از آن زمان به بعد، هرانسانی می تواند اعمال خود را بسنجد و خوبی را از بدی و حقیقت را از دروغ تشخیص دهد. به همین خاطر است که در روز داوری انسان ها درباره کردار و اعمال خود مسئول بوده ، داوری خواهند شد.

در کتاب مقدس یونانی ، در پیدایش ۱:۳ چنین می خوانیم: "ho Ophis..." که ترجمه آن مار است . طبق روایات قدیمی عبری ، هبوط به یک آمیزش جنسی ربط پیدا می کند. یک مفسر چنین نوشت: "آن فرشته که برمار سوار بود به حوا نزدیک شد و وی آبستن گردید و قائن را به دنیا آورد" (F.Braun, Blicke ins Wort, S.)

همانطوری که می دانید طبع و ویژه گی های هر انسانی بواسطه وراثت به او رسیده است . این خصوصیات درکروموزن ها وجود دارند. اتحاد سلول های جنسی باعث می شود ویژگیهای ژنتیکی از یک نسل به نسل دیگر منتقل شود. طبع گناه آلود مار (یعنی شیطان) از این راه وارد نسل انسانها شد. این یک طبع سرکش و خدا ستیز بود. شیطان که به واسطه نا اطاعتی و عصیان ، انسان را در دام مرگ گرفتار کرده بود، بر قدرت مرگ حاکم بود. لذا نیاز بود رها کننده در یک بدن جسمانی ظاهر شود. "...و آنانی را که از ترس موت ، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می بودند، آزاد گرداند." (عبرانیان ۲: ۱۴-۱۵).

خداوند با غلبه بر مرگ و قیام پیروزمندانه خویش ، دو نوع کلید بدست آورد، کلیدهای مرگ و کلیدهای عالم مردگان (مکاشفه ۱: ۱۸). خداوند چنین فرموده بود: "...بارور و کثیر شوید..." (پیدایش ۱: ۲۸). او خود، ازدواج را نهاده کرده و اولین زوج را با هم پیوند داده بود. با شکستن قانون اولین پیوند بود که هلاکت واردعالم شد. به عبارت دقیقتر اختلاطی مرگبار رخ داد. قانون این است که هر موجودی با هم نوع خود بپیوندد و زوج تشکیل بدهد. هر جانور باید موافق با جنس خود تکثیر شود. ولی ما با موجودی سروکار داریم که حامل

اختلاطی بر خلاف خواست پروردگار بود. شیطان بواسطه مار مسئول چنین اختلاطی شد، اختلاطی که پیش از آفرینش اصلی وجود نداشت. مار حوا را فریفت و اغفال کرد و بعد از آن جریان بود که حوا به آدم پیوست. خدانمی توانست چنین وضعیتی را بپذیرد، زیرا اتفاقی که افتاده بود بر خلاف خواست اصلی او بود. چیزی که ازخواست خدا حاصل نمی شود، قادر نیست تن به اراده پروردگار بدهد یا با آن هماهنگ شود.

آدم ناگهان دریافت که محبوبه اش حوا، آنکس که از او گرفته شده بود و به وی داده شده بود دیگر باکره نیست! چه وحشتناک بود! حوا اول به مار پیوست و سپس با آدم برای نخستین بار آمیزش کرد. به این صورت بود که هبوط انسان رخ داد. از این دو آمیزش که در فاصله کوتاهی از یکدیگر صورت گرفته اند، دو نفر متولد شده اند، قائن و هابیل.

امروز نیز اتفاق می افتد که "دوقلوهای" از پدران متفاوتی به دنیا بیایند. دو مورد معروف این پدیده درفرانسه و سوئد مشاهده شده اند.

در استکهلم، خانم بیورلن Bjoerlen هم زمان یک بچه سیاه چرده و یک بچه موبور با چشمانی آبی به دنیا آورد. آقای بیورلن شوهرش با دیدن نوزاد سیاه چرده حاضر نشد مسئولیت بچه ای که از او نبود را متقبل شود. پس از مدتی مجادله قضایی، خانم بیورلن اعتراف کرد که با یک مرد سیاهپوست رابطه نزدیکی داشت. به عبارتی او در یک روز واحد هم با شوهرش آمیزش کرد و هم با معشوقه اش. در شهرمارسی فرانسه نیز، خانم دووال Duvalle هم زمان دو بچه، یکی سفید پوست و دیگری سیاهپوست به دنیا آورد.

کسی که پیدایش ۱۵:۳ را با دقت مطالعه می کند، در می یابد که خدا پس از هبوط به دو ذریت اشاره می کند. یعنی ذریت مار و ذریت زن، از آغاز سخن از دو نسل است. تفاوت این دو نسل به منشاء طبیعی آنها محدود نمی شود بلکه می توان از دو ذریت یا نسلی روحانی نیز سخن گفت.

جالب توجه آن است که در هیچ نسب نامه ای چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، اشاره نشده است که قائن پسر آدم است. به همین ترتیب هیچ گاه آدم به عنوان پدر قائن معرفی نشده است. لذا حوا مادر جمیع زندگان خوانده می شود، در حالی که آدم پدر جمیع زندگان نیست (پیدایش ۲۰:۳). در صورتی که قائن به راستی پسر نخست زاده آدم بود، شایسته بود در نسب نامه ها جایگاه خاصی داشته باشد.

اگر چه حوا، پس از به دنیا آوردن پسر نخست زاده خویش می گوید: "مردی از یهوه حاصل کردم" (پیدایش ۱:۴)، اما باید به این مساله توجه کرد که در آن زمان نه قابله ای بود و نه پزشکی. دردها وحشتناک بودند و آدم نمی دانست چگونه به داد او برسد. به همین

خاطر حوا در زمان زاییدن به خداوند فریاد بر آورد. درست بعد از آن در آیه ۲ چنین می خوانیم: "او بار دیگر برادر او هابیل را زایید..." در ترجمه رسمی خاخام ها چنین می خوانیم: "و [حوا] ادامه داده برادر او را زایید".

از قرار معلوم ، یوحنا ی رسول می دانست در باغ عدن چه رخ داده بود، زیرا چنین می نویسد: "نه مثل قائن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت ... "(اول یوحنا ۳: ۱۲). [در برخی ترجمه ها این آیه چنین ترجمه شده است: "ونه مانند قائن که زاده شریر بود و برادر خویش را کشت " اصطلاح "از شریر" "ek|tou|ponhrou" این مساله رامی رساند، مقایسه شود با متی ۲۰: ۱ "...از روح القدس " "ek|pneumatosis|estin|agiou" است - مترجم]. ممکن نیست یوحنا، با بکار بردن اصطلاح "شریر" که به عنوان پدر قائن معرفی می شود، آدم را مد نظر داشته باشد. یوحنا به ایمانداران چنین می نویسد: "...از آنجا که بر شریر غالب شده اید..." (اول یوحنا ۲: ۱۳-۱۴)، زمانی که یوحنا واژه شریر را بکار می برد، منظورش شیطان است . در مکاشفه ۲: ۲۰، شیطان به عنوان اژدها و مار قدیم و ابلیس معرفی می شود. ما با مطالعه کلام یاد می گیریم که منظور از شریر، یعنی متضاد خدا، کیست . خدا "یکتانیکو" است . در دعای "ربانی " گفته می شود: "و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده ." (متی ۱۳: ۶). شیطان ، آن بدخواه خدا همان شریر و بد کار است . به بیان دیگر هر چه بر خلاف خدا است ، از شیطان سرچشمه می گیرد.

قائن فردی پر از رشک و حسد بود، او نخستین آدم کش و قاتل است . شیطان از اول قاتل بود (یوحنا ۸: ۴۴). او در آسمان کسی را نکشت ، بلکه قتل در زمین صورت گرفت . نمی توان قائن را به آدم نسبت داد، زیرا آدم به صورت پروردگار قدوس آفریده شد. شریر از خدا نشأت نمی گیرد. شیطان با کمک مار، مستقیم وارد نژاد بشر شد تا انسانها را گمراه کرده ، آنها را به سوی هلاکت هدایت کند. ضروری بود که خدا تن گرفته به زمین بیاید تا مارا از قید شیطان فدیة کند. زمانی که فدیة شدگان وارد میراث خود شوند، صاحب زمین خواهند شد، زیرا اراده اصلی خدا این است . آنها به عنوان برگزیدگان دوباره در جایگاه خود قرار خواهند گرفت .

در یهودا ۱۴ آمده است که خنوخ هفتمین نفر بعد از آدم بود، قائن هیچ به حساب نمی آید، هابیل نیز قبل از اینکه فرزندی از خود بجا بگذارد کشته شد. به همین خاطر است که نسب نامه آدم به واسطه شیث دنبال می شود. در این باره نیز مشاهده می کنیم که کلام خدا کامل و دقیق است . نسب نامه فوق به این ترتیب است: آدم ، شیث ، انوش ، قینان ، مهللئیل ، یارد و خنوخ (پیدایش ۵: ۵-۱۸ و لوقا ۳: ۳۷).

همانطوری که دردهای زایمان زن ، او را به یاد عهد شکنی اولیه می اندازد، به همین ترتیب ختنه نیز باید این امر را برای مرد تدایی کند. زمانی که خدا با ابراهیم و ذریت او عهد بست ختنه شرط عهد شد: "این است عهد من که نگاه خواهید داشت ، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود." (پیدایش ۱۷: ۱۰). ختنه به عنوان عهدی جاوید مقرر شد، هر کس تن به سنت نمی

داد باید از قوم منقطع می شد، زیرا عهد خدا رازیر پا می گذاشت (آیه ۱۸). موسی فراموش کرد پسر خویش را ختنه کند و خداوند خواست وی را بکشد: "آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته ، غلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته ، گفت : تو مرا شوهر خون هستی !" (خروج ۴: ۲۵).

در متی ۱۳، خداوند آشکارا از دو ذریت یا نسل روحانی سخن می گوید: "...آنکه بذر نیکو می کارد پسر انسان است ، و مزرعه ، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شیرینند." (متی ۱۳: ۳۷-۳۸)، [در زبان یونانی و در زبان مبدا این کتاب از یک کلمه برای بذر و ذریت استفاده می شود-مترجم]. عیسی به مردان سخت دل و زیر تسلط شیطان چنین گفت : "شما از پدر خود ابلیس می باشید و خواهش های پدر خود را می خواهید عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنجهت که در او راستی نیست . هر گاه به دروغ می گوید، از ذات خود می گوید، زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است ." (یوحنا ۸: ۴۴).

ذریت مار به اندازه ذریت زن حقیقی بود. قائن ذریت مار بود، در حالی که ذریت زن ، همان مسیح بود. پولس با درک این مساله در رساله خود به غلاطیان ، درباره ذریت موعود زن می نویسد: "...و "به نسل تو، که مسیح است ." (غلاطیان ۳: ۱۶). "...تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد..." (آیه ۱۹). ما در عهد عتیق به این عبارت بر می خوریم : "...چون جان او را قربانی گناه ساخت . آنگاه ذریت خود را خواهد دید..." (اشعیا ۵۳: ۱۰). هرذریت یا تخم موافق جنس اصلی خود به بار می آید. این قانون خدا است . در اینجاست که مفهوم واژه عداوت روشن می شود: "و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم ..." (پیدایش ۳: ۱۵). شیطان با کمک مار وارد حوزه بشریت شد تا نظام خدا را از بین ببرد. به همین دلیل ، ضروری بود، پروردگار بواسطه زایش وارد قلمرو بشری شود تا عداوت و مرگ به عمل آمده را نیست و نابود کند (افسسیان ۲: ۱۳-۱۶). خداوند درجسم خود فدیة را محقق نمود تا دوباره در درون فدیة شدگان منزل کرده ، ساکن شود. او فدیة شدگان را از حوزه نفوذی ابلیس خارج کرده ، آنها را به ملکوت خدا منتقل کرد. خدا استحقاقات و قدرت شیطان را در هم شکست و در مسیح بر آن چیره شد (کولسیان ۲: ۱۵).

با توجه به این نکته که شیطان در جسم انسان نفوذ کرد و با ترفندهای خود وارد خون بشر شد، ضروری بود که پروردگار در جسم و خون ما نیز مشارکت داشته باشد، او این کار را با گرفتن شکلی انسانی در پسر انجام داد.

زندگی ما و نجات جان ما به این حرکت خدا بستگی داشت . به همین دلیل است که در خارج از مسیح راهی برای آشتی با خدا و رهایی بشر، وجود ندارد. آشتی و فدیة تنها و منحصر از راه خون بره خدا امکان پذیر است . در فدیة دهنده خون یهودی جاری نبود بلکه خونی پاک و مقدس . خون مسیح ، الهی بود و حیات الهی در آن قرار داشت .

نظریه تکامل بی اساس است . تکاملی صورت نگرفته است ، دانشمندان معتقدند می توانند با قیاس و مطالعه چند مجموعه و اسکلت که پیدا کرده اند، آن را ثابت کنند. در درون یک مجموعه ممکن است چندین گونه با ظاهری متفاوت باشد، حتی ممکن است این تنوع در بشر نیز وجود داشته باشد. یهودا ۷ از (بشر دیگری) سخن می گوید. پولس در اول قرنیتان ۳۹:۱۵ می نویسد: "هر گوشت از یک نوع گوشت نیست ، بلکه گوشت انسان ، دیگر است و گوشت بهایم ، دیگر و گوشت مرغان ، دیگر و گوشت ماهیان ، دیگر." [کلمات مورد نظر در یونانی sarx و عبری bashar است ، ترجمه این کلمات عبارتند از بشر، گوشت و جسم - مترجم].

باید فقدان یک حلقه را در ماجرای عدن جستجو کرد، مار اصلی همان موجودی است که در انگلیسی بدان "the missing link" (حلقه گم شده) گفته می شود. دانشمندان هنوز دنبال این حلقه گمشده هستند. بخاطر تنوع اشکال اسکلتها و مجموعه هاست که دانشمندان فهمیده اند که چنین گونه ای از بشر وجود داشت . محققان در این مورد به هیچ پاسخ قاطعی نرسیده اند، لذا به تحقیقات خود ادامه می دهند. پاسخ به این رازها تنها در این کتاب پر رمز یعنی کتاب مقدس یافت می شود.

یکی از گونه های بشر، حاصل آمیزش مار با حوا بود. این همان نسل قائن است . گونه دیگر، از فرزندان آدم و حوا تشکیل شد که شاخه اصلی این گونه از شیث است . آدم و حوا پسران و دختران بسیار داشتند و شیث بایکی از خواهران خود ازدواج کرد: "و ایام آدم بعد از آوردن شیث ۸۰۰ سال بود، و پسران و دختران آورد. پس تمام ایام آدم که زیست ، نهصد و سی سال بود که مرد." (پیدایش ۵: ۴-۵). سپس گونه ای دیگر که حاصل اختلاط دونسل بود به وجود آمد. اولاد قائن که با اصطلاح "فرزندان آدمیان" در کتاب مقدس معرفی می شوند، هنوز کمی از جذابیت لوسیفر را داشتند. زمانی که مردان نسل شیث که به پسران خدا معروف هستند: "پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو نظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشان می گرفتند." (پیدایش ۶: ۲). به خاطر این اختلاط است که خدا بر آن شد تا تیره بشری را منقرض کند، زیرا لازم بود مسیح از یک نسل پاک جسمانی بدنیا بیاید. به همین خاطر پس از طوفان نوح تنها یک نسل طبیعی بشری باقی مانده است . این نسل از آدم است . همه نژاد بشری که در سرتاسر زمین پراکنده اند از سام ، حام و یافت که پسران نوح هستند، بوجود آمده اند (پیدایش ۹: ۸-۱۹، اعمال ۱۷: ۲۶)، ولی این دو تیره روحانی تا به آخر در میان ملل وجود خواهند داشت . پاسخ درباره این که چه کسی و چرا و چگونه به یکی از این دو تیره و نسل تعلق دارد بر عهده خداوند خداست . ولی ما می توانیم خود را بیازماییم ، هر کس به کلامی که از خدا صادر شده است ، گوش می دهد، به آن ایمان می آورد و بکار می بندد، از ذریت ، کلمه و روح خدا است . و هر کس که در درون خود کلام را رد کرده و برخلاف آن سخن می گوید، هیچ پیوند و نسبتی با خداوند ندارد. دست کم این چیزی است که از رفتار چنین شخصی بر می آید. البته هنوز روز فیض است و هر کس بخواهد می تواند به عیسی مسیح خداوند روی آورد و او را دنبال کند.

شیطان از بالای کوهی بسیار رفیع ، همه ممالک جهان و جلال آن را به خداوند ما نشان داد و بدو گفت : "...اگر افتاده مرا سجده کنی ، همانا این همه را به تو بخشم ." (متی ۴: ۸-۹). خداوند ما می دانست که بایدخون خود را برای فدیة به زمین می ریخت تا با این کار آزادی کسانی که برای زندگی جاوید مقرر شده بودند رابدست آورد. خداوند به عنوان مالک اصلی ، وسوسه یعنی شیطان را از خود راند و حاضر نشد پیشنهاد وی را بپذیرد. یک مزمورسرا چنین سروده است : "ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امته را متصرف خواهی شد." (مزمور ۸۲: ۸). پولس رسول با این عبارات این مساله را عنوان می کند: "و هر گاه فرزندانیم ، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح ، اگر شریک مصیبت های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم ." (رومیان ۸: ۱۷). این رویداد در پایان این عصر رخ خواهد داد. ما این امتیاز را داریم تا در عصری زندگی کنیم که در آن همه اسرار و رازهای کلام مکشوف شده اند، از جمله راز مربوط به حوادث باغ عدن .

فصل بیست و یکم

عادل شمردگی

با توجه به این که انسان محکوم شده بود، لازم می نمود عادل شمردگی او نیز مطرح شود. عادل شمردگی بدین مفهوم است که در روند قضایی ، اتهام برداشته و باطل شود. عادل شمردگی بدین مفهوم نیست که کسی بخاطر نبود مدارک تبرئه شود بلکه بدین معنی است که جرمی متوجه طرف متهم نیست و به عبارتی دیگر تحت تعقیب نیست . داستان از این قرار است که متهم هیچ جرمی مرتکب نشده است و تنها بخاطر یک متهم کننده به دادگاه آمده است ، ولی متهم کننده نتوانست کاری بکند، زیرا موفق نشد جرم متهم را اثبات کند. شکایت پس گرفته شد، و دادستان مجبور شد پرونده شکایت را ببندد زیرا دیگر پیگردی در کار نیست .

باید به این دو نکته اساسی توجه کرد، از طرفی انسان علیه خدا گناه کرده است لذا به بخشش (آمرزش) نیازمند است ولی عادل شمردگی در اندیشه الهی بدین ترتیب است که خدا در مسیح ، فردی که بخشیده است را می بیند، از دید پروردگار چنان است که فرد مورد نظر هیچ گاه گناهی مرتکب نشده است . یک ضرب المثل این دنیایی می گوید: "بخشیده شد اما فراموش نشد." ما حتی اگر یکدیگر را با تمامی دل ببخشیم بازهم زمانی می رسد که گذشته را به یاد می آوریم . اما نزد خدا چنین نیست . او گناهان ما را می بخشد و دیگر بخاطر نمی آورد. هیچ کسی حق ندارد بر کسی که نزد خدا عادل شمرده شده است مدعی شود. کسی که گذشته را دوباره مطرح می کند مقصر است و بخشش و عادل شمردگی خود را باطل می کند.

با توجه به این که انسان ناخواسته در گناه متولد می شود، خدا محکومیت انسان را به گردن گرفت . خدابخاطر عدالت خویش ، این رای محکومیت انسان را بواسطه شریعت صادر کرده بود. ولی او در رحمت خودبواسطه کفاره ای که در پسر محقق شد، عادل شمردگی کاملی برای انسان فراهم کرد. در کلام چنین آمده است : "و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد واز زخمهای او ما شفا یافتیم ." (اشعیا ۵۳:۵).

پولس در رساله خود به رومیان مساله عادل شمردگی کتاب مقدسی را تشریح و تبیین کرده است . او ضمن ارائه مطالب فراوانی در این باب نشان داد چگونه عادل شمردگی ، به ما عطا شد تا بتوانیم از آن برخوردار شویم .او درباره انجیل عیسی مسیح ، چنین نوشت : " زیرا از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خدا است ، برای نجات هرکس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی ، که در آن عدالت خدا مکشوف می شود، از ایمان تا ایمان ، چنان که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود." (رومیان ۱: ۱۶-۱۷).

نه تنها خدا ما را از مرگ و سرگردانی نجات داد، بلکه عادل شمردگی را به صورت تام به انسان عطا کرد و عدالت الهی خویش را به وی بازگرداند. دیگر نیازی نیست که انسان با اعمال و زحمات شخصی خود در صددکسب عادل شمردگی باشد، زیرا که عدالت الهی به وی عطا شده است . عدالتی که انسان به واسطه اعمال خیرکسب می کند، از دید خدا بی ارزش است و تلاش برای کسب عادل شمردگی به این روش می تواند به بزرگترین مانع سلوک روحانی ما مبدل شود. در کتاب مقدس چنین نوشته شده است : "از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد..." (رومیان ۳: ۲۰).

عمل قدرتمند و مطلق پروردگار باعث شد انسان از گم گشتگی و سرگردانی ای که بدان محکوم شده بود،رهایی یابد و دوباره به جایگاه اصلی خود در حضور خدا برگردد. این مطلب هسته پیغام خوش انجیل عیسای مسیح را تشکیل می دهد. خدا نه تنها ما را بخشید بلکه عادل شمرده و عدالت خویش را به ما عطا کرد: "یعنی عدالت خدا که به وسیله ایمان به عیسی مسیح است ، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست ،زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند، و به فیض او مجان عادل شمرده می شوند به وساطت آن فدیة ای که در عیسی مسیح است ." (رومیان ۳: ۲۲-۲۴).

از این رو جایی برای اعمال یا تلاش شخصی برای کسب یک عادل شمردگی مخصوص به خود باقی نمی ماند. بر ما است که به پیغام الهی، یعنی انجیل عیسی مسیح ، جایگاهی شایسته بدهیم . این پیغام که رهایی و سعادت را به ارمغان می آورد، باید به همه جای گیتی اعلام شود. بشریت با خدا آشتی داده شد: "برای اظهارعدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد." (رومیان ۳: ۲۶). ایمان به بنیان گذار یا پیامبر یک دین یا یک مکتب ، نمی تواند عادل شمردگی را به بار آورد، بله تنها با ایمان به عیسی مسیح است که انسان عادل شمرده می شود، زیرا خدا و انسان در مسیح با هم ملاقات کرده ، آشتی کرده اند.

روشهایی که مذهب در جلوی ما می گذارد ارزشی ندارند: "زیرا یقین می دانیم که انسان بدون اعمال شریعت ، محض ایمان عادل شمرده می شود." (رومیان ۲۸:۳).

از قرار معلوم ، پولس چنان تحت تاثیر مکاشفه عادل شمردگی قرار گرفته بود که همه زوایای این تعلیم را تبیین کرد. از باب ۳ تا باب ۸ رومیان ، نقشه خدا برای نجات بشر را موشکافانه تبیین می کند. با خواندن این بخش از کتاب مقدس با چشم انداز و دامنه عمل نجات آشنا می شویم . هر کس تنها نیاز به آن دارد که عطیه الهی را قبول کند و شکر را بجا آورد. هر کس بر آن باشد که با اعمال خود به نزد خدا عادل شمرده شود، هیچ گاه قادر نخواهد بود به مفهوم واقعی و کامل عمل تامی که خدا برای ما کرد، پی ببرد. تلاش شخصی ای که فرد انجام می دهد مانع آن می شود که فرد کار خدا را ببیند: "و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود." (رومیان ۵:۴).

در سرگذشت ابراهیم ، درسی است که برای ما جنبه حیاتی دارد. ما در این شرح ، در می یابیم که کسی مورد خطاب خدا قرار گرفته و وعده را دریافت نموده است . دیگر به خود و شرایط اطراف خود نگاه نمی کند بلکه با همه وجود خود به گفته خدا ایمان می آورد. با وجود این که چیزهای وعده داده شده ، هنوز وجود ندارند، او آنها را می بیند و خدا را بخاطرشان شکر می کند. چنین شخصی در یقین ایمان زندگی می کند و به بیانی روشن تر اعتقاد راسخ دارد که خدا به وعده خویش عمل می کند.

در رومیان ۱:۵ چنین آمده است : "پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم ، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح . " پولس رسول خاطر نشان می سازد که ما به واسطه ایمان ، به موقعیت فیض نازل شده ایم و می توانیم در امید پر جلال خدا فخر کنیم اگر چه در نیاز و تحت آزار باشیم . رسول امتها در ادامه می نویسد: "پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم ، به وسیله او از غضب نجات خواهیم یافت . " (رومیان ۹:۵). او مرتب خاطر نشان می سازد که سخن از هر ایمانی نیست ، بلکه تنها ایمان به عیسی مسیح مصلوب شده و خون مقدسش که ریخته شده و رهایی تام برای ما به ارمغان آورده ، ارزشمند است و پس .

پولس رسول با این عبارات خلاصه روند نجات را تشریح و تبیین می کند: "پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص ، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات . زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید." (رومیان ۵: ۱۸-۱۹). همانطوری که ملاحظه می کنیم ، از زمان آدم حکم مرگ شامل همه انسانها شد، لذا باید ایمان داشته باشیم که این حکم ، لغو شده و ما به نزد خدا فیض یافته و کاملاً عادل شمرده شده ایم .

در باب ۶ رساله به رومیان ، می بینیم که چگونه "بر مثال مرگ مسیح متحد شده ایم " و به چه صورتی با اومصلوب و دفن شده ، برای زندگی تازه و الهی همراه خداوند قیام کرده ایم .

رومیان باب ۷ عجز و ناتوانی بشر را خاطرنشان می کند، انسانی که بخاطر گناه دچار احساس فریب خوردگی شده است و فشار سنگین یک شریعت سخت را بر دوش خود حس می کند. تنها در جایی که شریعت است ، ممکن است قانون شرع زیر پا گذاشته شود. در صورتی که خدا شریعت خود را به صورت احکام و فرایض در سینا نازل نمی کرد، ممکن نبود که انسانها بتوانند آنچه را که به دیده خدا درست است ، تشخیص بدهند. به بیان دیگر، احکام داده شده اند تا انسانها متوجه تخطی و گناهان خود شوند. داور عادل همچنان باعطای شریعت ، رای به محکومیت انسان داد، در حالی که زمانی که به عنوان رهاننده آمد، فیض و رحمت رابرای بشریت به ارمغان آورد: "...رحم بر داوری مفتخر می شود." (یعقوب ۲: ۱۳).

بدین ترتیب انسان متوجه اسارت و بردگی خود می شود و به این واقعیت پی می برد که در قید عادات ،هوس ها و شهوت ها و غیره گرفتار است . احساس عجز و ناتوانی در این اسارت وحشتناک چنان است ، که بشرفریاد می زند: "که آنچه می کنم نمی دانم زیرا آنچه می خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجا می آورم ... زیرا می دانم که در من یعنی در جسد هیچ نیکویی ساکن نیست ، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکوکردن نی ...وای بر من که مرد شقی ای هستم ! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟" (رومیان ۷: ۱۵-۲۴). هرانسانی که به مسیح ایمان می آورد باید این فرایند را طی کند، در غیر این صورت بازگشتی در کار نخواهد بود.

پس از این مرحله آنچه که در باب ۸ تشریح شده جامه عمل می پوشد، یعنی انسان یک واقعیت الهی را تجربه می کند. انسانی که به واسطه ایمان به مسیح و عمل نجات بخش تام او عادل شمردگی را تجربه کرده ،می تواند با شادی فریاد کند: "پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند." (رومیان ۸: ۱). آنها با خداآشتی کرده وارد استراحت الهی شده اند.

شیطان آن مدعی برادران (مکاشفه ۱۲: ۱۰) و کسانی که در اختیار او قرار گرفته اند، همیشه علیه ایمانداران وعادل شمرده شدگان اتهاماتی مطرح می کنند. پولس با در نظر گرفتن این وضعیت ، چنین ندای پیروزی سر می دهد: "کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است ؟ کیست که بر ایشان فتوی دهد...". (رومیان ۸: ۳۳-۳۴).

مساله عادل شمردگی به یک رساله تعلیمی محدود نمی شود بلکه لازم است که انسان این حالت را تجربه کند. عادل شمردگی مرحله دوم روند بخشش الهی است . خدا باید انسان را بخاطر جرم و تقصیری که مرتکب شده بود، محکوم می کرد. عمل فدی به واسطه ریخته شدن خون بره باعث شد که بدهی انسان بخشیده شود، به عبارتی کفاره واقعی داده شد. دیگر کسی نمی تواند ادعایی علیه ما

عنوان کند، اگر چه شیطان با غضب می کوشد این کار را بکند. وی کوشید با مارتین لوتر این کار را بکند در حالی که این اصلاح گر معروف که از یقین ایمان برخوردار شده بود فریاد کرد: "عادل به ایمان زیست می کند". عادل شمردگی منحصر به واسطه ایمان به فدیۀ تامی که عیسیای مسیح به عمل آورد، حاصل می شود.

همانطوری که بشر با بازگشت خویش متوجه خدا می شود و پایان زندگی کهنه خود را تجربه می کند، با تولد از بالا زندگی جدیدی را از سر می گیرد. به همین ترتیب پس از بخشش (که به رنجها و مرگ مسیح مربوط می شود) عادل شمردگی صورت می گیرد. عادل شمردگی به قیام و زندگی الهی مربوط می شود: "که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد." (رومیان ۴: ۲۵).

درست همانطوری که مسیح به راستی مرد، به همین ترتیب گناهان ما نیز بخشیده شده اند. همانطوری که مسیح به راستی رستاخیز نمود، ما نیز یک بار برای همیشه عادل شمرده شده ایم .

یعقوب رسول نشان می دهد چگونه عادل شمردگی الهی بر اساس گفته خدا، با اطاعت یعنی بجا آوردن اعمال مطابق با کلام کامل می شود: "می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال ، کامل گردید. و آن نوشته تمام گشت که می گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید، و دوست خدا نامیده شد." (یعقوب ۲: ۲۲-۲۳).

باید یاد آور شد که اعمال به تنهایی باعث عادل شمردگی بشر نمی شوند، بلکه آنها بخشی از عنصر عادل شمردگی از راه ایمان هستند. کسی که به خدا ایمان دارد مطابق آنچه خدا امر می کند عمل می کند. ابراهیم ایمان داشت که خدا پسر او اسحاق را از مردگان زنده خواهد کرد و آماده بود تا دلبند خویش را به عنوان قربانی تقدیم کند، به عبارتی فرمان خدا را بجا آورد. با توجه به چنین ایمانی ، اطاعت از امر خدا برای او دشوار نمی نمود. یعقوب به آن دسته از اعمال و کارهایی که انسانها با اراده خود برای گرفتن چیزی از خدا بجامی آورند، اشاره نمی کند، بلکه منظور وی اعمالی است که برای اطاعت از دستور خدا و کلام وی بجا آورده می شوند. ایماندار واقعی به گفته خدا عمل می کند: "شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می کنم به جا آرید." (یوحنا ۱۵: ۱۴)، ایمان بدین صورت "نفس می کشد" و احیا می شود.

انسانی که از راه ایمان به عیسیای مسیح عادل شمرده شد، مانند کسی که هرگز گناه نکرده است در پیشگاه خدا می ایستد؛ چنین شخصی به حالت نخستین خود باز می گردد، به عبارتی او در مقامی است که پیش از زمان برای او معین شده بود و فقط انتظار تبدیل تن خود و تکمیل نقشه ابدی خدا را می کشد. کسی که به راستی ایمان دارد، با اعمال خود و شیوه زندگی ای که اتخاذ می کند، نشانه های ایمان را از خویش بروز خواهد داد، درست همانطوری که ابراهیم در شادی اطاعت را بروز داد. در عبرانیان ۱۲، از فدیۀ شدگان به

عنوان عادلان مکمل (عادل کامل شده) یاد می شود: "بلکه تقرب جسته اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی شماره از محفل فرشتگان و کلیسای نخست زادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل." (آیات ۲۲-۲۳).

فصل بیست و دوم

تازگی و تولد تازه

تجربه عادل شمردگی به مفهوم پایان زندگی کهنه بدون خدا است. این تجربه انسان را به سمت تازگی درونی سوق می دهد. اگر چه عمل فدی و رهایی تنها یک بار صورت گرفت، لیکن قدرت فیض الهی در جنبه های گوناگون زندگی ما عمل می کند و به همین دلیل از مفاهیم گوناگون برای بیان این تجربه استفاده می شود.

همه چیز با یک بیداری شروع می شود. انسان جدا شده از خدا و از نظر روحانی مرده، تکان داده می شود تابیدار شود. این وضعیت نتیجه عمل روح خدا در موعظه انجیل است. پیش از این انسان بدون اینکه خود بداند گرفتار مرگ روحانی بود. از نظر چنین انسانی همه چیز در دنیا منظم است، به عبارتی او متوجه نیست که کجای کار اشکال دارد.

انسان چه مذهبی و چه غیر مذهبی از دنیای فراسوی خویش روی گردان است. چنین انسانی نمی خواهد مسئولیت شخصی خود را در حضور خدا و وجود یک داوری نهایی را بپذیرد، اگر چه او چنین احتمالی را به کلی مردود نمی داند، و مرتب به خود و دیگران تکرار می کند: "من هیچ کس را نکشته ام، چشم به ناموس مردم نداشته ام، پول حرام نخورده ام و از این قبیل، لذا در صورتی که چنین چیزی هم باشد، نیازی نیست من نگران باشم." ولی حقیقت این است که داوری نهایی نه یک احتمال، بلکه یک واقعیت مسلم است. مردم باید بدانند که خدا یک پدر بزرگ پیر یا یک دایه عزیز نیست که با چند کلمه بتوان دل او را به دست آورد. خدا در آن موقع دیگر آن رهاننده مهربان نخواهد بود بلکه به عنوان یک داور دقیق بر مسند قضاوت خواهد نشست. خدا در قید کلام خود است. لذا هر انسان را مطابق با کلام خویش داوری خواهد کرد.

همانطوری که خدا هم اکنون در قید کلام خود است و کسانی که به او ایمان دارند را مشمول بخشش، فیض و عادل شمردگی خویش قرار می دهد به همین ترتیب او بدون گذشت و بطور عادلانه کسانی را که او را خوار شمرده، بر خلاف کلام حق حرف زده اند و راه نجات الهی را رد کرده اند، مورد داوری قرار خواهد داد. کسانی که کوشیده اند بدون توکل به خدا و تنها به روش خود نجات را کسب کنند، دچار سرخوردگی عظیمی خواهند شد. باید گفت اعتقاد صرف به پروردگار کافی نیست بلکه مهم آن است که آدمی به کلام

خدا اعتقاد داشته باشد. اعتقاد و ایمان ما باید در چهار چوب راه هایی که خدا برای رهایی بشر آماده کرده است ، بگنجد. کسی که به خدا ایمان نداشته باشد، او را در واقع دروغگو می شمارد (اول یوحنا ۵: ۱۰).

واقعیت آن است که انسان نفسانی ، اگر چه ممکن است بسیار مذهبی باشد و فرایض مذهبی را بجا آورد، اما مسائل روحانی و معنوی را درک نمی کند. همانطوری که پیشتر اشاره شد، همه چیز با یک بیداری شروع می شود. به عبارتی انسان در وجدان خود تکان می خورد و از خواب ناشی از مرگ روحانی بیدار می شود. در زمان موعظه پطرس در پنطیکاست ، مردم در درون خود تکان خوردند، آنگاه به خود آمده و گفتند: "...ای برادران چه کنیم ؟" (اعمال ۲: ۳۷).

در زمان وعظ انجیل ، شنوندگان تجربه های گوناگونی یافتند. وقتی که پطرس در خانه کرنیلیوس وعظ کرد، عمل خدا در یک جلسه محقق شد، شنوندگان توبه کردند و تعمید روح القدس را یافتند (اعمال ۱۰: ۳۴-۴۸). روح القدس با توجه به وضعیت درونی فرد، توقع او در ایمان و اقتدار کامل حاکم بر موعظه ، عمل می کند. ولی این عمل در چهارچوب کلام صورت می گیرد. خوب است که در این باره یک الگوی ظاهری که در مورد هر کس صادق باشد داد نشده است . ایمان فعال و معتبر بر اثر شنیدن موعظه شکل می گیرد. سخن از هر موعظه ای نیست بلکه صحبت از وعظ انجیل تام است . کسانی که به موعظه انجیل تام گوش می سپارند، می توانند همه تجربه های لازم برای نجات را کسب کنند. روح خدا در ابتدا به انسان شناختی از خود می دهد که این تجربه ، انسان را به توبه سوق می دهد. آنگاه شخص با احساس درد و ناراحتی ، از خدا به خاطر خطایا و قصور خویش طلب مغفرت می کند.

انسانی که در پیشگاه خدا می ایستد، چنان در وجود خود دچار الزام گناه می شود که فریاد برمی آورد: "خداوندا بر خلاف آسمان و بر خلاف تو گناه کرده ام " و به دنبال این اعتراف زندگی او تغییر می کند. دزد دیگر دزدی نمی کند، دروغگو دیگر دروغ نمی گوید. شخص به راستی به مسیح بازگشت می کند و این فرایند تازه شدگی به تولد تازه منجر می شود. کسی که به خاطر گناه در وجود خویش ملزم شده است ، از خداوندی خواهد همه گناهان و اعمال بدی که بر وجدانش سنگینی می کند را بر او ببخشد. در طول دعا اتفاق خارق العاده ای رخ می دهد، بدین ترتیب که دعا کننده متوجه عمل خارق العاده فیض می شود و ناگهان اطمینان به نجات و آرامش آسمانی و الهی وارد قلبش می شود. کسی که توبه می کند به این واقعیت وقوف پیدا می کند که تنها ایمان به مسیح باعث رهایی و نجات می شود. این یک تجربه واقعی است که توبه کننده در درون خود حس می کند، زیرا روح القدس در وی عمل می کند و او را به سمت ایمان هدایت می کند. پس روح خدا به روح اوشهادت می دهد که از فرزندان خدا شده است (رومیان ۸: ۱۶). امروزه نیز می توان نجات در مسیح را تجربه کرد. نجات در مسیح یک تجربه عملی و ملموس است .

زمانی که کسی با ایمانی حقیقی به خدا روی می آورد و با اطمینان قلب خود را به روی او باز می کند، نمی گوید: "یک بار بروم ببینم ، چه می گویند." بلکه در مقام درست قرار می گیرد و بعد از شنیدن کلام خدا از طریق موعظه ، خداوند را مخاطب می سازد. چنین انسانی می تواند همان تجربه را داشته باشد که ایمانداران نخستین در کلیسا داشتند. شایسته است به خدا ایمان داشته باشیم و به راستی به او توکل و تکیه کنیم .

واقعیت آن است که چندگانگی جریانات ایمان در کلیسا باعث شده است ، از راه تنگی که خداوند و شاگردان دنبال کرده اند و از تجاربی که در آن سلوک یافته اند، تصویری نادرست ارائه شود.

ما باید در مکالمه خود با خدا، مانند بچه ها به سخن او ایمان داشته باشیم و پاسخ ما باید مانند پاسخ به نامه ای باشد که خطاب به ما نوشته شده است . که در اینجا کلام نوشتاری خدا است ، زیرا خدا به واسطه کلام خویش ما را مخاطب می سازد و سخن می گوید، در حالی که از طریق دعا ما با خدا حرف می زنیم . او فیض خود را در اختیار ما می گذارد و خواست خود را برای ما باز می کند. ما در دعا به این چیزها می اندیشیم و خدا را سپاس می گوئیم . به این شکل است که مشارکتی عمیق و شخصی بین خدا و انسان برقرار می شود.

ما در ایمان و توکل اجازه می دهیم کلام ، ما را مخاطب سازد و به زودی درمی یابیم خواهیم یافت که کلام دقیق با شخص ما کار دارد. عیسی در این راستا به نیکودیموس چنین می گوید: "آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید" (یوحنا ۳:۳). مساله تولد تازه هیچ گونه رابطه ای با اعتقاد به تناسخ ندارد، اگر چه دسته ای به اشتباه تناسخ را تولد تازه می نامند. در زمان وقوع تولد تازه طبق آموزه کتاب مقدس ، انسان به کالبدی با شکل جدید بر نمی گردد بلکه زمانی که یک نفر بدون ترک کالبد خود ایماندار شود و کلام خدا را در خود بپذیرد، روح القدس عمل زایش (تولد از بالا) را در او انجام می دهد و زندگی جدیدی حیات الهی را در درون این شخص می گذارد.

ما می توانیم با شادی چنین شهادت دهیم : "لیکن چون مهربانی و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شد، نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم ، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی ای که روح القدس است ؛ که او را به ما به دولتمندی افزوده نمود، به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح ، تا به فیض او عادل شمرده شده ، وارث گردیم به حسب امید حیات جاودانی ." (تیطس ۳: ۴-۷).

پولس در رساله خود به تیطس چنین می نویسد: "زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است ، ظاهر شده ." (تیطس ۲: ۱۱). انسانی که از فیض برخوردار شده است ، متوجه چیزهایی که برای نجات او ضروری است می شود. در رساله ها، تجربه های کسانی که

در اغلب موارد مسیح را دیده و مانند استاد زندگی کرده بودند، نقل شده است . از آنجایی که خداوند دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است (عبرانیان ۸:۱۳) روش خود را درباره کسانی که به او بازگشت می کنند، عوض نمی کند. کسی که کلام حق را می پذیرد، همان چیزی را تجربه می کند که در کلام وعده داده شده است : "او محض اراده خود ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات اوباشیم ." (یعقوب ۱:۱۸).

پطرس رسول در رساله خود به همین مساله اشاره می کند: "چون نفس های خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته اید تا محبت برادرانه بی ریا داشته باشید، پس یکدیگر را از دل به شدت محبت بنمایید. از آن رو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است ." (اول پطرس ۱: ۲۲-۲۳). کسی که تجربه ای شخصی و کتاب مقدسی با خدا پیدا می کند، جزئی از کلمه و خواست خدا می شود. چنین شخصی به نقشه نجات الهی مرتبط می شود. این قبیل افراد به نوبه خود، نوشته های کلام را در بافت درست آن بررسی و درک می کنند. این اتحاد کامل در میان فدیة دهنده و فدیة یافتگان لازم است تا آنها بتوانند با بصیرتی الهی به مسائل نگاه کنند و اراده الهی را طلب نمایند.

سلوک شاگرد و هم قدم شدن او با خداوند عیسی مسیح ، از طریق توبه ، تازه شدگی و تولد تازه آغاز می شود. شاگرد با همه وجود خود در این راه گام برمی دارد و حرکت می کند. آیات فراوانی در کتاب مقدس از سلوک شاگرد سخن می گویند. خداوند در زندگی شاگرد ناگهان جای اول را می گیرد. او حاضر می شود در صورت لزوم ، به خاطر ملکوت خدا از خانه و اموال ، زن و شوهر، برادر و خواهر، والدین و اولاد و غیره دست بکشد (لوقا ۱۸:۲۹). به بیان دیگر، در صورتی که تنها یک عضو از خانواده ایمان بیاورد، مسلم است که این یک عضو نمی تواند تسلیم خواسته های سایر اعضای خانواده خود شود . البته شاگرد مسیح شدن بدین مفهوم نیست که باید به "دیر" یا به یک "نظام مذهبی" وارد شد، حقیقت آن است که شاگرد ضمن حفظ موقعیت اجتماعی و حرفه ایی اش زندگی خود را بر اساس خواست پرودگار تنظیم خواهد کرد. رویگردان شدن از جاده پهن و دنبال کردن جاده باریک نتایج و عواقبی به دنبال دارد. هیچ کس نمی تواند دو آقا را خدمت کند یا هم زمان در دو راه گام بردارد. باید تصمیم گرفت و راه خود را برگزید. به همین خاطر است که روش زندگی هر فردنشان می دهد که در چه راهی قدم برداشته است .

تجربه تازه شدگی به قلب انسان مربوط است ، در حزقیال ۲۶:۳۶ در این باره تصریح شده است : "و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد..." انسانی که از درون تازه شده است ، این وظیفه بزرگ را بر عهده دارد که خویشتن را از مسائلی که اسیرش ساخته اند، آزاد کند. به بیان بهتر، واقعیت آن است که هرانسان بی ایمانی زندگی دوگانه ای دارد: او آن کس نیست که می باید باشد و آن کس هم که مردم می پندارند نیست . هر انسانی دو چهره دارد: یک بار خویشتن را همانطور که دوست دارد باشد، نشان

می دهد و بار دیگر شخصیت واقعی خود را بروز می دهد. در این باره نیز کلام خدا آشکارا تصریح می کند: "تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می گردد، از خود بیرون کنید. و به روح ذهن خود تازه شوید. و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بیوشید." (افسیان ۴: ۲۲-۲۴)، در آیات بعد فهرستی از مسائلی که به حیات جدید مربوط نمی شوند ارائه شده است .

پس از اینکه وجدان انسان از خواب ناشی از مرگ روحانی بیدار می شود، روح خدا وی را نسبت به مسائلی که از دیدگاه او ناپسند است ، هشدار می دهد، این مرحله جزئی از فرایند تقدیس ایماندار است : "و هم شکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست ." (رومیان ۱۲: ۲). هر کس شاگرد عیسی می شود، صلیب را به دور گردن یا چسبیده به سینه اش حمل نمی کند، بلکه عار مسیح مصلوب را بر خود حمل می کند و در راه تنگی که منتهی به حیات جاویدمی شود، گام بر می دارد (متی ۱۶: ۲۴).

پولس رساله خود به غلاطیان را با این عبارت به پایان می رساند: "لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که به وسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا." (غلاطیان ۶: ۱۴). تنها، فردی که برای دنیا مرده است ، می تواند با مسیح در این دنیا و در عالم آینده زندگی کند. در غیر این صورت شخص زندگی مذهبی مورد نظر خود را دنبال می کند و تلاش می کند دستورات تازه و خوب را به کار ببندد، ولی اونصبی جز شکست نخواهد داشت . فدیہ شدگان از دید خدا خیلی (گروهی) از نوبرهای مقبول و مطبوع هستند.

متأسفانه باید به برداشتهای انحرافی ای که از مفهوم "همه چیز را ترک کردن و به دنبال خداوند رفتن " در کتاب مقدس شده است اشاره کرد. در مسیحیت اولیه و در میان مسیحیان همه اعصار (حتی در این قرن) کسانی که مسیح را ملاقات می کردند الزام مجبور به ترک محل زندگی خود نبودند (به عنوان نمونه می توان به مریم ومرتتا و ایلعادر اشاره کرد). البته لازم بود زندگی آنها با معیارهای ایمانداران هماهنگ شود. هیچ کدام دیرنشین نمی شدند یا در تاملات و تعمقات متکی بر عدالت شخصی فرو نمی رفتند. رسولان و ایمانداران کلیسای اولیه در همه جهات ، یک زندگی کاملاً عادی داشتند، با این فرق اساسی که مسیح در زندگی آنها حضور داشت . هرکس که در محل کار، آبادی ، شهر و خانواده اش در اتحاد با مسیح به زندگی عادی خود ادامه می دهد، شهادتی زنده از فیض ، برای مردم به شمار می رود. کسی که ایمان می آورد، به واسطه ایمانی که از خدا دریافت می کند، قدرت پیدا می کند در چهار چوب کلام زندگی کند. ازدواج ، اشتغال و بقیه امور زندگی جزئی از زندگی عادی ایمانداران باید باشند. به بیان دیگر مهم نیست که انسان از جامعه دنیایی فرار کند، بلکه دور شدن آلودگی دنیا از زندگی او مهم است .

هر خادم راستین مسیح ، باید مانند پولس رسول به گونه ای انجیل را موعظه کند که همه ، زندگی مقبول خدا را پیدا کنند: "تا خادم عیسی مسیح شوم برای امتها و کهنات انجیل خدا را بجا آورم تا هدیه امتها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس ." (رومیان ۱۵:۱۶).

مساله تقدیس بخشی از وعظ انجیل تام است . در عبرانیان ۱۴:۱۲ به ما واضح گفته شده است : "و در پی سلامتی با هم بکوشید و تقدسی که به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید." پس باید این موضوع را جدی گرفت . به عبارتی در آیه فوق آمده است که کسانی که عادل شمرده شده اند، تازه شده ، و تولد تازه پیدا کرده اند. ولی آنانی که تقدیس نگردیده اند، خداوند را نخواهند دید. به بیان دیگر این افراد در قیامت اول یعنی ، ربوده شدن و تبدیل مقدسین ، شرکت نخواهند کرد و آنها در ضیافت عروسی بره نخواهند آمد.

تقدیس هدف اصلی کوشش ایمانداران است زیرا آنها برای دیدن ، اشتیاق فراوانی دارند، چون در آن موقع است که تبدیل خواهند شد تا به شباهت او در آیند (اول یوحنا ۳: ۲-۳). در آن موقع است که آنچه خداوند در موعظه سر کوه گفت ، محقق خواهد شد: "خوشابحال پاک دلان ، زیرا ایشان خدا را خواهند دید." (متی ۸:۵).

فدیه شدگان تشویق می شوند و وارد زندگی پاک و مقدس می گردند. این پاکی و تقدس بر اثر عمل کلام و روح خدا صورت می گیرد.

تقدس ، بر وعده های خدا به مسیحیان و ایمان آنها استوار است . آنها توقع دارند، که این وعده ها همانطور که اخبار شده است ، جامه عمل بپوشند: "پس ای عزیزان ، چون این وعده ها را داریم ، خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم ." (دوم قرنتیان ۷:۱). در آیات بالاتر با دسته ای از انسان هایی که مورد خطاب قرار گرفته اند آشنا می شویم .

سخن از افرادی است که خداوند در میان آنها سلوک می کند و آنان را قوم خود می نامد. صحبت از انسان هایی است که از دنیا بیرون آمده ، خود را از هر چه که منشا غیر الهی دارد جدا کرده اند. این دسته از انسان ها توجه خاصی به آنچه که خداوند می گوید دارند: "...و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می گوید." (دوم قرنتیان ۶: ۱۷-۱۸).

در آیه فوق الذکر، صحبت از دو مساله است یعنی ناپاکی جسم و ناپاکی روحانی . ناپاکی جسم عبارت است از خطایایی که به واسطه جسم انجام می دهیم . مورد دیگر شامل خطایایی است که باعث ناپاکی روح و جان مامی شود. به بیان دیگر تقدیس تام همه زوایای انسان را در بر می گیرد. کلام به ما می گوید که چرا مسیح که کلیسای خود را به تمامیت محبت کرده ، خویشتن را به او داد، چنین

ایشاری از خود نشان داده است: "تا آن را به غسل آب به وسیله کلام طاهر ساخته ، تقدیس نماید، تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بی عیب باشد." (افسسیان ۵: ۲۶-۲۷).

فدیه شدگان زمانی می توانند فدیه دهنده خویش را ببینند که (عملا) مقدس و بی عیب و بی خطا شده باشند. تقدس "به غسل آب بوسیله کلام" انجام می شود. ما جهت شرح موضوع از مثالی ملموس استفاده می کنیم ، بدین ترتیب که کار با پاشیده شدن چند قطره آب درست نمی شود بلکه یک آب تنی کامل در کلام ضروری است ، به بیان دیگر شخصیت ما باید در کلام تام که روح و حیات است ، فرو رود. سخن از همه اجزای وجودی ما است ، یعنی جان ، روح و جسم که در قلمرو و محدوده کلام قرار می گیرند. این بدین مفهوم است که ما با رغبت تمام و با شادمانی کلام خدا را به جا می آوریم و محدودیتی ناراحت کننده در خود حس نمی کنیم . به بیان دیگر اشتیاق در زندگی ما جای اجبار را می گیرد. این غسل یا آب تنی تمام عناصر وجودی ما در کلام ، همه سنتهای غیر کتاب مقدسی و بی فایده و هر عادت ناپسند را از ما دور می کند و دیگر بار سنگینی در خود حس نمی کنیم . غسل در کلام ما را از هر بندی آزاد می کند. خداوند ما چنین می گوید: "الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته ام پاک هستید." (یوحنا ۱۵: ۳). از طریق خواندن و یا شنیدن کلام است که انسان متوجه می شود چه چیزهایی در اراده خدا نیستند و لذا زندگی خود را با خواست خدا هماهنگ می سازد. طهارت یافتگی و تقدس "به کلام" و "به روح" است و زمانی محقق می شود که انسان آماده است همه کلام را بپذیرد و تجربه کند. خداوند ما عیسی نه تنها برای ما فدیه شد، بلکه همانطوری که در اول قرنیتان ۱: ۳۰ آمده است او برای ما عدالت و تقدس نیز گردید. علت این امر بلافاصله در آیه بعدی ذکر شده است: "تا چنانکه مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر نماید." (اول قرنیتان ۱: ۳۱).

قابل قبول نیست انسان در این شرایط به خود ببالد، زیرا هیچ کدام از کارهای دست ما به حساب نمی آیند، بلکه کارهایی به حساب می آیند که خداوند برای ما انجام داده و تنها او شایسته عزت و جلال است: "زیرا که صنعت او هستیم ، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم ." (افسسیان ۲: ۱۰). خدا همه چیز را مهیا کرد. او حتی کارهایی که ما باید انجام بدهیم و از ما می خواهد که انجام بدهیم را از پیش مهیا کرد. ما تنها باید آنها را تجربه کرده ، در آنها سلوک کنیم . عیسی تقدس واقعی را به ما معرفی می کند و از چگونگی روند تکمیل تقدیس سخن می گوید. او هم چنین یاد آور می شود که خود همه چیز را مهیا ساخته است: "ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است ... به جهت ایشان من خود را تقدیس می کنم تا ایشان نیز در راستی ، تقدیس کرده شوند." (یوحنا ۱۷: ۱۷ و ۱۹). تنها تقدسی از دیدگاه پروردگار ارزشمند است که بر اساس کلام حق باشد و کلام او مقدس است . تلاشهای انسانی منتهی به تقدسی ریاکارانه می شوند.

در کتاب مقدس عبارت "قدوس" در ابتدا تنها در رابطه با خدا بکار می رود، او یگانه قدوس است، در وهله بعد هر چه از او صادر شود مقدس است. هر چه خداوند به عنوان قدوس برای خود بطلبد، خودش تقدیس می کند. امت او امتی است مقدس (خروج ۱۹:۶)، کاهنان وی بخاطر دعوت و وقف شان مقدس هستند (لاویان ۲۱). در تنکه ای (نیم تاجی) که از طلای خالص ساخته شده و عمامه رئیس کاهنان نهاده شده بود، چنین نوشته شده بود: "قدوسیت برای خداوند" (خروج ۲۸:۳۶). تقدیس تنها شامل افراد و اشیائی است که به خدا مرتبط می شوند، یعنی زمانی که آنها برای او جدا شده و در خدمت او قرار می گیرند.

اشعیا نبی، ملاقات پر جلال و پر قدرتی از خدا داشت. او خداوند را نشسته بر تخت خویش دید و صدای موجودات آسمانی را شنید که چنین فریاد می کردند: "...قدوس، قدوس، قدوس یهوه صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است." (اشعیا ۶:۳). یوحنا ی رسول تجربه مشابهی نقل می کند. او نیز خداوند را نشسته بر کرسی خویش دیده بود: "...قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید" (مکاشفه ۴:۸). خدای قدوس و کامل، تنها کسی است که تقدیس می کند و به کمال می رساند. خداوند جدا می سازد و مردم را به سوی خود دعوت می کند. او به عنوان نجات دهنده ناجیان را در خود شریک می کند (از خود به نجات یافتگان سهم می دهد): "زانرو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند..." (عبرانیان ۲:۱۱).

عیسی مسیح نجات دهنده، بدین خاطر قدوس خداوند خوانده می شود که از خدای قدوس صادر شده است. حیات تازه ای که فدیة شدگان دریافت می کنند در واقع حیات عیسی مسیح با جمیع فضایل و خصیصه های آن است. بدین صورت است که تقدیس مورد نظر کتاب مقدس حاصل می شود: "زیرا مکتوب است، مقدس باشید زیرا که من قدوسم" (اول پطرس ۱:۱۶).

پولس مرتب در تحیات خود به ایمانداران، آنها را با عناوینی چون حبیب و مقدسین، خطاب می کند: "به کلیسای خدا که در قرن تنس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده اند..." (اول قرنتیان ۲:۱).

"پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می باشند و ایمانداران در مسیح عیسی" (افسیان ۱:۱). "پولس و تیموتاوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپی می باشند با اسقفان و شماسان. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد." (فیلیپیان ۱: ۲-۱).

"پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید." (کولسیان ۳:۱۲). در حضور خدا فقط کمال جای دارد. خدا از طریق عیسی مسیح به خیل فدیة شدگان نگاه می کند، او آنها را چون فراخوانده شدگان، طهارت یافتگان و مقدسین نگاه می کند. از دید خداوند، آنها ملک خاص وی هستند. ما از آن خدا هستیم و به واسطه حضور مقدس وی

به قومی تقدیس یافته ، مبدل شده ایم . پولس رسول از تحقق روند تقدس به واسطه عمل روح سخن می گوید. بدین ترتیب که روح پاک خدا به واسطه ایمان برای نجات برگزیده شدگان عمل می کند (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۳).

کسی که از عیسی ملاقاتی کتاب مقدسی و همچون کلیسای اولیه ندارد، می تواند خویشتن را جدا سازد تا به خیال خود به تقدس برسد و به راههایی مانند انزوا جویی و ریاضت و چشم پوشی از لذات زندگی این دنیا متوسل شود، ولی با این وجود راه باطلی را طی می کند و خدا همه این زحمات را هیچ خواهد شمرد. خدا تنها افرادی را تقدیس می کند که خود، آنها را جدا کرده و در فیض خویش شریک ساخته باشد و به واسطه تولد تازه ملک خاص خدا شده باشند. تنها افرادی می توانند مطیع خداوند باشند که خویشتن را کاملاً وقف مسیح کرده باشند. چنین افرادی اجازه خواهند داد کلام در وجودشان نفوذ کرده آنها را تقدیس کند. انسانی که توبه کرده و به واسطه دعوتی والا و الهی برای هدفی آسمانی معین شده باشد، دیگر نمی تواند جذب لذات این دنیا شود، چنانکه نوشته شده است: "و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل می کند، تا به ابد باقی می ماند." (اول یوحنا ۲: ۱۷). این مساله به هر چه که خداوند به همه امر و نهی کرده است مربوط می شود، یعنی ده فرمان ، دیگر فرایض (لاویان ۱۹: ۲۱) و زندگی شخصی ، موعظه سر کوه اناجیل و رساله ها. انسانی که خداوند او را تقدیس کند، کلام را در درون خود حمل می کند تا آن را بواسطه قدرت فیض به جای آورده و تخطی نکند.

پولس به چنین افرادی نوشت: "اما خود خدای سلامتی ، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بی عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح . امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد." (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳-۲۴). در کتاب مقدس اثری از مراسم کاتولیکی سعادت خواندگی و اعلام تقدیس یک نفر نیست . در جایی از کلام اشاره نشده است که به مردگانی که مقدس اعلام شده اند، توسل جویید. اثری از توسل به حامیان و اولیا در کلام وجود ندارد. چنین روش هایی آرامش و اطمینان کاذبی به انسانها می دهند و به این ترتیب میلیونها انسان به این صورت به این به اصطلاح مقدسین و اولیاء روی می آورند. کتاب مقدس به ما امر می کند که تنها به خدا رجوع کنیم و به او متوسل شویم ، نه به انسان . کسی که بخواهد در این باره تحقیق کند به زودی در خواهد یافت که درادیان خاور دور، اعتقاد خرافی به نیاکان اهمیت زیادی دارد. ولی تنها خدای مبارک و قدوس می تواند ما رامبارک سازد و تقدیس کند. کسی که در زمان حیات خود مبارک و مقدس نشده باشد، پس از مرگ به این مقامها نخواهد رسید. دعاها و کفاره های وابستگان نیز هیچ سودی برای او نخواهند داشت . پطرس درباره روز عظیم آینده ایمانداران را چنین تشویق می کند: "پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرت مقدس و دینداری ؟ و آمدن روز خدا

را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمان ها سوخته شده ، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید." (دوم پطرس ۳: ۱۱-۱۲).

لازم به تاکید است که انسان نمی تواند با قدرت خود به درجات بالای معنوی دست پیدا کند. لذا فخر درباره فضایل واقعی بی جا است . ولی تقدیس شرطی است که خدا به ما عطا می کند. ما این شرط را تایید می کنیم ، می پذیریم و تجربه می کنیم . تقدیس مانند نجات به واسطه قربانی عیسی مسیح میسر شد، زیرا که خدا چنین خواسته بود: "و به این اراده مقدس شده ایم ، به قربانی جسد عیسی مسیح ، یک مرتبه فقط." (عبرانیان ۱۰: ۱۰).

فصل بیست و چهارم

تعمید روح

کسی که ایماندار می شود، باید به روش کتاب مقدسی تعمید بگیرد، یعنی در آب فرو برده شود و با خواندن نام عیسی مسیح خداوند تعمید گیرد. ایماندار با این حرکت رسم اعتراف می کند که عهد جدید الهی را که خود خدا بر قرار کرده است ، قبول نموده است . پاسخ خدا به این اعتراف و تایید، عبارت است از تعمید دادن شخص در روح القدس ، تعمید روح یک تجربه مافوق الطبیعی است که هر ایماندار راستین از زمان پنطیکاست تاکنون از آن برخوردار می شود. می توان کتاب های فراوانی در این باره نوشت . ما در این شرح خلاصه وار به مراحل اصلی عمل خدا می پردازیم . ابتدا لازم است وعده هایی را که از پیش درباره عطای روح القدس داده شده بودند، مورد توجه قرار بدهیم . یوئیل نبی این رخداد را در باب ۳ کتاب خود نبوت کرده است .

هیچ بشری در این روند دست ندارد زیرا تجربه مافوق الطبیعه تعمید روح چیزی است که خدا به انسان عطای می کند. به همین خاطر پطرس می گوید: "بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت که خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهیم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رویاها و پیران شما خوابها خواهند دید." (اعمال ۱۷-۲: ۱۶). منظور از روزهای آخر اشاره به دو هزار سال اخیر است زیرا از دید خدا یک هزار سال مانند یک روز است (دوم پطرس ۳: ۸).

این تجربه ، مافوق الطبیعه است و به این خاطر پدیده هایی مافوق الطبیعی نیز به همراه دارد که فراتر از توان واستعدادهای بشری است . افاضه شدن روح القدس ، باعث می شود عطایای نه گانه که در اول قرن تیان ۱۲: ۴-۱۱ شرح داده شده اند در جماعت به ظهور برسند و از طرف دیگر روح القدس ثمره نه گانه روح را که در غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳ ذکر شده اند، در زندگی انسانی که مطیع روح است ، متجلی می کند. در جایی که روح خدا به راستی حضور دارد، عطایا و ثمره روح ظاهر می شوند. و طبیعت و حیات عیسی را متجلی می سازند. در این مبحث نمی توان باب عطایای روح را بیشتر باز کرد، تنها به گفتن این نکته اشاره می کنیم که عطایا مانند خدمات

پنج گانه کلام نقش سازنده ای دارند (اول قرن‌تین ۲۸:۱۲، افسسیان ۱۱:۴) و در جهت بنای کلیسا به کار می آیند (اول قرن‌تین باب های ۱۲ و ۱۴).

خدا در عهد عتیق وعده داد روح خود را بر تمامی بشر بریزد. در عهد جدید به ما توضیح داده می شود که پسر خدا، یعنی عیسی مسیح است که به روح و آتش تعمید می دهد (متی ۱۱:۳). لوقا با عبارت زیر، نبوت یوحنا ی تعمید دهنده را نقل می کند: "...من شما را به آب تعمید می دهم. لیکن شخصی توانا تر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد." (لوقا ۳:۱۶). اصطلاح تعمید روح القدس از عبارت "او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد" نشأت می گیرد، به بیان دیگر سخن از فرو رفتن در روح است. همانطوری که یوحنا ی تعمید دهنده ایمانداران را با فرو بردن آنها در آب تعمید داده بود به همین ترتیب ایمانداران باید در پری روح فرو برده شوند.

همه حوادث مربوط به نجات رابطه ای محوری با مسیح دارند، به بیانی دیگر، وی محور و مرکز تاریخ نجات است. خدا از طریق مسیح آغاز جدیدی شروع کرد و او نخست زاده کسانی شد که روح بر آنها نازل شد. خدا این کار را کرد تا از طریق مسیح همان روح را بر دیگر نخست زادگان، افاضه کند: "اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می کرد، آسمان شکافته شد و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم". (لوقا ۳: ۲۱-۲۲). عیسی که پسر انسان بود دعا کرد، آنگاه آسمان باز شد و روح القدس که در ابتدا در پیدایش ۲:۱ سطح آبها را فرو گرفت، ظاهر شد. ولی روح این بار به شکل یک کبوتر آمد. البته این مساله بدین مفهوم نیست که روح خدا شکلی خاص دارد، بلکه او می تواند به هر صورتی خویشتن را نمایان سازد.

در نمادهای کبوتر و بره، پیغامی نهفته است، پسر خدا ظاهر یک بره را ندارد، زیرا می تواند ایستاده مانند دیگر آدمیان راه برود. ولی این نماد بدین منظور به کار رفته که نقشه فدیة الهی مطرح شود، زیرا بره حیوانی است که در مراسم قربانی تقدیم می شد، او دارای طبعی آرام و ملایم است. کبوتری که نوح از کشتی خارج کرده بود، یک پرندة آسمانی پاک است، زیرا غده صفراوی ندارد. به همین خاطر است که در این صحنه، روح به صورت یک کبوتر بر بره خدا نازل می شود. خدا می تواند خویشتن را به اشکال و صورتهای گوناگون مکشوف کند، و در همان حال او همان می ماند.

خدا، پیرمردی با ریش سفید بلند نیست، اگر چه دانیال او را نشسته بر تخت داوری به صورت پیرمردی محترم دید (دانیال ۷: ۹-۱۴). واقعیت آن است که گذر زمان تاثیری بر خدا نمی گذارد. ولی هدف آن است که خدا به عنوان داور، معرفی شود و اقتدار و جایگاه عالی او نشان داده شود. به همین ترتیب در زمانی که مامکاشفه باب ۱ را می خوانیم، شاید با شگفتی، متوجه شویم که پسر انسان که به

دانیال به صورت پیرمرد محترمی ظاهر شد، در مکاشفه به صورت همان پیرمرد نشان داده می شود: "و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش." (مکاشفه ۱: ۱۴).

زمانی که ما دقت می کنیم، متوجه می شویم که خداوند به اشکال متفاوت خویشتن را مکشوف می کند و درک این مساله ما را به شدت متأثر می سازد. روح القدس مانند مسیحی بر انبیاء عهد عتیق نزول می کرد و به آنها الهام می داد. درباره یوحنا تعمید دهنده گفته شده است که وی از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود (لوقا ۱: ۱۵). در کتاب مقدس آمده است که روح القدس بر شمعون پیر قرار داشت (لوقا ۲: ۲۵-۲۶). درباره زکریانیز می خوانیم که از روح القدس پر شد (لوقا ۱: ۶۷). حتی پیش از افاضه شدن روح القدس، خداوند عیسی به روح دستوراتی به رسولان برگزیده خود داده بود (اعمال ۲: ۱).

روح القدس به شکل های گوناگون عمل می کند. او صحبت می کند، مسائل را باز می کند و چیزهایی را اعلام می کند و غیره. پسر خدا که توسط روح تولید شده بود و پسر انسان نیز بود، در آغاز خدمت خود بر زمین، روح القدس را دریافت کرد تا بتواند همان روح القدس را به تمام کسانی که از نو متولد شده بودند و قرار بود فدیة شوند، عطا کند. به همین مناسبت، روح القدس، روح فرزندخواندگی نیز خوانده می شود (رومیان ۸: ۱۵). در زمان تعمید خداوند عیسی، پسر خدا در خدمت خود بر قرار شد و پسران و دختران خدا در وضعیت فرزندخواندگی قرار گرفتند.

انبیاء، مسح شده، هدایت یافته و الهام می شدند. ولی واقعیت این است که آنها نیز مانند سایر انسانها تولد طبیعی داشتند. نژاد الهی ای که پس از نژاد بشری ظهور کرد، از عیسای مسیح شروع شد، زیرا او منشا آسمانی داشت (اول قرن تیان ۱۵: ۴۷). ما در زمین مسافر و بیگانه ای بیش نیستیم و وطن ما در آن بالا یعنی در مکان های بالا قرار دارد. انبیاء در بسیاری از آیات کتاب مقدس، بارها از آمدن روح القدس اخبار کرده اند و عیسای مسیح، امید ظهور تسلی دهنده و وکیل را در ما ایجاد کرد [واژه یونانی -parakletos

PARAKL به معنی تسلی دهنده، وکیل مدافع و تشویق کننده است که برای درک متن هایی که این واژه در آنها بکار رفته است، باید معانی گوناگون آن را مد نظر داشت - مترجم]. "لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد، او بر من شهادت خواهد داد." (یوحنا ۱۵: ۲۶).

در اعتراف نامه نیکیه چنین آمده است: "که از پدر و از پسر صادر شده است ..."

S.. Hauss, vater der christenheit, ۴۰)). ولی کلام به وضوح چنین شهادت می دهد، همانطوری که پسر تجلی مرئی پدر

به عنوان عمانوئیل است و از خدا صادر شده است، به همین ترتیب روح القدس نیز از خدا صادر شده است. در هر دو مورد منشایکی

است یعنی خدا به عنوان خدای اصلی ، سر چشمه همه چیز است . این فرمول دعا، یعنی : "جلال به خدای پدر و به پسر و به روح القدس " اختراعی انسانی و فاقد اساس کتاب مقدسی است .

ما در هیچ جایی از کلام نمی بینیم که روح خدا پرستیده شود. به همین ترتیب پسر نپذیرفت که به او عزت دهند، بلکه گفت : "من جلال را از مردم نمی پذیرم ." (یوحنا ۵: ۴۱). پسر خدا در پاسخ به عنوان احترام آمیزی که یکی از روسای قوم به او داد: "ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم ؟" به عنوان پسر انسان جواب داد: "از بهر چه مرا نیکو می گویی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد." (لوقا ۱۸: ۱۸-۱۹). پولس در آیه آخر رساله به رومیان در یک جمله موضع کلام را بیان می کند: "خدای حکیم وحید را بوسیله عیسی مسیح تاابدالاباد جلال باد، آمین !" (رومیان ۱۶: ۲۶).

وقتی که روح القدس کار خود را در انسان شروع می کند، سه مساله در انسان رخ می دهد: "و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است ، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شمامی فرستم . و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود." (یوحنا ۱۶: ۷-۸).

توضیح این سه مفهوم بسته به سلیقه انسان نیست . بدین ترتیب ، وقتی که روح القدس می آید، چشمان گناهکار را بر روی این سه مساله مهم باز می کند یعنی : "اما بر گناه ، زیرا که به من ایمان نمی آورند، واما بر عدالت ، از آن سبب که نزد پدر خود می روم و دیگر مرا نخواهید دید. و اما بر داوری ، از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است ." (یوحنا ۱۶: ۹-۱۱). بی ایمانی زوج اول بود که باعث شد آنها ناطاعتی کنند و از امر خدا تخطی نمایند. واقعیت آن است که انسان بخاطر فراوانی گناهان خود از خدا و حیات جاوید دور نشده است زیرا گناهان نتیجه بی ایمانی هستند (در واقع می توان گفت که گناهان عبارتند از تجلیات بی ایمانی .) بلکه همه چیز در گناه بی ایمانی خلاصه می شود. دو آیه این مساله را کاملاً باز می کند. خداوند چنین گفت : "از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد." (یوحنا ۸: ۲۴). "آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است ." (یوحنا ۵: ۲۳).

زمانی که روح خدا بر انسانی نازل می شود در مرحله اول بدی اولیه را محکوم می کند، یعنی بی ایمانی نسبت به خدا و کلام او. یوحنا رسول چنین می نویسد: "...آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است ..." (اول یوحنا ۵: ۱۰). به بیان روشنتر به محض اینکه انسان به گفته خدا و به کاری که در عیسای مسیح کرد، ایمان نیاورد، خدا را دروغگو می سازد و تصویری معکوس از خدا ارائه

می دهد. چنین شخصی در جبهه شیطان قرار می گیرد، زیرا به ابلیس حق می دهد و راستی را به او نسبت می دهد. چنین موضع گیری ای بدین مفهوم است که خدا حق ندارد و دروغ می گوید. خدا نمی تواند چنین چیزی را تحمل کند.

به همین خاطر است که روح القدس در وهله اول گناهکار را به گناه بی ایمانی اش متقاعد و ملزم می کند و وی را به توبه هدایت می کند. روح القدس در مرحله دوم شخص را به عدالت سوق می دهد، به بیان دیگر انسان توبه کرده مشمول عادل شمردگی می شود و در مرحله سوم او به درکی از داوری می رسد، به عبارتی دیگر برای او باز می شود که بر رئیس این جهان حکم شده است. خود خدا علیه شیطان حکم صادر کرده است. در یوحنا ۱۲ آمده است که صدای خدا مانند رعد قوی طنین افکن شد: "پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: رعد شد! و دیگران گفتند: فرشته ای با او تکلم کرد! عیسی در جواب گفت: این صدا از برای من نیامد، بلکه به جهت شما. الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می شود." (یوحنا ۱۲: ۲۹-۳۱). بر شیطان که منشا گناه است، حکم شده است، سر مار کوبیده شد.

در روز پنطیکاست، ایماندارانی که به واسطه کلام حق تقدیس و پاک شده بودند، پری روح القدس را دریافت کردند. هر کس می تواند رخدادهای این روز را در کلام بخواند. در واقع پس از مصلوب شدن، قیام و صعود مسیح، افاضه شدن روح القدس، اوج حرکت نجات بخش الهی بود: "که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت." (اعمال ۲: ۲). با این حرکت توجه مردم جلب شد. ولی چیزی که دیدند و شنیدند چندان با اهمیت نبود، بلکه مهم آن بود و است که زبانه های آتشین بر آنها قرار گرفت. این همان چیزی بود که بعدها مرتب تکرار شد و می شود. دیگر در کلام به ما گفته نشد که باد تندی وزیدن گرفته باشد، ولی هر بار که ایمانداران به روح و آتش تعمید گرفته اند، همین چیزی که در پنطیکاست دیده شد ملاحظه می شود: "و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند" (اعمال ۴: ۲).

در روز پنطیکاست، معجزه دوگانه ای رخ داد. اولین معجزه این بود که ایمانداران به روح به زبانهای دیگر سخن گفتند، و معجزه دوم از این قرار بود که هر فردی که در جمعیت بود، می توانست سخنانی که به زبانهای دیگر گفته می شد را به زبان خود بشنود: "و همه مبهور و متعجب شده به یکدیگر می گفتند: مگر همه اینها که حرف می زنند جلیلی نیستند؟ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم می شنویم؟" (اعمال ۲: ۷-۸). در روز پنطیکاست، هنوز نیازی به عطای ترجمه نبود، زیرا روح القدس خود حرفهایی را که به زبانهای دیگر جاری می شد به شنوندگان منتقل می کرد. عطای ترجمه در میان تجلیات نه گانه روح ذکر می

شود، تنها پس از پنطیکاست است که دو یا سه نفر به ترتیب در روح به زبانها سخن می گویند و یک نفر ترجمه می کند(اول قرن‌تیان ۱۴: ۲۴-۲۸)

خداوند از طریق اشعیای نبی چنین وعده داده بود: "زیرا که با لبهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهند نمود. که به ایشان گفت : راحت همین است . پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است . اما نخواستند که بشنوند." (اشعیا ۲۸: ۱۱-۱۲). در این راستا، حتی زمانی که روح القدس به طریق فوق العاده ای از لبهای یک مرد استفاده کرده و انسان دیگری را مخاطب می سازد، اغلب مشاهده می شود که پیغام الهی پذیرفته نمی شود. در روز پنطیکاست دو دسته از افراد در جمعیت بودند: "پس همه در حیرت و شک افتاده ، به یکدیگر گفتند: این به کجا خواهد انجامید؟ اما بعضی استهزاکنان گفتند که از خمر تازه مست شده اند!" (اعمال ۲: ۱۲-۱۳). ولی این مساله پطرس را مایوس نکرد، او آنچه را که ماموریت داشت عنوان کند، شرح داد و این رخداد را باتوجه به نقشه نجات الهی تبیین کرد. سخنرانی پطرس رسول درباره این هم با این عبارت به یاد ماندنی و بس مهم به اوج رسید: "پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم . پس چون به دست راست بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته ، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است " (اعمال ۲: ۳۲-۳۳). همان روح خدا که بر پسر خدا نازل شده بود، در روز پنطیکاست بر اولین پسران و دختران خدا که فدیة یافته بودند، فرود آمد. و از آن زمان به بعد روح بر یکایک پسران و دختران خدا نازل می شود، این جریان ادامه می یابد تا زمانی که کلیسا- عروس کامل شود و زمان فیض بسر رسد. خدا در نقشه نجات خود چنین مقرر فرمود. در میان وعده های بی شمار کتاب مقدس ، تنها از یک وعده با عنوان انحصاری "وعده پدر" یاد می شود. خداوند در این چهل روزی که بعد از قیام خود درباره ملکوت خدا به شاگردان خود تعلیم می داد، نه تنها پندهای خوبی به آنان داد بلکه : "... ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی ، به روح القدس تعمید خواهید یافت ." (اعمال ۱: ۴-۵). حتی رسولان به خوبی متوجه نشده بودند که دیگر صحبت از اسرائیل تنها نبود، بلکه ماموریت آنها به همه اقوام ، زبانها و ملتها مربوط می شد، زیرا خدا مایل بود از هر طایفه زمینی عده ای را بیرون آورد و به سوی خود فرا خواند. شاگردان از وی چنین پرسیده بودند: "...خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت ؟ بدیشان گفت : از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید." خداوند قیام کرده برای کامل کردن سخنان خود با این عبارات دستور ماموریت را اعلام می کند: "لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان ." (اعمال ۱: ۷-۸).

فرد با یافتن روح القدس تجهیز می شود تا خدمت مقبول خود را در خدا داشته باشد و انجیل عیسی مسیح را به همه جای این عالم اعلام کند. شاهدان حقیقی عیسی مسیح ، قیام او را تجربه کرده اند و از قوت روح القدس پر هستند. در زمان رسولان و پس از آن ، کسانی که به عیسی مسیح ایمان آورده اند، تجربه ای از روح القدس داشته اند. این تجربه بخشی از روند ایمان است . زمانی که پولس برای نخستین بار با ایمانداران شهرافسس دیدار کرد، از آنها پرسید: "...آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟..." (اعمال ۱۹:۲).

بنیاد گرایان چنین می آموزند که شخص به محض ایمان آوردن به عیسی مسیح ، روح القدس را دریافت می کند. به بیان دقیقتر آنها مدعی هستند، که ایمانداران نیاز به تجربه شاگردان اولیه ندارند، با این حال پولس بسیار واضح از شاگردان پرسید که آیا روح القدس را بعد از اینکه ایمان آوردند دریافت کردند؟[استفاده از عبارت "بعد از اینکه" به جای "هنگامی که" با دستور زبان یونانی منطبق است - مترجم]:"...به وی گفتند: بلکه نشنیدیم که روح القدس هست! بدیشان گفت: پس به چه چیز تعمید یافتید؟ گفتند: به تعمید یحیی . پولس گفت: یحیی البته تعمید توبه می داد و به قوم می گفت به آن کسی که بعد از من می آید ایمان بیاورید یعنی به عیسی مسیح . چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند، و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته ، نبوت کردند." (اعمال ۱۹: ۱-۶).

نتیجه صحبتها آن شد که شاگردان در آب و در روح القدس تعمید گرفتند، به بیان دیگر آنها از روح القدس پر شدند. فیلیپ یک بیداری بزرگ را در سامره تجربه کرد. سپس دو رسول ، یعنی پطرس و یوحنا به آنجا رفتند:"وایشان آمده ، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که بنام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس . پس دستها بر ایشان گذارده ، روح القدس را یافتند." (اعمال ۸: ۱۵-۱۷). مبشرین بزرگ سده بیستم گردهمایی های بزرگی ترتیب می دهند، مردم را به هیجان می آورند، پولهای زیادی را جمع آوری می کنند و بلافاصله پس از این جلسات آنجا را ترک می کنند. آنها درباره تعمید بشارت نمی دهند. ودر تعلیم مختصر خود عمل روح را به یک تجربه احساساتی محدود می کنند. آنها خود با ایجاد جوی خاص این تجربه را تولید می کنند.

خدا به طریق فوق العاده ای با کرنیلیوس و پطرس عمل کرد و رسول خود را به خانه این افسر خدا ترس هدایت کرد. زمانی که وعظ پطرس به اوج خود رسید، روح القدس بر شنوندگان نازل شد:"و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آن که بر امتهای نیز عطای روح القدس افزوده شد، زیرا که ایشان راشنیدند که به زبانها متکلم شده ، خدا را تمجید می کردند. آنگاه پطرس گفت: آیا کسی می تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته اند." (اعمال ۱۰: ۴۵-۴۷).

این مساله ثابت می کند که هم تعمید روح و هم تعمید آب برای کسانی که ایمان می آورند ضروری است ، ولی ممکن است ترتیب آنها فرق داشته باشد.

آنچه که پطرس در این خصوص در جماعت اورشلیم عنوان کرد، اهمیت خاصی دارد: "و چون شروع به سخن گفتن می کردم ، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنان که نخست بر ما." (اعمال ۱۱:۱۵). به عبارتی ، لازم است در مورد ایمان ، به نمونه اول برگردیم ؛ ولی امروزه متاسفانه مفاهیم کتاب مقدسی به صورت مبهم و باتفاسیر متفاوتی ارائه می شوند و گاه پیش می آید که حتی مورد توجه نیز قرار نمی گیرند. تنها ممکن است عبارتهای کتاب مقدسی با محتوایی غیر کتاب مقدسی برای مردم تکرار شوند.

از نشانه های بسیاری برای تشریح عمل روح القدس استفاده می شود. از او به عنوان تسلی دهنده و معلم که به جمیع راستی ها هدایت می کند، یاد می شود. خداوند چنین گفت : "و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم ، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. هر چه از آن پدر است ، از آن من است . از این جهت گفتم که از آنچه آن من است ، می گیرد و به شما خبر خواهد داد." (یوحنا ۱۶: ۱۲-۱۵).

هر آنچه متعلق به خدا بود مسیح آن را فدیه کرد، او قیمت آن را پرداخت کرده و هم اکنون صاحب آنها شده است ، هر چه به مسیح تعلق داشته باشد، روح او را دریافت می کند. روح حقیقت هر آنچه را در کلام وجود دارد، به ما تعلیم می دهد. او چهار چوب را آشکار می کند و به ما دیدی از اراده مستقیم خدا و نقشه نجاتش می دهد: "لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح ، هر گاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هر گاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست ." (رومیان ۸: ۹). فرزندان حقیقی خدا تحت هدایت کامل اراده مستقیم روح هستند: "و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است ." (رومیان ۸: ۱۱). یک ضرب المثل عامیانه فرانسوی می گوید: "اگر" کلمه کوچک "اگر" نبود..."، این مساله به وضوح اهمیت این واژه "اگر" را می رساند. مساله را به گونه دیگری بیان می کنم ، "اگر" روح در ما ساکن باشد، این وعده کلام محقق خواهد شد و "اگر" ساکن نباشد، بدنهای فانی ما تبدیل و زنده نخواهند شد. پولس این مقوله را در همین باب بسط و پرورش می دهد: "زیرا که انتظار خلقت ، منتظر ظهور پسران خدا می باشد...در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. زیرا می دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و

درد زه می باشند. و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته ایم ، در خود آه می کشیم در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود." (رومیان ۸: ۱۹-۲۳).

برای خیل نوبرها، روح خدا بیعانه و مهری است که به آنها اطمینان می دهد، که نه تنها جان آنان نجات یافته است ، بلکه در زمان بازگشت عیسی مسیح ، بدن های فانی آنها تبدیل خواهد پذیرفت . از روح به عنوان مهر یاد می شود، این بدین مفهوم است که روح خدا است که ما را مهر می کند. اصطلاح مسح برای تشریح و توصیف روح نیز بکار می رود، ما در کلام چنین می خوانیم : "اما او که ما را با شما در مسیح استوار می گرداند و ما را مسح نموده است ، خداست . که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دل های ما عطا کرده است ." (دوم قرنتیان ۱: ۲۱-۲۲). عیسی "مسیح" است . او "مسیح خدا" است (اعمال ۳: ۱۹ و ۲۱، ۱۰: ۳۸). واژه مسیح به معنی "مسح شده" است . به همین خاطر می توان گفت که کسانی که روح القدس را دریافت کرده اند هر کدام "یک مسیح" هستند. [واژه مسیح ترجمه کلمه عبرانی ماشیح است . این واژه در رابطه با کسانی که در عهد عتیق بخاطر کار خاصی انتخاب می شدند بکار می رفت - مترجم]

به عبارتی باید گفت که مسیحیان راستین مسیح را دارند و هر کس طبق نمونه کتاب مقدس از روح القدس مسح نشده و مهر الهی را دریافت نکرده باشد، به گفته کلام حق ندارد عنوان "مسیحی" را داشته باشد.

همانطوری که در همه زمینه ها دو نوع مسح ، بذر یا ذریت دیده می شود که در واقع تقلیدی کاذب از مسیح اصلی است ، به همین ترتیب خداوند از ظهور "عیسی" های کاذب صحبت نکرد، بلکه شاگردان را درباره مسیح های دروغین و "انبیا"ی کذب در روزهای آخر هشدار داد. او این هشدار را در رابطه با روند فعالیت های روح ضد مسیح عنوان کرد، اگر چه این روح دارای مسح است ولی تضاد با مسیح و کلام حق او است : "زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده ، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند." (متی ۲۴: ۲۴). خدا روح خود را مانند باران بر بشر می ریزد. ولی همه چیز به باران بستگی ندارد، بلکه باید دید باران بر چه نوع بذری که در دل انسان جای دارد، می بارد: "تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند." (متی ۵: ۴۵). در زمان آخر افرادی هستند که اگر چه مسح دارند لیکن اجازه نمی دهند روح ، آنها را در مسیر هماهنگی با کلام هدایت کند. پیش از پایان دوره نخست کلیسا، مسیحای کاذب پیدا شده بودند: "از مایه یون شدند، لکن از مان بودند، زیرا اگر از ما می بودند با ما می ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند." (اول یوحنا ۴: ۱۹).

در متی ۷: ۲۱-۲۳، خداوند از دسته ای از افراد سخن می گوید که کارهای بزرگی را به نام مسیح انجام می دهند ولی اجازه نمی دهند خدا آنها را در جایگاهشان در نقشه نجات الهی هدایت کند، آنها کار خدا، درزمانشان را قبول نمی کنند و به همین خاطر خدا نیز آنها را نمی شناسد. شاید منظور از این حرف ، مبشرین تلویزیونی امروزی و گروههای کاریزماتیک و مبشرینی باشند که در عین انجام معجزه ، هر کدام به راه خودمی روند و از کلام خدا اطاعت نمی کنند و عملاً مسیح را رئیس خود نمی دانند و از نام او برای مقاصد شخصی خود استفاده می کنند.

"زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می افتد، می خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می رویاند، از خدا برکت می یابد. لکن اگر خار و خشک می رویاند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می شود." (عبرانیان ۶: ۷-۸). تکیه بر یک تجربه پنطیکاستی کافی نیست . در صورتیکه ، تخم نیکو در کار باشد، همان ثمرات روح را به بار خواهد آورد که ایمانداران راستین عصر نخستین به بار آوردند. به همین خاطر است که خداوند ما نمی گوید آنها را از عطایایشان خواهید شناخت بلکه : "ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت". (متی ۷: ۱۶).

عطایا در هر دو گروه ملاحظه می شود، ولی ثمره راستین تنها در تخم نیکوی الهی به بار می آید. مهرروح القدس تنها بر تخم نیکو قرار خواهد گرفت . بسیاری از افراد از "مسح " برخوردار می شوند ولی تنها آن دسته از افرادی که اجازه می دهند روح ، آنها را به سمت هماهنگی با کلام هدایتشان کند، مهر شدن توسط روح راتجربه می کنند. آنها نخست زادگانند. پولس در رساله به جماعت افسس برای ایمانداران راستین آن چنین می نویسد: "و در وی شما نیز چون کلام راستی ، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید. که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود." (افسسیان ۱: ۱۳-۱۴). در این بخش ، سخن ازآیینی مذهبی نیست که یکی از مقامات بتواند بر پا کند، پولس در همین مقوله اضافه می کند: "و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده اید، محزون مسازید." (افسسیان ۳: ۴).

فصل بیست و پنجم

انتخاب - تقدیر ازلی

وقتی که اصطلاح "برگزیده خدا" در رابطه با شخصی به کار می رود، ابتدا به این معنی است که طرف برای خدمت یا مهمی معین شده است و بدین منظور تقدیس می شود. در مورد ابراهیم و قوم اسرائیل ، برگزیدگی به صورت واضح و آشکار خاطر نشان شده است : "اما تو ای اسرائیل و ای یعقوب که تو را برگزیده ام و ای ذریت دوست من ابراهیم ! که تو را از اقصای زمین گرفته ، تو را از کرانه

هایش خوانده ام و به تو گفته ام تو بنده من هستی ، تو را برگزیدم و ترک نمودم . مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم . تو را تقویت خواهم نمود والبته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد." (اشعیا ۴۱: ۸-۱۰).

ارمیا مانند سایر انبیاء می توانست شهادتی از دعوت خود به خدمت ارائه دهد: "پس کلام خداوند بر من نازل شده ، گفت : قبل از آن که تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت ها قرار دادم ." (ارمیا ۱: ۴-۵).

در میان اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل ، لاوی برای خدمت کهناتی برگزیده شده بود: "زیرا که یهوه ، خدایت ، او را از همه اسباط برگزیده است ، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند." (تثنیه ۱۸: ۵).

خدا داود را از میان برادرانش ، پسران یسی ، انتخاب کرد تا روزی پادشاه قوم خدا باشد (اول سموئیل ۱۶: ۶-۱۴).

خداوند عیسی نیز رسولان را برای خدمت خاصی برگزید: "شما مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند..." (یوحنا ۱۵: ۱۶).

در زمان توبه پولس ، خداوند به حنانيا چنین گفت : "...برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امتهای و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد." (اعمال ۹: ۱۵). اگر چه پولس بعد توبه کرد، اما آگاهی یافته بود که مانند سایر انبیاء از رحم مادر "برگزیده شده بود": "اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضابدين داد که پسر خود را در من آشکار سازد..." (غلاطیان ۱: ۱۵-۱۶).

در اغلب موارد ما شاهد تحقق آنچه که پولس به کلیسای قرن تس نوشت هستیم : "بلکه خدا جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستی ها را تا هستی ها را باطل گرداند. تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند." (اول قرنتیان ۱: ۲۷-۲۹).

برای درک بهتر این مقوله لازم است آیات دیگری را نیز مد نظر داشته باشیم ، زیرا دعوت و برگزیدگی مربوط به دو گروه ایماندار است . برگزیدگان نیز دعوت می شوند ولی همه دعوت شدگان برگزیده نمی شوند. خداوند در مثال ضیافت عروسی در این باب می

گوید: "طلبیدگان بسیارند ولی برگزیدگان کم ." (متی ۲۲: ۱۴). در هردوره ای از کلیسا برگزیدگان خیل پیروزمندان را تشکیل می دهند. آنها بر طبق وعده هایی که خداوند به هفت کلیسا در مکاشفه ۲ و ۳ داده است ، صاحب ارث می شوند. دعوت شدگان نیز اگر چه هم چون برگزیدگان ، مسیح را به عنوان منجی خود می پذیرند ولی اجازه نمی دهند آنها را به جمیع راستی ها هدایت کند. و لذانی توانند

به هماهنگی کامل با کلام خدا برسند. البته اسامی آنها در کتاب حیات هست و در داوری واپسین به ملکوت خدا داخل خواهند شد (مکاشفه ۲۰: ۱۱-۱۵).

در مکاشفه ۱۴:۱۷ سخن از بره است که می جنگد و مغلوب می سازد. در کنار او از دسته پیروزمندان که به هدف متعالی دست یافته اند، سخن به میان آمده است. و از آن ها با سه عنوان "خوانده شده، برگزیده و امین" یاد شده است: "...زیرا که او رب الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و امینند." (مکاشفه ۱۴:۱۷) [در زبان اصلی چه در متی ۱۴:۲۲ و چه در مکاشفه ۱۷، واژه KAHTOS-OI به کار رفته است که در فارسی از معادلی چون طلبیدگان، خوانده شدگان و دعوت شدگان استفاده شده است - مترجم].

هم فدیة دهنده و هم خیل نوبرها "برگزیده" خدا خوانده می شوند: "اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امتهای صادر سازد." (اشعیا ۴۲:۱). "یهوه می گوید که شما و بنده من که او را برگزیده ام شهود من می باشید..." (اشعیا ۴۳:۱۰ و متی ۱۸:۱۲). خشنودی و مسرت خدا در وهله اول "برگزیده اعظم" را در برمی گیرد تا بدین طریق برگزیدگان دیگر را نیز دربر گیرد (متی ۱۷:۳، ۵:۱۷). بدین ترتیب بشارتی که در زمان تولد فدیة دهنده به ما داده شده بود محقق می شود: "خدا را در اعلیٰ علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد." (لوقا ۱۴:۲)، در میان انسانهای روی زمین همیشه هستند کسانی که رضامندی (خشنودی) خدا بواسطه فیض الهی بر آنها قرار گرفته است.

رابطه تنگاتنگی بین برگزیدگی و تقدیر ازلی است همانطوری که یک برگزیدگی باعث نجات می شود به همین ترتیب فرد از ازل برای نجات مقدر می شود. پسر که ۲۰۰۰ سال پیش به دنیا آمد، پیش از بنیاد عالم برگزیده شده بود و به همین خاطر از جلال خدا که پیش از بنیاد عالم است سخن می گوید: "و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم." (یوحنا ۵:۱۷). عبارت "پیش از بنیادعالم" اغلب در رابطه با "تاریخ نجات" بکار می رود. اصطلاح "پیش از بنیاد عالم" به آن چیزی مربوط می شود که در ابتدا بود، یعنی زمانی که لوگوس یا کلمه از پری اصلی الهی صادر شد و بنابراین در نزد (یکی) خدا، قرارگرفت (یوحنا ۱:۱). در آن زمان همه پسران و دختران خدا، مطابق با نقشه ابدی نجات خدا، در مسیح برگزیده شده بودند. همان جلالی که در زمان تبدیل هیات مسیح نمایان شد، جهت تبدیل فدیة شدگان نیز ظاهر خواهد شد تا شبیه خداوند شوند: "ای پدر می خواهم آنانی که به من داده ای با من باشند در جایی که من می باشم تا جلال مرا که به من داده ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی." (یوحنا ۱۷:۲۴).

همین مساله درباره فدیة شدگان نیز عنوان شده است ، به بیانی در کلام آمده است که آنها پیش از بنیاد عالم برگزیده شده اند: "چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی عیب باشیم . که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به بوساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود." (افسیان ۱: ۴-۵). خدای بی آغاز و انجام ، نقشه های خود را پیش از بنیاد عالم ریخته است و آنها را در حین گذر زمان تابدیت تکمیل می کند.

پطرس درباره بره بی عیب خدا چنین می گوید: "بلکه به خون گرانها چون خون بره بی عیب و بی داغ یعنی خون مسیح ، که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید." (اول پطرس ۱: ۱۹-۲۰). خدا ازپیش فدیة شدگان را در مسیح دید و به همین خاطر است که اسامی شان در دفتر حیات بره ذبح شده ضبط شده است: "و جمیع ساکنان جهان ، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است . او (ضد مسیح) را خواهند پرستید." (مکاشفه ۱۳: ۸).

در عهد عتیق ، خدا اسرائیل را به عنوان قوم خاص خود برگزیده بود: "زیرا تو برای یهوه ، خدایت ، قوم مقدس هستی ، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی ." (تثنیه ۱۴: ۲). پولس در عهد جدید با اشاره به اینکه کلیسا از امتها است ، می نویسد: "از لحاظ انجیل ، یهودیان دشمنان خدا هستند و این به نفع شما است ، اما از لحاظ انتخاب الهی بخاطر اجدادشان هنوز محبوبند." (ترجمه شریف - رومیان ۱۱: ۲۸). برگزیدگی و تقدیر ازلی انسانی را که شامل این برکات شده است ، به تقدیس الهی سوق می دهد، به همین ترتیب اسرائیل به دلخواه خود جدا نشد و تقدیس نگردید، بلکه به خواست خدا بود که این قوم جدا شد و به قوم خاص و برگزیده خدا مسمی گردید: "...زیرا که تمامی جهان ، از آن من است . و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود..." (خروج ۱۹: ۵-۶). پطرس رسول به ایمانداران عهد جدید چنین می نویسد: "لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید..." (اول پطرس ۲: ۹).

پولس در آیات زیر مساله برگزیدگی و تقدیر ازلی را به شکل کاملی بسط می دهد: "و می دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می دارند و بحسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کارمی باشند. زیرا آنانی را که از قبل شناخت ، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا اونخست زاده از برادران بسیار باشد. و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد." (رومیان ۸: ۲۸-۲۹). در واقع خدا درانسان چیزی ندید که جالب و مثبت باشد، لذا ابتکار نجات تنها مربوط به خدا بود. او انسانها را در مسیح دید و فدیة شدگان به مقام پسر ارتقاء یافتند، زیرا برای پذیرش آنها "بلی " و "آمین " گفت . شهادت کلام در این خصوص روشن است . خدا خاصان خود را از پیش شناخت و برای حیات ابدی معین کرد. او که بر همه چیز از پیش آگاه بود، می توانست آنها را از پیش تعیین

کند و برگزیند: "چون امتها این را شنیدند، شاد خاطر شده ، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند." (اعمال ۱۳: ۴۸).

برگزیدگی حالت اجباری ندارد. خدا خواست خود را به صورت آشکار بیان می کند ولی کسی را وادار نمی سازد که وارد آن شود. او قصد خویش را چنین بیان می کند: "که می خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند." (اول تیموتاوس ۲: ۴). ولی از آنجا که خدا بر همه چیز آگاهی دارد، از پیش می دانست چه کسانی پیغام نجات را قبول می کنند و چه افرادی رد می کنند. هر کس که به سوی خدا نمی آید، از او دور می ماند، هر کس که اجازه نمی دهد خدا نجاتش بدهد در هلاکت می ماند. به این شکل بود که خدا بنابر پیشدانی خود، کسانی را که قرار بود ایماندار شوند پیش از بنیاد عالم برگزید.

اغلب برداشت نادرستی از این سخن عهد عتیق که پولس نقل می کند، داریم: "زیرا به موسی می گوید: رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رافت خواهم نمود بر هر که رافت نمایم... بنابر این هر که را می خواهد رحم می کند و هر که را می خواهد سنگدل می سازد." (رومیان ۹: ۱۵ و ۱۸). تنها کسی که نزد او می آید و فیض می یابد از رحمت و محبت خدا برخوردار می شود. آیه ۱۶ به همین دسته از افراد مربوط می شود: "لا جرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است ، بلکه از خدای رحم کننده ." با این حال کسی که به نزد خدا نمی آید، به پروردگار اجازه نمی دهد که او را مشمول رحمت خود قرار دهد، کسی که به نزد خدا نمی آید و دل خود را سخت می سازد، خدا نیز به نوبت خود، دل چنین شخصی را کاملاً سخت می کند. این مساله بدین مفهوم نیست که خدا از مقاصد اصلی خود دست کشیده باشد، بلکه او همچنان بر کسانی که با ایمان به نزد او می آیند رحمت و فیض خود را قرار می دهد. آنچه که درباره غضب الهی و "ظروف غضب" که برای هلاکت مقدر شده آمده است ، مربوط به کسانی می شود که در بی ایمانی خود مانده و نمی خواهند با خدا کاری داشته باشند. غضب خدا بر چنین کسانی می ماند، اگرچه در مسیح از انسانها برداشته شده باشد. هستند افرادی که خواهان آن نیستند که قرضهای آنها بخشیده شود و طبیعت در محکومیت می مانند. غضب الهی بر هر کسی که به نزد مسیح نمی آید، می ماند زیرا چنین شخصی فدیة کامل را برای خود نمی پذیرد.

لوسیفر خود تصمیم گرفت با خدا مقابله کند، لذا اجازه نخواهد داد که او و پیروانش در نقشه خدا گنجانیده شوند. به همین ترتیب افرادی هستند که هرگز اجازه نخواهند داد که در نقشه ای که خدا برایشان معین کرده ، جای گیرند. خدا زمانی می تواند ببخشد و فیض خود را عطا کند که مردم حاضر باشند در ایمان به عمل کفاره ای تام که مسیح انجام داده است ، فدیة کامل الهی را به عنوان هدیه ای از جانب خدا، بپذیرند.

کلام چنین شهادت می دهد: "زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است ، ظاهر شده ."(تیتس ۱۱:۲). خداوند انسانها را دعوت می کند: "بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید." (متی ۲۸:۱۱). ولی همه به نزد عیسی نمی آیند و دعوت او را اجابت نمی کنند. حتی در شمار افراد به اصطلاح متدینی که کلام خدا را تفحص می کنند، کسانی هستند که اهداف جسمانی خود را دنبال می کنند و بدین ترتیب قادر نیستند وارد مشارکتی شخصی با خداوند و رهاننده خود شوند: "کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می دهد. و نمی خواهید نزد من آیید تا حیات یابید." (یوحنا ۵: ۳۸-۳۹).

مطالعات کتاب مقدسی و تحصیلات الهیاتی همیشه به درد نمی خورند مگر اینکه شخص به راستی به نزد خداوند آمده حیات جاوید بیابد. خداوند می گوید: "و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده ، ندا کرد و گفت : هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد." (یوحنا ۷: ۳۷). اغلب نمی آیند چون تشنه نیستند. عبارت : "... (خدا) هر که را می خواهد سنگدل می سازد" (رومان ۹: ۱۸) زمانی محقق می شود که انسان خدا را وادار کرده باشد، چنین کند، زیرا خدا نمی تواند بر خلاف اراده انسان عمل کند، زیرا خواست خدا این نیست که انسانی هلاک شود بلکه مدد یافته برهد. زیرا کار خدا رهایی است . زمانی که انسان آنچه را که خدا می خواهد، نمی خواهد، خدا آن چیزی را می خواهد که انسان می خواهد. خدا از ابتدا آزادی انتخاب به انسان داد.

خدا کسی را وادار به کاری نکرده و انسان را به صورت رباط یا عروسک نساخته است ، مردم اختیار داشتند میان زندگی و مرگ ، اطاعت و ناطاعتی ، راه خود را برگزینند.

انسانی که از خدا جدا شده است ، همچنان در حفظ استقلال خود از خدا سماجت می کند و این تا زمانی است که متوجه دعوت الهی خود شود و آن را بپذیرد. او همچنان و به صورتی بی امان می کوشد به اهداف خود دست یابد و از راههای خود کامل شود. این تا زمانی است که جزیی از نقشه کامل خدا شود. انسان دوست دارد مستقل شود و از کسی فرمان نبرد، انسانی که می کوشد از خدا مستقل شود، در گمراهی ای که خود انتخاب کرده ، گرفتار می شود. انسان با جدا شدن از خدا به زیر سلطه دشمن رفت . او در پی تلاش خود برای جدا شدن از خدا، مطیع و سرسپرده شیطان شد، لذا لازم و ضروری بود که از این اسارت و قید آزاد شود. منجی مافرستاده شد تا آزادی اسیران را اعلام کند (لوقا ۴: ۱۸).

آنچه که برای پدر ایمان یعنی ابراهیم رخ داد به عنوان الگویی برای ما قرار داده شد. و این برای همه کسانی که کلام خدا را گوش می دهند و بدان ایمان می آورند و عمل می کنند، رخ خواهد داد.

آنها از هر چه خدا عمل می کند پیروی می کنند و سفارشات او را به کار می بندند. در میان آنها هماهنگی کاملی بین کلام خدا، ایمان و اعمال دیده می شود. برگزیدگان ، خواست خود را با اراده خدا هماهنگ کرده اند و صادقانه چنین دعا می کنند: "ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود." (متی ۶: ۱۰). آنها خواست مستقلى ندارند، بلکه همان چیزی را می خواهند که خدا می خواهد. با توجه به این که برگزیدگان بواسطه تولد تازه جزئی از کلمه و نقشه الهی شده اند. ملاحظه می شود که آنها مانند پسر خدا، صورت تحقق یافته و جسم کلمه شده هستند. خدا این افراد را چنین تشویق می کند: "لهذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تادعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد." (دوم پطرس ۱: ۱۰).

همانطوری که می توان از چیزی که پطرس رسول شرح داد نتیجه گیری کرد، مسیح به عنوان سنگی برگزیده به ما معرفی می شود. این سنگ برای عده ای سنگ زاویه است ، در حالی که برای دسته ای دیگر، یک سنگ لغزش و یک صخره مصادم است . کسی که به نژاد برگزیده و آن کهانت ملوکانه تعلق داشته باشد، مسیح را به عنوان سنگ زاویه می شناسد. کسی که در او لغزش می خورد در ناطاعتی از کلام بسر می برد (اول پطرس ۲: ۳-۱۰).

تجربه روحانی به ما چنین می آموزد که هر کس باید در جایی که خدا برای او معین کرده ، قرار بگیرد و به آنچه که خدا برای وی مقدر کرده ایمان داشته باشد؛ کسی که به تقدیر ازلی ایمان نداشته باشد نمی تواند از ازل مقدر شده باشد. همین مساله درباره توبه و تازه شدگی ، تولد تازه و هر تجربه ای که انسان می تواند با خدا داشته باشد، صدق می کند. هر انسان همان چیزی را تجربه می کند که بدان اعتقاد داشته باشد: "اما ای برادران و ای عزیزان خداوند، می باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی ." (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۳).

"چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، بر حسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، برای انتظام کمال زمان ها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است ، در مسیح جمع کند، یعنی در او. که ما نیز دروی میراث او شده ایم ، چنانکه پیش معین گشتیم بر حسب قصد او. که همه چیزها را موافق رای اراده خود می کند." (افسیان ۱: ۹-۱۱).

فصل بیست و ششم

یک روز خدا - هزار سال

هدف از این فصل تشریح تقسیم بندی نقشه خدا برای زمان است که برای نسل بشر معین شده است . درمزمور ۴: ۹۰ چنین آمده است : "زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب ". درعهد جدید پطرس همان مساله را تشریح می کند: "لکن ای حبیبان ، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز." (دوم

پطرس ۸:۳). وقتی که در کتاب مقدس از ایام آخر صحبت می شود، ما باید به این مساله توجه داشته باشیم که آیا اصطلاح "ایام آخر" مفهوم نبوتی دارد یا درباره آخرین نسل به کار رفته است .

خدا دنیا را در مدت شش روز آفرید و در روز هفتم استراحت کرد. وقتی که ما با دقت شرح داستان آفرینش را می خوانیم ، با این عبارت مواجه می شویم : "و در روز هفتم ، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت ." (پیدایش ۲:۲). همانطوری که در ادامه ملاحظه خواهیم کرد، این مساله برای روند هفت هزار سال بشریت اهمیت فراوان دارد. عدد ۷، عدد اتمام کار خدا است . روز هشتم ، به بیان دیگر روز اول یک عصر نوین است .

گاه شمار کتاب مقدسی را می توان به چندین دوره تقسیم بندی کرد یعنی دو هزار سال (دو روز برای خدا) از آدم تا ابراهیم سپری شد، دو هزار سال بعدی از ابراهیم تا به مسیح سپری شد و هم اکنون به پایان دوره دیگری از دو هزار سال نزدیک می شویم . روز هفتم روز استراحت خداوند یا به عبارتی زمان برقراری حکومت هزارساله است . انبیاء و رسولان از "روز خداوند" فراوان گفته و نوشته اند. یوحنا رسول واقعه ای را که برای او در جزیره پطموس رخ داد، تشریح می کند: "در روز خداوند در روح شدم ... (مکاشفه ۱:۱۰). این روز واپسین باجنگ معروف به هارمگدون شروع و با تهاجمی که جوج و ماجوج پس از سلطنت هزار ساله ، به راه می اندازند، یعنی از زمانی که شیطان آزاد شده و امتها را دوباره فریب می دهد، به انجام می رسد (مکاشفه ۲۰: ۷-۱۰). در فاصله این دو جنگ ، حکومت صلح در مدت هزار سال برقرار خواهد بود. در آن زمان : "...گرج با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پرواری با هم ... و گاو با خرس خواهد چرید..." (اشعیا ۱۱: ۶-۷). "و او امتها را داوری خواهد نمود و قوم های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست و امتی برامتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ رانخواهند آموخت ." (اشعیا ۲: ۴ و میکاه ۴: ۳). "و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قوم ها بر پا خواهد شد و امت ها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره های دریا باقی مانده باشند باز آورد." (اشعیا ۱۱: ۱۰-۱۱).

از دیدگاه نبوتی ، از زمان برقراری عهد جدید ما در دو روز آخر هستیم ، یا به بیان دیگر در "زمان آخر" بسر می بریم : "که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید." (اول پطرس ۱: ۲۰). این دوره روبه اتمام است و به سر انجام خود نزدیک می شود. با توجه به اینکه با دو نوع سال سر و کار داریم (سال کتاب مقدس ۳۶۰ روز است و سال خورشیدی ۳۶۵ روز) نمی توان به راحتی سال ها را شمارش کرد و خدا را شکر به خاطر این مساله . با این وجود ما به طور کلی نشانه هایی داریم تا متوجه شویم که در چه

زمانی به سر می بریم ، ما با ملاحظه حوادث ، یعنی نشانه های زمان ، می توانیم دریابیم که در پایان زمان آخر هستیم . تاریخ بشریت آستن تحولات شگرفی است . آنچه که خدا در نقشه خود مقدر کرده در حال تحقق است و ما به پایان راه نزدیک شده ایم .

در روز پنطیکاست ، زمانی که افاضه روح القدس تحقق می یابد، پطرس دو روز نبوتی را مد نظر داشت . او بر همین اساس رویداد افاضه روح القدس در پنطیکاست را با یوئیل ۳ مرتبط می کند: "بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت که خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهیم ریخت ..."(یوئیل ۳: ۴-۵ و اعمال ۲: ۱۶-۱۷). پطرس در موعظه خود توضیح می دهد که روز خداوند در پایان این روزهای آخر، یعنی پس از سپری شدن دو هزار سال تاریخ نجات ، رخ خواهد داد، زیرا روز خدا را "عظیم و مهیب " توصیف می کند.

برخی حوادث ، پس از این دوره دو هزار ساله به وقوع خواهند پیوست و برخی دیگر در آغاز روز هفتم یعنی در روز خداوند. در هیچ بخش کتاب از سبت یا یکشنبه به عنوان "روز خداوند" یاد نشده است . این روزتها برای فدیة شدگان با شکوه و زیبا خواهد بود (فیلیپیان ۱: ۶و ۲: ۱۶)، در عوض ، این روز برای بی دینان هراسناک و مهیب خواهد بود (اشعیا ۱۳: ۶-۱۷). همانطوری که خدا پس از اتمام کار آفرینش ، در روز هفتم استراحت کرد، به همین ترتیب او با کمال یافتن (کامل شدن) روند فدیة ، استراحت خواهد کرد. اصطلاحات گوناگونی برای توصیف دوره فیض در کتاب مقدس استفاده شده اند. این اصطلاحات عبارتند از "روز نجات " و "زمان مقبول " (اشعیا ۴۹: ۸، دوم قرنطیان ۲: ۶) و "سال پسندیده خداوند" (اشعیا ۶۱: ۲ و لوقا ۴: ۱۹). زمانی که سخن از سال پسندیده خداوند می شود، عباراتی چون "روز نواختن کرانها" یا "روز یوبیل " به ذهن می رسند. در عهد عتیق این مناسبت پس از هفت ، هفت سال یعنی در سال پنجاهم روی می داد. در این ایام همه کسانی که زیر بار قرضها بودند، یا به عنوان برده خود را فروخته بودند یا املاک خود را از دست داده بودند، می توانستند اموال خود را پس بگیرند (لاویان ۲۵). در روز بزرگ کفاره در سال یوبیل ، کرناها به صدا در می آمدند و همه کسانی که زیر بار قرض بودند، آزاد می شدند. به همین ترتیب ، پس از "روز آشتی خدا" بابشریت ، کرناى انجیل به صدا در آمده است و هر کس گوش کند و ایمان بیاورد، آزاد خواهد شد. این مساله درباره انسان ، در هر موقعیت زمانی و مکانی که باشد صدق می کند. دوره فیض همان سال الهی نواختن کرناهاست که خداوند ما از آن به عنوان سال پسندیده یاد کرد.

در این دوره ، هر کس به پیغام خدا ایمان بیاورد و فدیة کامل و تام را بپذیرد، حق دارد، آزاد شود. خداوند مادر زمان ظهور خود چنین ندا در داد: "آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد." (لوقا ۴: ۲۱)، این "امروز" همان روزی است که خدا به ما هدیه کرد (عبرانیان ۴: ۷).

پطرس درباره دو روز آخر، یعنی دوره دو هزار سال، می گوید: "و جمیع انبیاء نیز از سموئیل و آنانی که بعد از اوتکلم کردند از این ایام اخبار نمودند." (اعمال ۳: ۲۴). ما در شگفتیم چطور مردان خدا در عهد جدید از طریق مکاشفه و با دقت خاصی نقشه های نجات خدا را شرح می دهند: "چنانکه ایشان را ملامت کرده، می گوید: خداوند می گوید اینک ایامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهیم نمود." (عبرانیان ۸: ۸). خدا این عهد را در مسیح در جلبتا بست و به اسرائیل چنین وعده می دهد: "و خداوند می گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهیم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهیم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهیم داشت و ایشان را خدا خواهیم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود." (عبرانیان ۸: ۱۰).

درباره دوره عهد عتیق که در زبان نبوتی "روز" نیز نامیده می شود، چنین می خوانیم: "خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بوساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلم شد..." (عبرانیان ۱: ۱-۲). پایان روزهای پدران به آغاز روزهایی منتهی شد که در آنها خدا در مسیح، سخن گفت و پاسخ مشکلات ما را داد. به عبارتی سخن از روزهایی است که دو هزار سال برای کلیسا طول می کشد و در این برهه سرانجام می یابد. پس از این، زمان تحقق وعده های خدا برای اسرائیل فرا می رسد این رخداد بزرگ، مصادف با آغاز روز هفتم و درست پیش از آغاز حکومت هزار ساله، اتفاق خواهد افتاد. در این باره هوشع نبی چنین به ما می گوید: "بیایید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ او زده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود. بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود." (هوشع ۶: ۱-۲). از زمان ویران شدن هیکل اورشلیم به دست لشکریان رومی تحت فرماندهی تیتوس در سال ۷۰، اسرائیل در میان همه ملل پراکنده شد. موسی این واقعه را از پیش اخبار کرده بود. او نه تنها آوارگی یهودیان را نبوت کرده بود بلکه جلوتر رفته و بازگشت آنها به سرزمین موعود را نیز نبوت کرده بود (تثنیه ۴: ۲۷-۳۰). خداوند از زبان ارمیای نبی به ما چنین می گوید: "ای امت ها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعید اخبار نمایید و بگویید آنکه اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبان گله خود را (نگاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود... آنگاه باکره ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را ازالمی که کشیده اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید." (ارمیا ۳۱: ۱۰-۱۳). در حزقیال بابهای ۳۶ و ۳۷ مسائل زیادی در این خصوص برای ما عنوان شده است: "و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من بنی اسرائیل را از میان امت هایی که به آنها رفته اند گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد." (حزقیال ۳۷: ۲۱). در باب ۳۸ زمان وقوع این اتفاقات به صورت دقیقتری عنوان شده است: "بعد از روزهای بسیار... در ایام بازپسین ..." (حزقیال ۳۸: ۸ و ۱۶).

در متن هوشع که بالاتر خواندیم ، آمده است که این واقعه پس از دو روز یعنی دوهزار سال روی خواهد داد.و تصریح شده است که در روز سوم خداوند به داد اسرائیل خواهد رسید و اسرائیل از خدا حیات دریافت خواهد کرد. امید به ظهور مسیح همچنان در میان ایمانداران یهودی زنده است . اغلب دعایی که بر دیوار ندبه ایراد می شود با درخواست برای ظهور مسیح و بازسازی هیكل خاتمه می پذیرد. در کتاب هوشع باز چنین آمده است : "پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نماییم . طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می کند خواهد آمد." (هوشع ۳:۶).

احیای دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به یک معجزه الهی می ماند. از دیدگاه تاریخ نجات ، خدا به اسرائیل مانند یک مجموعه در سرزمینش می نگرد، در حالی که از ایمانداران اقوام و زبانهای دیگر دعوت فردی به عمل می آورد. او از ایمانداران می خواهد از تشویش و بی نظمی حاکم بر جهان خارج شوند. پولس درباره کامل شدن کلیسای امتهای و رهایی اسرائیل چنین می نویسد: "زیرا ای برادران نمی خواهم شما از این سر بی خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امتهای در نیاید، سختدلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است . و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت ، چنانکه مکتوب است ... "(رومیان ۱۱: ۲۵-۲۶). یعقوب در نخستین شورای بزرگ کلیسا در اورشلیم این مساله را چنین عنوان می کند: "شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امتهای را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است که بعد از این رجوع نموده ، خیمه داود را که افتاده است باز بنا می کنم و خرابیهای آن را باز بنا می کنم و آن را بر پا خواهم کرد." (اعمال ۱۵: ۱۴-۱۶). عاموس نبی با این عبارت ، آینده اسرائیل را به تصویر می کشد: "در آن روز خیمه داود را که افتاده است بر پا خواهم نمود..." (عاموس ۹: ۱۱). صفنیای نبی درباره قوم اسرائیل چنین نوشت : "در آن روز از همه اعمال که به من عصیان ورزیده ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسرورند، از میانت دور خواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود." (صفنیا ۳: ۱۱). "و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قوم ها سنگی گران بار خواهم ساخت ...و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امت هایی که به ضد اورشلیم می آیند، خواهم نمود. و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده اند خواهند نگریست ..." (زکریا ۱۲: ۳ و ۱۰-۹).

بازگشت قوم اسرائیل به وطنش ، به این اعتقاد که ما هم اکنون در پایان عصر فیض به سر می بریم قطعیت می بخشد، به بیان دیگر خداوند به زودی خویشان را به یهودیان مکشوف خواهد کرد. ولی پیش از آغاز روزهفتم لازم است خدا عمل خود را در کلیسا به سر انجام برساند. این "قول خداوند" است : "اینک من ایلیای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم

فرستاد." (ملاکی ۵:۴). آیا امکان ندارد این وعده عملی شده باشد اما روحانیت کلیسایی از آن غافل شده باشد؟ که البته چنین اتفاقی در آغاز زمان فیض نیز رخ داده بود.

یوحنا تعمید دهنده بدین خاطر ایلیا خوانده شد که بواسطه او بخش نخست آیه ۶ ملاکی باب ۴ محقق شد یعنی: "و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را بطرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد." (لوقا ۱:۱۷). ولی واقعیت آن است که دو هزار سال سپری شده است، بدون آنکه روز خداوند فرا برسد. طبق نبوت ملاکی ۱:۳، یوحنا تعمید دهنده، همان رسولی بود که راه خداوند را آماده کرد (متی ۱۱:۱۰ و مرقس ۱: ۱-۳).

از یوحنا تعمید دهنده چنین پرسیده شد: "آیا ایلیا هستی؟" او در پاسخ گفت "نیستم" (یوحنا ۱:۲۰). پیش از انقضای روز فیض و آغاز روز داوری و غضب الهی، خدا چنین مقرر فرمود که مردی با ماموریتی شبیه ایلیا ظهور کند. وظیفه این مرد این بود که دل فرزندان خدا را به قلب و ایمان پدران عصر رسولان برگرداند (ملاکی ۴:۶). همانطوری که ایلیا قوم اسرائیل را به کوه کرمل فرا خواند و مذب خداوند را تعمیر کرد و موافق با دوازده قبیله بنی اسرائیل دوازده سنگ برداشت و با آن دوازده سنگ قربانگاهی بنا کرد، تا خدای آسمان به دعای او پاسخ بگوید و قوم خود را در جهت تصمیمی درست سوق دهد، به همین ترتیب ایلیای عصر ما آموزه دوازده رسول را دوباره بر قرار کرد تا خدای زنده کلام خود را تایید کرده و قوت خود را در کلیسای خویش ظاهر کند. این مرد نمی تواند نماینده یک فرقه خاص باشد، بلکه باید از جانب خدا با پیغامی الهی برای قوم خدا فرستاده شده باشد.

مسیح در متی ۱۱:۱۷ این خدمت را که مربوط به آینده می شد مورد تاکید قرار داد: "او در جواب گفت: البته الیاس می آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود." دکتر اسکافیلد Scofield در زیرنویس متی ۱۱:۱۷ مانند بقیه کارشناسان کتاب مقدس این مطلب را تایید می کند. او در این باره چنین می نویسد: "مسیح این نبوت دقیق ولی انجام نیافته ملاکی ۵:۴-۶ را مورد تایید قرار می دهد: "البته ایلیا می آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد کرد" در این قسمت نیز، تفاوتی در میان نبوتی که در خدمت یوحنا تعمید دهنده محقق شد و نبوتی که باید از طریق ایلیا تمام شود، هست ولی یوحنا تعمید دهنده آمد و خدمتی ارائه داد که کاملاً با روح و قوت خدمت آینده ایلیا (لوقا ۱:۱۷) هماهنگ بود. لذا از نظر مجازی می شد گفت که الحال ایلیا آمده است (متی ۱۲:۱۷).

پیش‌تاز ظهور نخستین مسیح با روح و قوت ایلیا آمد. و آن مرد خدا که پیش‌تاز ظهور دوم مسیح است باید تمام چیزها را اصلاح و مرتب کند تا همه چیز مطابق کتاب مقدس و نمونه کلیسای اولیه باشد. کلام تصریح می کند که این واقعه پیش از بازگشت عیسی مسیح انجام می شود، زیرا درباره او چنین آمده است: "که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود." (اعمال ۳:۲۱).

پولس در رساله خود به تسالونیکیان درباره روز خداوند چنین نوشت: "زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می آید." (اول تسالونیکیان ۵:۲). این بدین مفهوم است که اخطار خاصی نخواهد بود بلکه روز خداوند بطور غیر منتظره حادث خواهد شد. پولس درباره این روز باز چنین می گوید: "زیرا هنگامی که می گویند سلامتی و امان است [صلح و امنیت - مترجم]، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون دردزه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد." (اول تسالونیکیان ۵:۳).

در هیچ دوره ای از تاریخ تا به این حد به مساله برقراری "صلح" و "امنیت" توجه نشده بود. به همین خاطر سیاست مداران می کوشند صلح و امنیت را برای مردمان رنج دیده به ارمغان بیاورند. ولی دقیق در زمانی که شعارهای "صلح" و "امنیت" مورد تاکید قرار می گیرند، که هم اکنون در این زمان زیست می کنیم، روز خداوند رخ خواهد داد. از غرب تا شرق اروپا مرتب سخن از نابود کردن جنگ افزارها و برقراری صلح فراگیر و جهانگیراست. کارشناسان کتاب مقدس و کسانی که با کلام مانوسند می دانند که این روز ناگهان، یعنی بدون مقدمه حادث خواهد شد. آنها با مطالعه "علائم زمانها"، می توانند دریابند که دنیا به چه مرحله ای رسیده است:

"لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید." (اول تسالونیکیان ۵:۴).

پولس رسول ضمن پرداختن به موضوع بازگشت خداوند عیسی مسیح و جمع شدن ما با او، از ایمانداران می خواهد که اضطراب را از خود دور کنند: "...روز خداوند رسیده است." [در ترجمه های جدید و معتبر به جای روز مسیح از روز خداوند استفاده شده است - مترجم]

[دوم تسالونیکیان ۲:۲]. در این باب و در سایر بخشهای کتاب مقدس، نشانه های روحانی و معنوی این دوره اخیر برای ما تشریح شده اند: "چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که بر حسب شهوات بی دینی خود رفتار خواهند کرد." (یهودا ۱۸). ما تقریباً با همین عبارت در دوم پطرس ۳:۳ نیز مواجه می شویم: "و نخست این را می دانید که در ایام آخر مستهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده". در آیه بعدی، رسول نشانه بارز این مسخره کنندگان را که اگر چه به مسائل مختلف نمی خندند ولی وعده رجعت مسیح را به باد مسخره می گیرند و می گویند: "کجاست وعده آمدن او؟" تشریح می کند.

وضعیت کلی "ایام آخر" یعنی زمان انقضای عالم، در دوم تیموتاوس ۳: ۱-۹ چنین تشریح شده است: "اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد، زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طماع و لاف زن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند..."

خداوند با گفتن این سخنان از اوضاع معنوی و اخلاقی بشریت در روزهای واپسین از پیش خبر داد. خداوند عیسی تاکید کرد که وضعیت حاکم بر روزگار نوح و زمان سدوم و عموره، در زمین تکرار خواهد شد (لوقا ۱۷). در زمان نوح، دو نسل شیث و قائن با هم در آمیختند

و خدا با دیدن این وضعیت بر آن شد که بشریت را نابود کند (پیدایش ۶). ما در این عصر با بزرگترین اختلاطهای مذهبی تاریخ مواجه می شویم .

دوم تیموتاوس ۴: ۱-۵ ما را از تعلیم انحرافی یعنی تعالیمی که با کلام حق تطابق ندارند، بر حذر می دارد: "...زیرا ایامی می آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد... و گوش های خود را از راستی برگردانیده ، به سوی افسانه ها خواهند گرایید..." در اول تیموتاوس ۴: ۱-۳ این رسول نیست بلکه روح خدا است که ما را از تحولات روحانی زمان اخبار می کند: "و لیکن روح صریح می گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته ، به ارواح مضل و تعلیم شیاطین اصغا خواهند نمود... که از مزاجت منع می کنند (از طریق اجباری کردن تجرد) و حکم می نمایند به احتراز از خوراک هایی که خدا آفرید (به عنوان مثال جمعه گوشت نخورند) برای مومنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند." (اول تیموتاوس ۴: ۱-۳).

به عبارتی ، برخی از مسائلی که از دید انسان باید برای آنها ریاضت کشید از دید کلام آموزه دیوها هستند.

پطرس رسول نیز درباره روز خداوند نوشت: "لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده ، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد." (دوم پطرس ۳: ۱۰)، او در جایی دیگر اصطلاح "روز خدا" را در رابطه با همین روز به کار برده است .

کتاب دانیال نبی ، اشارات فراوانی درباره زمان آخر دارد. ما در باب ۲: ۲۸ چنین می خوانیم: "لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نبوکدنصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است ... "در باب ۸ آیات ۱۷ و ۱۹ و ۲۶ به دانیال نبی چنین گفته شده است: "...ای پسر انسان بدانکه این رویا برای زمان آخر می باشد... و گفت : اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد... پس رویایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رویا را بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد." در باب آخر کلمات مشابه ای به دانیال نقل می شوند: "اما تو ای دانیال کلام رامخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن ... ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است ." (دانیال ۱۲: ۴ و ۹).

واقعیت آن است که تا این اواخر، امکان طبقه بندی و قسمت بندی جنبه نبوتی تاریخ وجود نداشت ، ولی تحولات سیاسی اخیر اروپا این امکان را فراهم آورد که خطمشی کتاب مقدسی از تاریخ بدست آید. در حال حاضر اروپا به سمت اتحاد سیاسی و مذهبی بیشتر سوق داده می شود و به بیان دیگر می توان گفت که ما شاهد روند بازسازی و احیای امپراطوری روم هستیم . روند فوق با معاهده روم در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ آغاز شده است .

جریانی که اروپای مرکزی دست خوش آن است ، بازگشت ناپذیر است و جهان نیز وارد مرحله خاصی از تاریخ خود شده است . با توجه به این اوصاف می توان گفت که بازگشت مسیح نزدیک است . پس از این رخداد مهم ، روز خداوند حادث خواهد شد. نه تنها زمان نزدیک است بلکه هم اکنون اثرات آن را مشاهده می کنیم . امروزه ، ما نیاز نداریم نبوت کتاب مقدس را تفسیر کنیم ، زیرا خود شاهد تحقق آن هستیم . زمان فیض به سرانجام خویش نزدیک شده و اینک شمارش معکوس آغاز گردیده است . و عصری از اعصار تاریخ سرانجام می یابد و دیگری می آغازد. پس از روز هفتم ، یعنی آخرین هزاره ، زمان در ابدیت حل خواهد شد.

فصل بیست و هفتم

امپراطوری روم و اهمیت آن در زمان آخر

ارتباط جدایی ناپذیری بین امپراطوری روم و کلیسای روم وجود دارد. در زمان کنستانتین سخن از کلیسای امپراطوری بود و سپس صحبت از کلیسای مردمی شد، و پس از فرآیندی این کلیسا به کلیسای حکومتی مبدل گردید. تحولات مذهبی در شکل گیری نوع حکومت تاثیرگذار شد، به گونه ای که نهاد مذهبی به یک نهاد حکومتی مبدل شد، که به حکومت کهناتی معروف گردید، و این حکومت کهناتی یا پاپی چندین سده به طول انجامید. هیچ کلیسای دیگری ، از کلیسای شرق گرفته تا کلیسای انگلیکان بین المللی ، به عنوان نهاد مذهبی حکومت را به دست نگرفت . در حال حاضر کلیسای روم رسم یک کشور مستقل در داخل یک کشور دیگر است (مکاشفه ۱۱:۱۷). و هم چنین می توان گفت که این کشور با نفوذترین کشور جهان به شمار می آید. واتیکان با بیش از صد کشور ارتباط دیپلماتیک دارد و در آنها سفارت دایر کرده است . به چه علتی هیچ کلیسای مردمی و ملی دیگر روابط بین المللی ندارد؟ چرا تنها کلیسای روم چنین حقی دارد؟ پاسخ این پرسشها از این قرار است که کلیسای روم یک حکومت است که در همه کشورها به کسانی که به آن تعلق دارند فرمان می دهد [واژه آلمانی *stadt* و انگلیسی *state* و فرانسوی *stat* معادل دقیق فارسی ندارد - مترجم].

واقعیت آن است که این کلیسا، همان کلیسای اولیه ای نیست که مسیح به حیات فرا خواند.

هر گاه پاپ از کشوری دیدن می کند، از او به عنوان رئیس یک کشور استقبال می کنند. آیا زمانی که مسیح از ملکوت خدا سخن گفت ، منظورش همان "امپراطوری روم" بود که پاپها بر دنیا مسلط کرده اند؟ آیا این قدرت جهانی ، اقتصادی ، سیاسی و مذهبی می تواند همان کلیسای مسیح باشد؟ آیا خواست خدا این بود که این کلیسایه چنین غول دنیایی ای تبدیل شود؟ آیا زمانی که عیسی مسیح نجات را در جلجتا محقق کرد، هدفش همین بود؟

برای درک تحولات تاریخی در زمینه قدرتهای مذهبی و دنیایی ، باید به نکاتی چند توجه کرد. دانیال نبی در رویایی دید که قرار است چهار امپراطوری تا آخر تمدن فعلی به وجود آیند. آخرین امپراطوری بزرگ عبارت است از امپراطوری روم (دانیال ۲ و ۷). این نبوت به

ترتیب در تاریخ بوقوع پیوست. امپراطوری بابل از ۶۰۶ تا ۵۳۸ قبل از میلاد به طول انجامید، امپراطوری مادها و پارسها از ۵۳۸ تا ۳۳۰ قبل از میلاد، امپراطوری یونانی از ۳۳۰ تا ۳۰ قبل از میلاد و امپراطوری روم قدرت را از سال ۳۰ قبل از میلاد در دست گرفت و قرار است که این امپراطوری تا آخر این دوره دوام آورد. نمادهای این چهار امپراطوری در دانیال ۷ عبارتند از چهار حیوان. در زبان نبوتی کتاب مقدس، یک حیوان همیشه نماد یک قدرت و یک حکمران است (دانیال ۷: ۱۷-۲۳).

ضروری است بدانیم که قدرتهای مستبد چطور قدرت خود را اعمال کردند. جریان از یک مرد معروف به نام نبوکدنصر شروع شد. وی که تحت تاثیر چند نفر متعصب دچار خود بزرگ بینی شده بود، دستور داد هر که خدایی غیر از خدایان بابلی بپرستد به اعدام محکوم شود. چه کسی داستان آن سه مرد را که تنها به دلیل عبادت خدای واقعی به تنور آتش افکنده شدند از یاد برده است؟ دانیال نیز با اتهامی مشابه به چاه شیران افکنده شد. اما در پایان دوره بابلی ها، ناگهان دستی بر دیوار شروع به نوشتن کرد. واژه های نوشته شده بر روی دیوار از این قرار بود: "منا، منا، ثقیل و فرسین". بدین ترتیب حکمران بابل دریافت که سلطنتش به رغم امنیتی که حس می کرد، وزن شده و شمارش معکوس آغاز گردیده است. در پایان این نسل نیز چنین خواهد بود.

در طول دو هزاره اخیر، این امپراطوری روم بود که حکمرانی کرد. در ابتدا این قدرت مشرک بیشتر جنبه pagano politic داشت، سپس طی روندی به عنصری به اصطلاح مسیحی به آن اضافه شد، به عبارتی جنبه pagano politic christian به خود گرفت. همه حکمرانان این امپراطوری، چه امپراطورها و چه پاپ ها در پی آن بودند که قلمرو خود را گسترش دهند و از آن دفاع کنند و در صورت لزوم امپراطوری خود را بازسازی نمایند که برای نیل به این هدف به هر وسیله ای متوسل شدند. همه امپراطوری های دیگر از جمله امپراطوری بریتانیای کبیر، سقوط کرده و مجبور شدند خود را با تحولات جهانی همگام سازند. اینک امپراطوری شوروی و بلوک شرقی نیز در شرف فروپاشی است. این اتفاقات باید رخ دهند تا یگانه امپراطوری عالم گیر (امپراطوری روم) بتواند حاکم شود. در این امپراطوری رومی از سده چهارم به بعد، ایمان تثلیثی کلیسای کاتولیک رومی به عنوان یگانه ایمان معتبر اعلام شد. امپراطوری ها، پاپ ها، امیران و همه افراد با نفوذ برای نیل به این هدف تبیین شده، بسیج شدند. هر کس به خدای راستین متمسک می شد از یهودیان گرفته تا سایر افرادی که اعتراfi غیر از اعتراfi پذیرفته شده داشتند، بی رحمانه مورد آزار و شکنجه قرار می گرفت، به عبارتی هدف وسیله را توجیه می کرد. جنگهای صلیبی و جنگهای مقدس زیادی رخ دادند که هدف آنها تحقق خواسته های این به اصطلاح کلیسای مقدس و عادل بود.

شاید امروزه برای ما تصور این حوادث و اعمال کمی مشکل باشد اما کسی که فرصت بیابد و به وسائل شکنجه ای که به هنگام تفتیش عقاید مقدس بکار می رفت نگاهی بیاندازد، مریض احوال و مشوش از اتاق بیرون خواهد رفت. عدم تسامح و فاناتیسم مذهبی

کور به نفعی مرگبار مبدل شد و از حد گذشت . دسته ای از نویسندگان کوشیدند به گونه ای هر چند ناکافی ذهن مردم را نسبت به این گذشته وحشتناک روشن کنند، ولی واقعیت تلخ از این قرار است : همه این وحشی گری ها به خاطر این حکم شوم که بر اساس آن تنها ایمان کاتولیکی رومی قابل قبول بود، مشروعیت یافتند.

پاپ ها و امپراطوری ها قدرت را با یکدیگر تقسیم می کردند، که امروزه به این نوع حکومت "power-sharing" یا "Joint-venture" می گویند. آنها با خشونت تمام فرمان می راندند. ولی واقعیت آن است که این به اصطلاح "امپراطوری مقدس رومی" هیچ گونه قداستی نداشت ، و دلیل آن این است که قداست منحصر به ملکوت خدا است . عنوان مقدس به خاطر نادانی مردم بدان اطلاق گردید. در هیچ مرحله ای از تاریخ عهد جدید یک رسول یا یک مرد خدا به سیاست آلوده نشد و حکومت را به دست نگرفت . خادمان راستین خدا همواره به ملکوت موعظه کرده و سیاست را به سیاسیون واگذارده اند.

امپراطوری روم ، که یک قدرت سیاسی ، اقتصادی و مذهبی است دوباره در جلوی چشمان ما قدرت می گیرد و به توسعه طلبی در قلمرو خود ادامه می دهد. تحقق یکپارچگی اروپا همواره از آرزوهای پاپ ها بود و هم اکنون مشاهده می شود که اتحادیه اروپا نقش عمده ای در تحقق نبوتهای زمان آخر ایفا می کند.

کشورهای متعلق به امپراطوری روم دارای هر سبک حکومتی ای که باشند، دیکتاتوری یا دموکراتیک ، زمانی می آیند و زمانی نیز برچیده می شوند، در حالی که این کلیسای امپراطوری ، توانست بیشتر از همه دوام بیاورد و مانند فولاد پابر جابماند.

واتیکان می داند چطور از هر سیستم حکومتی جهت نیل به هدف خود استفاده کند! واتیکان پیش از آنکه تسلط خود را بر جهان تحمیل کند، سایر گروه های مذهبی را خواهد پذیرفت تا به عنوان رهبر و حامی همگان مطرح باشد. امروزه عصر تکفیر و لعن و نفرین به سر رسیده است ، و واتیکان آغوش خود را بر همگان باز می کند. جالب آن است که پاپ در یک هفته واحد، یک سیاستمدار اسرائیل و یک رهبر ساف را به ترتیب ، به حضور می پذیرد. رهبران سیاسی و مذهبی جهان ، صرف نظر از جهان نگری و ایدئولوژی خود، به نزد پاپ می روند. همگان دریافته اند که بدون زیارت پاپ ، نمی توانند چنان که شایسته است مورد قبول جهانیان و حتی هم

وطنانشان قرار بگیرند. جرج بوش (پدر) به یقین پند مشاوران خود را به کار بست زمانی که در سفر خود به اروپا در سال ۱۹۸۹، نخست به واتیکان رفت تا به پاپ ادای احترام کرده باشد. میخائیل گورباچف ، رهبر شوروی نیز چنین کرد. در آنجا بود که تصمیم درباره یکپارچگی آلمان اتخاذ شد. هلموت کهل صدر اعظم (پیشین) آلمان ، پس از شروع روند یکپارچگی در نوامبر ۱۹۸۹، طی پیغامی در شهر برلین از پاپ به خاطر تلاشهایش در این خصوص تشکر کرد. به عبارتی جهت گیری سیاست های جهانی در واتیکان اتخاذ می شوند.

همانطوری که در نبوت های کتاب مقدس آمده است : پس از جنگهایی که قرار است رخ دهند، دشمنان تاریخی از در دوستی در خواهند آمد و صلحی ظاهری اعلام خواهد شد، تا این نوشته کلام محقق شود: "زیراهنگامی که می گویند سلامتی و امان است ، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت ، چون درد زه زن حامله راو هرگز رستگار نخواهند شد." (اول تسالونیکیان ۵:۳). سرتاسر اروپا دست خوش تحولات شگرفی است . چه درشرق و چه در غرب ، انسانهایی برمی خیزند که شعار صلح را به سینه می زنند (سر می دهند) و شعارهایی چون "شمشیرها را به گاو آهن تبدیل کنیم " و "صلح بدون صدای اسلحه " به گوش می رسند. در این اواخر پیشرفتهایی در روند مذاکرات مربوط به خلع سلاح حاصل شده است . با این وجود هیچ سیاستمداری ، این صلح را اعلام نخواهد کرد مگر ضد مسیح ، که در آن موقع در راس امور قرار خواهد گرفت . او خود را به عنوان بر قرار کننده صلح و میانجیگر معرفی خواهد کرد. ولی حقیقت این است که صلح واقعی و پایدار را مسیح خواهد آورد، زیرا او "رئیس سلامتی " راستین است .

درباره ایام آخر، کشیش مارکمان Markmann نبوت یک رایی روسی را نقل می کند: "VladimirSoloviev ولادیمیر سولویف ، رایی روسی ، پیش از مرگ خود در سال ۱۹۰۰ مقاله ای کوتاه درباره ضدمسیح نوشته است . او در این مقاله کوتاه و معروف این سخنان را در دهان "مرد آینده " در جلوی کنگره جهانی مردمان می گذارد: ای مردمان کره خاکی ، سلامتی خود را به شما می دهم . و با این عبارات سخن خود را به انجام می رساند: مردمان زمین وعده ها محقق شده اند. سلامتی و صلح تا ابد تضمین شده است ... زیرا قدرتی مرکزی هم اکنون بر دنیا حکومت می کند که از سایر قدرتها چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی ، قویتر است ... از این به بعد، هیچ قدرتی جسارت نخواهد کرد اعلام کند: جنگ ! زیرا که من می گویم :صلح و سلامتی باد. ای مردمان زمین بر شما صلح و سلامتی باد." (O.Markmann, Endzeit, Entruckung, Antichrist, S. ۶۷)

چنین سخنانی از دهان یک رئیس مذهبی که نقش تعیین کننده ای در جهت گیری سیاستهای جهانی دارد بیرون می آید. زمانی که آپولوژیستهای مسیحیت ، از ابر مرد زمان آخر سخن می گویند و این فرد را در یهودیت یا اسلام جستجو می کنند، در واقع با چنین حرفهایی نادانی خود را نشان می دهند. این مرد یک بی خدا، یک یهود، یک مسلمان ، یک بودایی و یا یک هندو نخواهد بود، بلکه سخن از "تاج به سر داشته " است که خویشان را به عنوان حاکم جهان می داند، همان مردی که به همه لبخند می زند. او در لحظه موعود، یعنی زمانی که شیطان وارد وی شد، چنان که یهودای اسخریوطی را تسخیر کرد، گناه و عصیان را به اوج خود خواهد رسانید. تحقق این نبوت در وهله اول به چین یا آمریکا، مربوط نخواهد شد، بلکه سخن از اروپای متحد است . کشیش مارکمان در این باره می نویسد: "پس از جنگ جهانی دوم ، واتیکان فعالیتهای گسترده ای جهت احیای یک اروپای متحد به عمل آورد. پاپ پل ششم بارها بر لزوم یک پارچگی اروپا تاکید کرد. پیش از او، پیوس دوازدهم و ژان بیست و سوم خواهان تشکیل اروپای متحد و فرا ملی شده بودند.

پل ششم بر این مساله تاکید داشت که ایمان کاتولیک که روزگاری باعث اتحاد اروپا شده بود، می تواند به حفظ فرهنگ مشترک و بنیادین اروپا کمک کند. به زعم او این فرهنگ می تواند به زندگی اجتماعی و سیاسی اروپای متحده پویایی بدهد و حیات اروپا را در این مجموعه بدمد. وی در سال ۱۹۶۳ چنین گفت : با گذر زمان ، لزوم یکپارچه سازی اروپاقوی تر می شود."

(O.Markmann, Endzeit, Entruckung, Antichrist, S. ۷۰).

واتیکان نقش محرک را در توفیق معاهده روم ایفا کرد. واتیکان از سال ۱۹۷۰ روابط سیاسی خود را با کمیسیون جامعه اقتصادی اروپا در بروکسل برقرار کرد. این روند به یکپارچگی کلی اروپا منجر خواهد شد. میخائیل گورباچف که مورد احترام بسیاری از مردم بود و جایگاه خاصی در ذهن جهانیان داشت ، مساله "ساختن خانه اروپا" را مجدد مطرح کرد. وی همان چیزی را عنوان کرد که در زمان انعقاد معاهده روم ۱۹۵۷، مطرح شده بود. سیاستمداران برجسته و حتی روحانیون مجدد این مساله را مطرح می سازند. در این اواخر، همه افراد با نفوذ، مساله یکپارچگی کل اروپا را با عزم خاصی مطرح می کنند.

"پاپ خواهان آن شد که "اروپای بدون مرز" تشکیل شود. پاپ خواهان اروپای بدون مرزی است که ریشه های مسیحی خود را از یاد نبرده باشد. ولی این طرح "اروپای بدون مرز" را به وساطت مریم ، مادر خدا سپرده است . او این مطلب را دوشنبه جلوی ۶۰۰۰ نفر در کوادونگای آستوریا در آخرین مرحله سفر سه روزه اش به اسپانیا، مطرح کرد"

(۲۲،۰۸،۱۹۸۹Frankfurter Allgemeine Zeitung.)

این ژان پل دوم است که به این فکر جالب افتاد که پلی بین شرق و غرب باید ایجاد شود. سخنانی که در زیرنقل می شوند حامل اطلاعات دقیقتری در این خصوص می باشند:"اعلام اسامی مقدسین حامی اروپا حکایت از عزم پاپ برای تشکیل اروپایی است که بر پایه ایمان کاتولیک بنا شده باشد. پاپ پل ششم ، بندیکت دونورسیا "Benedict de Norcia" را به عنوان حامی اروپا اعلام کرده بود. پاپ ژان پل دوم برادران مقدس کوریل "Cyrille" و متود "Methode" را به عنوان دیگر حامیان اعلام کرد. این دو برادر در سده نهم به عنوان رسولان و معلمان اسلاوها، خدمت کردند. ژان پل دوم با اعلام کوریل و متود به عنوان قدیسین حامی اروپا، قصد دارد، نشان دهد که در شکل گیری اروپا مشارکت دارد. هدف دیگر وی این است که تصویری معنوی و فرهنگی از اروپا ارائه دهد. به بیان دیگر باید درک کرد که اروپا تنها از فرهنگ لاتین و رومی متاثر نشده است بلکه به همین اندازه فرهنگ کلاسیک یونان و سنت بیزانس و آمیزه ای از فرهنگ بیزانس و اسلاونیز تاثیر عمیقی در این قاره گذارده اند."

رئیس کنفرانس اسقفی آلمان ، کاردینال ژوزف هوفنر Hoffner در شهر کلن در این مورد اعلام کرد که فعالیتهای این قدیسین و علیای حامی اروپا به عنوان رسولان اسلاوها، همان تاثیر را خواهند داشت که فعالیتهای حضرت بندیکت در غرب و مرکز اروپا داشته است . این سه علیا و قدیس قرار است ، "با هم به عنوان بنا کنندگان معنوی کل اروپا" مشغول شوند.

این تصمیم پاپ به مثابه یک فراخوانی الزامی از سرتاسر اروپا است . او از آنها خواسته است به این سه علیای بزرگ متوسل شوند. این توسل را باید با توجه به کارهای موثری که جهت اتحاد کامل بین کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتودکس برداشته شده اند، در نظر گرفت

(O.Markmann, Endzeit; Entruckung, Antichrist, s.۷۲۰)

واتیکان از طریق سازمانهای خود، نقش برجسته ای در جهت تحقق آرزوی یکپارچگی سیاسی و روحانی اروپا ایفا می کند. نمی توان بدون در نظر گرفتن این مساله نبوتهای مربوط به زمان واپسین را درک کرد. واتیکان در خلال سالهای پس از پایان جنگ جهانی دوم ، تغییرات بنیادینی در روش های خود بوجود آورد، بدین ترتیب که از روش های خشونت آمیز دست کشید اما در عین حال همان هدف قدیمی را دنبال می کند. افراد آگاه و صاحب نظران ، معتقدند جنگ جهانی دوم تلاشی خشونت آمیز برای تحقق اروپای کاتولیک بود، کلیسای کاتولیک بدین منظور به خشونت و قوای نظامی متوسل شده بود.

از دید واتیکان ، کشیشان کاتولیک و حتی دول غرب ، بولشویسم بزرگترین تهدید برای غرب مسیحی بود. موسیلمانی قدرت خود را در خدمت کلیسای کاتولیک گذاشت و در سال ۱۹۲۹ زمین کشور جدید واتیکان را به پیوس یازدهم تقدیم کرد و بدین زمین استقلال داد. بسیاری از تاریخ دانان درباره نقش کلیسای کاتولیک در دوره فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم تا ۱۹۴۵ تحقیق کرده و نوشته اند، که ما در زیر به بخشی از کتاب دکتر کارل هاینش دشنر Dr. Karlheinz Deschner در فصول ۷ و ۶۸ اشاره می کنیم ، این مورخ تحقیقات گسترده ای درباره رخدادهای تاریخی به عمل آورد.

"اولین خدمت این سوسیالیسم سابق (موسیلمانی) به مقر مقدس ، جنبه مالی داشت . بدین ترتیب که وی ، بانک روم و نهادهای وابسته به واتیکان را که پولهای زیادی در این بانک گذاشته بودند، از ورشکستگی نجات داد. او بدین منظور یک میلیارد و پانصد میلیون لیره از پول دولت را در این بانک واریز کرد... کاردینال وانوتلی Vannutelli عضو ارشد به اصطلاح شورای مقدس ، به همین مناسبت از (موسیلمانی) به عنوان فردی برگزیده برای نجات ملت و ساماندهی امور کشور، یاد کرد."

"پاپ پیوس یازدهم در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۲۹ بار دیگر ناگزیر شد از موسیلمانی تعریف کند. وی در این مناسبت ... از رهبر ایتالیا به عنوان فردی که وجود او ناشی از امداد الهی است یاد می کند. در این میان ، شایان ذکر است که شهردار اول شهر کلن ، یعنی کنراد

آدناور Konrad Adenauer نیز تلگرام تبریکی به موسیلینی ارسال کرد و به وی اطمینان داد که اسم وی با حروف طلایی در تاریخ کلیسای کاتولیک ضبط خواهد شد."

"در حالیکه دنیا یک صدا تجاوز فاشیستها(دراتیوپی) را محکوم می کرد، کلیسای کاتولیک و مخصوص مقامات بلند پایه این کلیسا به پشتیبانی از موسیلینی پرداختند. در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۳۵ در حالیکه ایتالیاسخت مشغول تدارکات جنگی بود پاپ اعلام کرد که جنگ دفاعی (!) که هدف آن فراهم کردن زمین بیشتر(!) برای جمعیت در حال رشد است ، می تواند مشروع و درست باشد. چند روز پس از سخنرانی وچهار هفته پیش از حمله ، ۱۹ سراسقف و ۵۷ اسقف تلگرامی ارسال کردند که با این مضمون در نشریه " Osservatore Romano" منتشر شد: ایتالیای کاتولیک برای عظمت فزاینده میهن خود دعا می کند،میهنی که بواسطه اقدامات دولت به وحدت رسیده است ... سراسقف تارانت Tarente پس از اجرای مراسم قربانی در یک زیر دریایی ، این تجاوز را "جنگی مقدس و جنگی صلیبی " خواند...کاردینال شوستر Schuster سراسقف میلان که در پاییز ۱۹۳۵ نیروهای نظامی را که به ماموریت جنگی می رفتند برکت داده بود، موسیلینی را با سزار Cesar، آگستوس Auguste و کنستانتین Constantin مقایسه کرد. او به دانش آموزان کوچک ایتالیایی یاد می داد که تحرکات دوچه Duce(عنوان موسیلینی) یک پاسخ الهی و آسمانی است ... در ۱۲ ژانویه ۱۹۳۸ موسیلینی ۷۲ اسقف و ۲۳۴۰ کشیش را در پالاستو ونسیا Palazzo Venezia به حضور پذیرفت . در این دیدار سراسقف نوگارو Nogaro در دو سخنرانی خود از خداخواست که در همه نبردهایی که برای عظمت ایتالیای مسیحی انجام می شود، در کنار دوچه Duce باشد...ما با شوقی مقدس و در یکدلی با مردم هم صدا می شویم و می گوئیم "درود بر دوچه !"

در سال ۱۹۳۳، اسقفهای اسپانیا طی یک نامه شبانی ، و پاپ در یک نامه گردشی ، مورخ سوم ژوئن همان سال جهت جهادی مقدس خواستار احقاق کامل حقوق کلیسا شدند... سرانوسونیر suner Serrano یکی از خویشاوندان نزدیک فرانکو Franco|دبیر سازمان جوانان کاتولیک ، از دوستان موسیلینی و هیتلر بود. او بعدها وزیر کشور و وزیر امور خارجه شد. سرانوسونیر صلیب بزرگ نظامی پیوس نهم را دریافت کرد. وی دو ماه قبل از این رخداد در حضور خبرنگار یک روزنامه دانمارکی اعلام کرده بود، که ۱۵۰۰۰ هزاراسپانیولی در جبهه شرقی مشغول جنگ بودند. و در صورت درخواست آنها ممکن بود این تعداد تا یک میلیون نفر افزایش یابد... اسقفهای آلمانی به سفارش مستقیم کاردینال پاچلی Paccelli، یکی از وزرای واتیکان یک رساله شبانی در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۳۶ منتشر کردند. در این رساله درباره اسپانیا چنین آمده است : وظیفه ملت و میهن ما در این باره هر چه باشد، ما آن را قبول می کنیم . خواست ما این است که پیشوای ما با امداد الهی و عزمی راسخ و همکاری همه شهروندان بتواند در این کار بزرگ و سخت دفاعی (!) موفق شود. در سوم ژانویه ۱۹۳۷ اسقفان آلمانی در تلاشی برای جلب حمایت مومنانشان ، درباره اسپانیا چنین اعلام کردند: "ای مومنان عزیز " پیشوا و

صدر اعظم آدلف هیتلر از پیش حرکت بولشویسم را دید. و هدف اصلی او عبارت است از دفع این خطر هولناک از مردم آلمان و غرب".

در همان سال (۱۹۳۳) فون پاپن Von Papen کاتولیک، توافق بین واتیکان و آلمان نازی را به امضارساند... در بین سالهای ۳۴ و ۳۸، فون پاپن به عنوان سفیر در وین، زمینه را برای تسلط حکومت نازی بر این کشور فراهم آورد.

اسقفهای آلمانی با حذف رسمی و قانونی دشمنانشان و آزار و اذیت هزاران نفر لیبرال، دموکرات و کمونیسم که کلیسای کاتولیک را به مبارزه می طلبیدند، مخالفت نکردند، زیرا حذف چنین افرادی باخواسته های آنها هماهنگی داشت. آنها هیچ وقت با قتل و غارت وحشتناک یهودیان مخالفت نکردند. آنها نسبت به نابودی ۲۰۰ کنیسه، آزار و اذیت و انتقال اجباری یهودیان و اعدام آنها در اطاقهای گاز اعتراض نکردند. البته شایان ذکر است که کلیسای آنها در حدود ۱۵۰۰ سال یهودیان را مورد جفا قرار داد و قتل عام کرد. اسقفهای آلمانی هیچ گاه به سیستم ناسیونال سوسیالیست اعتراض نکردند. آنها نه تنها لب به اعتراض نگشودند بلکه افراد برجسته روحانیت

مانند کاردینال فالهابر Faulhaber کاردینال مونیخ، شولته Schulte کاردینال کلن، ماتیاس اهرنفرد Matthias

Ehrenfried اسقف ورتسبورگ و غیره (در سال ۱۹۳۵) برای همکاری با نازیسم اعلام آمادگی کردند، این افراد از حذف نازیسم ابراز تاسف کردند.

در یازده مارس ۱۹۳۸، نیروهای هیتلر اتریش را به اشغال خود در آوردند. جناب انیتزر کاردینال وین Innitzer de Vienne پس از هماهنگی با واتیکان و شوشنیگ Schuschnigg (به اتریشیها) توصیه کرد، تسلیم شوند. وی گفت: ضمیمه شدن (اتریش به آلمان) امری اجتناب ناپذیر است. پس از آن کاردینال انیتزر ورود نیروهای آلمانی را با صدای ناقوس و تزئین کلیساها به پرچم های آلمان که دارای نشان صلیب شکسته بودند، گرامی داشت. او از روحانیون خود نیز خواست چنین کنند. در ۱۲ مارس، کاردینال وین، روحانیون را وادار کرد، مراسم شکرگزاری به جا آورند. زمانی که هیتلر در ۱۵ مارس کاردینال را به حضورپذیرفت، به وی اطمینان داد که به حقوق کلیسا احترام گذاشته خواهد شد. به غیر از اسقف لیتنس همه اسقفهای اتریشی مردم را تشویق کردند به هیتلر رای بدهند و فراخوانی خود را با ادای "درود بر هیتلر" "Heil Hitler" به انجام رساندند.

با در نظر گرفتن این واقعیت، که هدف سیاسی و اعلام شده کلیسای کاتولیک تغییر نکرده، لازم است به رخدادهای گذشته به منزله هشدار برای آینده نگاه کنیم. آن به اصطلاح "امپراتوری مقدس رومی ملت آلمان"، عبارتست از یک قدرت مذهبی - سیاسی.

کاربرد این اصطلاح زمانی کاملاً موجه می شود که ما متوجه این حقیقت شویم که واتیکان به طور خاص از آلمانیها برای تحقق اهداف مورد نظر خود استفاده کرد. آلمان نقشی کلیدی در روند یکپارچگی اروپا دارد و از آن به عنوان "لوکوموتیو کل قطار" یاد می شود، چرا

که جایگاه محوری ای در ارتباط بین شرق و غرب اروپا دارد. بسیاری از تاریخ دانان بخاطر احتیاط یا از ترس کلیسای روم در این باره چیزی ننوشته اند. اگر هم نوشته باشند سعی کرده اند این مساله را سربسته مطرح کنند.

پیش از آغاز جنگ جهانی دوم ، واتیکان متوجه آلمان شد. زیرا این کشور قدرت فزاینده ای پیدا می کرد. جریان از باواریای Baviere کاتولیک و بلاخص از شهر مونیخ شروع شد. هیتلر اولین کودتای نافرجام خود را در سال ۱۹۲۳، در این شهر انجام داد. در سال ۱۹۲۴، واتیکان توافقی با ایالت باواریا منعقد کرد. شایان توجه آن است که شخصی که قرار بود با نام پیوس دوازدهم به مسند پاپی بنشیند، در آن سال سفیر واتیکان در مونیخ بود؛ او سپس سفیر واتیکان در برلین شد.

در سال ۱۹۳۸ حدود ۴۰ هزار مخالف سیاسی زندانی بودند، ولی هیچ کدام از مقامات کلیسایی در اعتراض به رفتار تحقیرآمیز و غیر انسانی نازی ها در قبال این رجال سیاسی ، لب نگشودند. فرانتز فون پاپن Franz Von Papen که یک کاتولیک خوب بود چنین عنوان کرد: "نازیسم عبارتست از یک واکنش مسیحی به ضد جریان ۱۷۸۹" (تاریخ سری یسوعین ...)

(۲۱۷E.Paris, L`histoire secrete des hesuites, page)

منظور او از این حرف به یقین انقلاب فرانسه بود که به جدایی دولت از کلیسا یا به بیان دیگر دین از کشورداری منجر شد. این جریان باعث شد "امپراطوری مقدس رومی آلمانی" فرو بپاشد. زمانی که عده ای از خارج با ملاحظه وضعیت آلمان لب به اعتراض گشودند؛ جولیس استریشر Julius Streicher، سرمقاله نویس نشریه اشتورمر Sturmer با این عبارت به دفاع از خود پرداخت: "...اینها تبلیغات انگلوساکسونهای پروتستان علیه ما است." کسی که پاپ را در پشت خود حس می کرد، احساس قدرت می کرد. به گونه ای که ترسی را در دل خود جای نمی داد.

صاحب نظران به این امر واقف اند که واتیکان نه تنها بولشویسم را دشمن سیاسی خود تلقی می کرد بلکه معتقد بود که باید کلیسای ارتودکس یونانی - روسی را بر سر جای خود بنشانند. به زعم واتیکان ، ارتودکسها از روم جدا شده بودند. آنها نیز باید مانند کمونیستها مغلوب می شدند. تنها، کسی که بر این واقعیت وقوف دارد که این یسوعین - از جمله گوبلز - بودند که با لباس های نظامی اس اس ها هیتلر را هدایت می کردند، می تواند بفهمد که چرا در زمان ورود نیروهای آلمانی به روسیه ، به ساختمانهای مذهبی بخش کاتولیک نشین اوکراین ، آسیبی وارد نشد؛ در حالی که آلمانی ها در سایر سرزمین های روسیه ، بی رحمانه و بی شرمانه عبادتگاهها را ویران کردند. ما باز جمله ای چند از فصول ۶۷ و ۶۸ از کتاب (Krahte der Hahn Abermals) دکتر کارل هیز دشنر Karlheinz Deschne را نقل می کنیم: "پس از تهاجم ناگهانی آلمان به شوروی در سال ۱۹۴۱، اسقف کاتولیک نیروهای نظامی در جنگ (Franz Justus Rarkowski) در نامه های شبانی خود خطاب به کاتولیک های ارتش چنین گفت: آلمان بارها در گذشته

منجی و هدایت کننده اروپا شده و هم اکنون نیز چنین است ... این واقعه مهم که باعث شد وارد جنگ با شرق شویم سبب می شود درک کنید که آلمانی بودن چه سعادت بزرگ و وصف ناپذیری است . در ادامه شایان ذکر است حتی محافل کاتولیک اعتراف می کردند که سخنان رارکوسکی "پر از دلایل حمایت از جنگ نازی " است .

همه اسقفهای کاتولیک آلمان در قطعنامه مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۱، چنین اعتراف می کنند: "...ما بارضایت به نبرد خود علیه بولشویسم ادامه می دهیم . ما اسقفهای آلمانی بارها در نامه های شبانی سالهای ۱۹۲۱ الی ۱۹۳۶، به کاتولیکهای آلمانی در این خصوص هشدار داده ایم . بر دولت رایش Reich پوشیده نیست که ما، کاتولیکهای آلمانی را بارها به هوشیاری در این مورد فرا خوانده ایم ."

پاپ ، این بزرگ مرد صلح طلب ، در این باره نیز سکوت اختیار کرد. زمانی که حدود ۲۰۰۰ کلیسا و ۵۰۰ کنیسه با خاک یکسان شدند و بسیاری از مقامات کلیسا در زمان جنگ شرق به قتل رسیدند، پاپ همچنان سکوت کرد. این مساله بدین مفهوم است که نیروهای هیتلر، همانطور که در سرزمین های اشغالی مشاهده شد، قصد داشتند در روسیه ارتودکس ، ایمان کاتولیکی را ترویج کنند. کنت لدوشوسکی (Ledochowski ۱۸۶۶-۱۹۴۲ و ژنرال یسوعین از سال ۱۹۱۵)، درباره همکاری یسوعین با اس اس ها و گشتاپو، بانمایندگان سرویس های مخفی آلمان در سال ۱۹۴۰ مذاکره کرد... اسناد، گویای این واقعیت هستند که واتیکان از سال ۱۹۱۹ در پی سرنگونی رژیم کمونیست بود... واتیکان قصد داشت تا حد امکان کشیشان رابه سرزمینهای روسیه بفرستد، تا زمینه اجرای نقشه های بعدی واتیکان در مورد روسیه فراهم شود. در ۱۹۴۱/۱۱/۸ فرمانده ورماخت Wehrmacht (ارتش آلمان) به روسای ستاد ارتش آلمان سفارش داد،توافق میان آلمان و واتیکان را مد نظر داشته باشند و برای فعالیت بشارتی کشیشان کاتولیک در سرزمین های اشغال شده تسهیلات فراهم کنند. ژنرال اس اس ، شلنبرگ Shellenberg یکی از روسای سرویس های سری آلمان ، در یک گزارش پنج صفحه ای به وزارت امور خارجه ، درباره گفتگوی او با پاپ ، چنین نوشت : "پاپ نهایت تلاش ها را به عمل خواهد آورد تا پیروزی آلمان تضمین شود. هدف پاپ ، نابودی روسیه است ...".

"... بیست سال بعد، دکتر آدناور Dr. Adenauer چنین گفت :به همین خاطر است که ما هوشیاری کامل خود را در قبال این دنیا (منظور شرق) حفظ می کنیم ، آنها دشمنان جانی هستند... ولی تنها سخن از منطقه هایی نیست که شوروی اشغال کرده است ، بلکه صحبت از آزادی سرتاسر اروپای شرقی که پشت پرده آهنین است می باشد... آلمان طعمه کمونیست بی خدا نخواهد شد، بلکه باعث سقوط این نظام خواهد گردید."

در آوریل ۱۹۴۱، در زمان ورود نیروهای آلمانی به یوگسلاوی ، کرواتهایی که کاتولیک رومی بودند، آسیب ندیدند. درحالی که صرب های ارتودکس ، به صورت دسته جمعی قتل عام می شدند. جنبش کاتولیکوفاشیست کروات Catholico-Fasciste که به گروه

اوستاشیها Oustachis معروف بودند، با فرماندهان نظامی اشغالگر طرح دوستی ریختند. جالب توجه این است که بسیاری از این فرماندهان کاتولیک رومی بودند. نقش سراسقف اشتپیناک Stepinac به عنوان فردی هم آهنگ کننده بر کسی پوشیده نیست. او به پاپ مژده داد که ۲۵۰۰۰۰ صرب به زور کاتولیک شده اند. ۶۰۰ هزار نفر از جمعیت ۲ میلیون نفری ارتودکس کرواسی قتل عام شدند. ما اینجا به نقل ارقام رسمی بسنده می کنیم، زیرا دسته ای عدد ۸۰۰ هزار نفر قربانی را به پیش می کشند. نه تنها یهودیان بلکه سایر گروه های قومی نیز بی رحمانه و بدون کوچکترین ملاحظه ای به قتل رسیدند. برخی از اقلیتهای کشورهای اشغال شده که ایمانی غیر از ایمان کاتولیک داشتند نیز کشته شدند.

به محض ورود نیروهای نازی به لهستان، پروتستانهای این کشور قتل عام شدند. این حادثه تاریخی به نام "حمام خون برومبرگ Bromberg"، معروف است در آن زمان ۴۰۰۰۰ نفر که اغلب آنها مرد بودند، در مناطقی که مقامات لهستانی اداره می کردند، کشته شدند. گفته می شود دستور این قتل عام ها از بالای منبر صادر شده است. البته به تازگی چنین عنوان شده است که رقم واقعی کمتر از رقم فوق الذکر است.

هیتلر چنین می گفت: "اما، برای ایجاد یک جنبش بزرگ سیاسی به همان اندازه که به کاتولیک های باواریانیاز دارم، به لوتری های پروتستانت نیز نیازمندم، بقیه مسائل بعد حل خواهد شد." (K.Deschner, Ein Jahrhundert der Heilsgeschichte, S. ۳۶۰ volume I). با در نظر گرفتن مطالب عنوان شده می توان به منظور او پی برد. [یکی از نتوانزیهها از این شکایت کرد که فشارهای زیاد کلیسای کاتولیک باعث شکست هیتلر شد- مترجم] واقعیت آن است که حتی الهیدانان انجیلی مطرح، بر خلاف جهت گیری کلیسای معترف با نازیها همکاری کردند. آنها به جای یافتن برکت جاودان خدا، گرفتار نفرین دنیا شدند. در صورت پیروزی هیتلر ما شاهد تحقق مرحله بعدی نقشه هیتلر می شدیم. به این ترتیب پس از پاکسازی یهودیان و اقلیتهای مذهبی و دشمنان سیاسی، شاهد عملیات پاکسازی پروتستانها نیز می شدیم.

در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۴۵ یعنی یک ماه قبل از پایان جنگ، کشیش لوتری دیتریش بن هوفر Dietrich Bonhoeffer پس از دو سال اسارت به دستور شخصی هیملر Himmler کاتولیک در فلوسنبرگ اعدام شد. همه گروههای جوانان پروتستان در زمان رایش سوم ممنوع فعالیت بودند. حکومت نازی ابتدا به واعظان کلام در کلیسای پروتستان که با دیکتاتوری ناسیونال سوسیالیسم آشکارا مخالفت کرده بودند، حمله کرد. سپس نوبت به ایمانداران کلیساهای آزاد و دیگر جماعت ها رسید. اعتقاد طبیعی کلیسای کاتولیک و دیکتاتوری ای که به این کلیسا وفادار بود، این بود که ایمانی غیر از ایمان کاتولیک حق موجودیت ندارد. و باعث شد که آنها در پی

نابودی پیروان سایر روش ها باشند. ولی لازم به ذکر نیز هست که دسته ای از کاتولیک ها به ندای وجدان خودگوش داده و به ظلمی که می شد اعتراض کردند. ما از این کاتولیک ها با احترام یاد می کنیم .

با در نظر گرفتن این واقعیت جا دارد از خود بیرسیم که آیا در صورتی که رژیم هیتلری آلمان بر اروپا مسلط می شد، اثری از کلیساهای پروتستان و کلیساهای آزاد باقی می ماند یا نه ؟ یسوعین فعال تنها به دنبال آن هستند که یک "کلیسای واحد مقدس کاتولیک و رسولی " به پاپ تقدیم کنند و با این کار به آنچه که در اعتراف نامه کاتولیک آمده است عمل کنند. "پاپ بندیکت پانزدهم

Benedict XV در سال ۱۰۱۵ اواسط ایام حرام [ایام خاصی که بر اساس اعتقاد کلیسای کاتولیک جنگ کردن حرام است - مترجم
]]از "طرفداران بدعتهای انجیلی "به عنوان "فرستادگان شیطان "، که به بانیان منبرهای نجس (Pestiferees) وابسته هستند یاد کرد، ودارندگان خدمات روحانی را به "دزدان " و "راهزنان " تشبیه کرد."
(O.Markmann, Irrtumer der katholischen kirche, S. ۲۲)

و چطور می توان حرفهای زیر را توجیه کرد: "ماریهوفر اینگولشات یسوعی Mayrhofer d'Ingolstadt در کتاب "آینه واعظ" خود چنین تعلیم می دهد: تقاضا برای نابودی پروتستانها به همان اندازه درست و عادلانه است که تقاضا برای اعدام دزدان ، متولیان پول ، قاتلان و شورشیان ."

(E.Paris, Histoire secrete des Jesuit, page ۵۶)

با جمع کردن مدارک فراوان ، به راحتی می توان موضع و رفتار کلیسای کاتولیک در طول جنگ جهانی دوم را بر ملا کرد. حتی می توان عباراتی را که واتیکان به واسطه فرانکو Franco دیکتاتور اسپانیا در تاریخ ۳ مه ۱۹۴۵ به مناسب مرگ هیتلر در مطبوعات اسپانیا منتشر کرد را ذکر کرد: "آدولف هیتلر Adolf Hitler پسر کلیسای کاتولیک در سنگر دفاع از مسیحیت جان باخت ، قلم که در دوره زندگی اش کلمات زیادی برای تمجیدش پیدا کرد، در مقابل مرگ وی قاصر است . در فراسوی جسد بی جان او چهره اخلاقی وی درخششی پیروزمندانه دارد. او جام شهادت را سر کشیده و نشان پیروزی از خدا دریافت کرده است ."(E.Paris, Histoire

secrete des jesuites, page ۲۷۳)

بسیاری از افرادی که فریاد Heil Hitler سر می دادند، خود نمی دانستند این شعار چه مفهومی داشت .ولی آیا این مساله درباره مقامات نیز صدق می کرد؟ با این وجود آنها نیز دست بلند کرده و شعار Heil Hitler سر می دادند [Heil به مفهوم "نجات بده " است - مترجم]. گویی نجات از هیتلر سرچشمه می گیرد و نه از خدا. من در سال ۱۹۳۳ به دنیا آمده ام لذا جو این زمان را تجربه کرده ام . بارها نظامیان را در حال رژه دیده ام . زمانی که آنها به صورت دسته جمعی فریاد Sieg Heil! Sieg Heil! (زنده باد

پیروزی) را سر می دادند، همه به شدت متأثر می شدند. من مدتها بعد، یعنی به دنبال فروپاشی دیکتاتوری هیتلر، متوجه شدم که نسلی بودیم فریب خورده و مظلوم. انتشار جنایات هیتلر و کشتار یهودیان معروف به هالوکوست holocaust بسیاری از مردم را به شگفتی و حیرت واداشت. هم اکنون دسته ای از مردم این مساله را انکار می کنند زیرا نمی توانند چنین بی رحمی ای را متصور شوند. آنها نمی توانند باور کنند که مردان و زنان و کودکان بی گناه بی شماری در اتاق های گاز جان باخته باشند. به نام خدا و ملت آلمان بدترین جنایات قرن بیستم انجام شد. امروزه نیز تبلیغات نازی از عده ای شنیده می شود. عده زیادی از مردم هنوز به خاطر دارند که شعار "...و یک ایمان در کل جهان ..." با اشتیاق تکرار می شد. بر حلقه کمر بند سربازان این جمله نوشته شده بود: "خدا با ما است" چه کفری! در طول جنگ جهانی دوم، توانستند مغز ۵۵ میلیون نفر را با تبلیغات شستشو بدهند، ولی عاملان واقعی این جو سازی مجازات نشده اند. "کاردینال فرینگس Frings از کلن در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ در یک سخنرانی که از رادیو پخش شد، وحدت و یکدستگی مسیحیت (به سبک کاتولیک رومی) را پیش کشید. او نخستین کسی بود که آشکارا خواستار آن شد که آلمان مصلح شود و صلحی بر پایه "نظام الهی" برقرار شود. او این مطلب را در روز کاتولیک در ۲۳ ژوئن ۱۹۵۰ مطرح کرد... اسقف مونخ Muench مانند پیوس دوازدهم در نامه ای شبانی مورخ ۱۹۴۵ خواستار آن شد که با "خویشتن داری" با جانیان نازی برخورد شود. در سال ۱۹۵۱، این اسقف صلیب بزرگ خدمت به مملکت را از رئیس جمهور آلمان دریافت کرد و پاپ ژان بیست و سوم وی را به مقام کاردینالی ارتقا داد."

(K.Deschner, Abermlas krahte der Hahn, S.) ۶۴۷-۶۵۰)

نقل زیر مفهوم بسیار زیادی دارد: "پس از فروپاشی دول کاتولیک افرادی که مردم را به قتل رسانده بودند به دیرهای فرانسیسکی Franciscains خارج پناه آوردند. کلاگنفورت Klagenfurt در یک صومعه اتریشی پناهنده شد و مدن Modene در دیری در ایتالیا. عده ای دیگر در صومعه های فرانسه پناهنده شدند." (K.Deschner. Abermlas ۶۲۵Krahte der Hahn, s.) این جانیان می دانستند کجا با آغوش باز از ایشان استقبال خواهد شد. حتی پل توویه Paul Touvier که به قصاب لیون معروف بود (زیرا با کلاوسباربی جنایت کار آلمان به طور دست جمعی مردم را به قتل می رساند) در یک صومعه کاتولیک در مه ۱۹۸۹ دستگیر شد. او در آنجا سالیان سال در آرامش زندگی کرده بود.

پس از شکست ارتش آلمان در استالینگراد، پاپ کوشید پشتیبانی آمریکا را در مبارزه خود علیه بولشویسم، جلب کند. روزولت Roosevelt تنها شرط این کار را، استعفای هیتلر، اعلام کرد. ولی هیتلر که طعم اقتدار را چشیده بود و همچنان تشنه قدرت بود، دیگر حاضر نبود به این قبیل سخنان گوش دهد، اگر چه پاپ ملتسمانه از وی خواسته بود، چنین کند. در نتیجه، اسقفهای کاتولیک که

در ۱۹۳۳ به هیتلر اعلام همبستگی کرده بودند، روش خود را در سال ۱۹۴۵ تغییر دادند و لحن دیگری اتخاذ کردند. آنها بر آن شدند از راه متفاوتی برنامه یکپارچه سازی اروپا در زمینه های سیاسی و مذهبی را دنبال کنند.

بدین ترتیب طرحی که با خشنونت و زور اسلحه محقق نشد، قرار است به زودی جامه عمل بپوشد. این بارواتیکان به روش سیاسی و دیپلماسی متوسل شده است. در حالی که میلیونها نفر انسان - پناهنده، اسیر جنگی و کسانی که در اردوگاهها کار می کردند- باید پی آمدهای جنگ را متحمل می شدند، روحانیت جهت خود را تغییر داد و با جریان غالب همگام شد. بی گناهان از عواقب این جنگ بسیار رنج بردند. در حالی که مسببان واقعی این بدبختی ها در امنیت و در امان بودند و به ایفای نقش خود ادامه دادند.

پس از شورای دوم واتیکان (۱۹۶۲-۱۹۶۲) روش ها تغییر کرد. دیگر از کلیساهای پروتستان به عنوان کافر یاد نمی شود و آنها نه تنها مورد نفرین قرار نمی گیرند بلکه با آغوش باز از آنها به عنوان برادران جدا شده استقبال می شود. ضد اصلاحات خاتمه یافته است، ولی جالب است که هیچکدام از نفرینهایی که علیه پروتستانها در شورای ترانت Trente عنوان شدند باطل نشده اند. تا به امروز نیز پاپ به صورت صریح و آشکار در قبال جنایاتی که علیه یهودیان، پروتستانها و پیروان سایر مذاهب انجام شد عذرخواهی نکرده است. واقعیت آن است که زندگی دیگران هیچ وقت برای حاکمان روم اهمیت نداشت. هر کس جلوی جاه طلبی و قدرت طلبی آنها قرار گرفت حذف شد. از دیدگاه آنها فرقی نداشت طرف بچه یا بالغ، دشمن سیاسی یا مذهبی باشد. نرون و دیوکلتین و کنستانتین و غیره راه جنایت را باز کردند و پاپهای رومی به این راه ادامه دادند. هر کس اطاعت نمی کرد مورد تعقیب قرار می گرفت و کشته می شد. از یهودی گرفته تا کافر و مسلمان و حتی مسیحیانی که ایمان متفاوتی داشتند. تنها جرم آنها این بود که به وابستگی خود به کلیسای کاتولیک اعتراف نمی کردند.

کنستانتین، بنیانگذار این به اصطلاح "کلیسای امپراطوری" است. او بود که به کلیسا قدرت داد تا با خشنونت حکمرانی کند. او مدعی شد که صلیبی آتشین در آسمان دیده که در کنار آن چنین نوشته بود: "با این علامت پیروز خواهی شد." این آدم کش بسیاری از اعضای خانواده خود را به قتل رساند (او لیسینیوس Licinius و باسانیوس Bassanius که وابستگان سببی او بودند را به قتل رساند، خواهر زاده اش باسانیوس پسر لیسینیوس بود. پدر زنش ماکسیمیلیانوس Maximilien پسرش کریسپوس Crispus و زنش فارستا Fausta نیز به همین سرنوشت دچار شدند). او یک سیاستمدار ماهر بود و به این باور رسیده بود که کلیسا بالقوه عامل قدرت است، لذا بر آن شد از کلیسا استفاده کند. او ابتدا اجازه داد بت پرستان به روش خود عمل کنند. در این دوره کلیسای امپراطوری که آمیزه ای از مسیحیت و بت پرستی بود، شروع شد. این فرآیند حاصل خطاهایی است که در آن زمان صورت گرفت. آگوستین این به اصطلاح "پرنس کلیسا" ۷۰ سال بعد، از کلیسا به عنوان شهر خدا یا حکومت خدا تجلیل کرد. او معتقد بود که شیطان اسیر شده

است در حالی که وقایع عکس این قضیه را ثابت کرد، زیرا چنین می نماید که در همان جا است که دست شیطان باز شد و او از زندان آزادگردید!

روز خدای خورشید به عنوان روز تولد پسر خدا اعلام شد. ژوپیترا، دیانا و دیگر ایزدان و ایزد بانوان کنار گذاشته شدند و جای آنها را پطرس و مریم و دیگر مقدسین علیا گرفتند. در زمان نهادینه شدن این به اصطلاح مسیحیت، آیین بت پرستی رومی - یونانی رنگ عوض کرد و پرستش بت ها به شکل دیگری ادامه یافت. جای خدایان آیین پیشین، قدیسین و علیا را گذاشتند. همه مردم امپراطوری مجبور شدند به این قدرت سیاسی - مذهبی تسلیم شوند. کسانی که نمی خواستند بپذیرند یا به خاطر وجدان خود تسلیم نشدند به سادگی حذف شدند. همکاری نزدیک بین دولت و کلیسا در این کار هیچ راه فراری برای مردمی که ایمانی متفاوت داشتند نمی گذاشت. در همه سطوح حیات اجتماعی از تجارت گرفته تا حرفه ها و اصناف، لازم بود شخص با این نهاد مذهبی - سیاسی هماهنگ باشد تا مبدا تحریمی صورت گیرد و جفا شروع شود.

زمانی که کلیسای کاتولیک رومی از بابت میلیونها زندگی ای که در جفاها تلف شدند، پوزش بخواهد، آن موقع حق خواهد داشت درباره لزوم حفظ زندگی کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند، اظهار نظر کند. شگفت آوراست که این کلیسا ناگاه بر آن شد از زندگی کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند دفاع کند، در حالی که زندگان تسلیم مرگ شدند و هنوز هم می شوند. مگر پاپ ها نبودند که دستور جنگ های صلیبی را صادر کردند و مزدوران را برکت دادند؟ مگر در قبال از دست رفتن زندگی این مزدوران چیزی پرداخت کرده اند؟ جواب خیر است. آیا در این جنگهای مقدس و جهادها، به زنان حامله، بچه ها و زندگی انسان ها توجه شده است؟ آیا زشت نیست که درجوار صومعه های خواهران، اسکلت های بچه ها و نوزادان پیدا می شود؟

در صفحه ۲۵۶ کاتیشسم cathéchisme کاتولیک برای افراد بالغ نوشته شده است که کلیسا یک آیین مقدس است. همه می دانند که کلیسای کاتولیک رومی هفت آیین مقدس دارد، ولی این مساله که خود کلیسایک آیین باشد، حرف تازه ای است! این عبارت را نقل می کنم: "کلیسا به عنوان آیین مقدس روح. مشکلات باکلیسا. در پاسخ به این پرسش که روح کجا قرار دارد، اعترافنامه کلیسای کاتولیک چنین می گوید: من ایمان دارم به کلیسای کاتولیک واحد، مقدس و رسولی؛ به عبارتی باید گفت که کلیسا اعتراف می کند که روح مسیح در کلیسا و بوسیله کلیسا به کار خود در تاریخ ادامه می دهد. کلیسا ایمان دارد که قرارگاه و حتی آیین روح است. به بیانی دیگر کلیسا نشانه و وسیله اعمال روح است."

حقیقت آن است که در میان اعتراف لب ها و واقعیت فاصله ای به اندازه فاصله میان زمین و آسمان وجود دارد. جای شک نیست که این روح مسیح نبود که با چنین خشونت در تاریخ کلیسا عمل کرد. زمانی که به عملکرد کلیسا در تاریخ نگاه کنیم، شگفت زده می

شویم . در همین صفحه کاتشیسم برای بزرگ سالان این عبارات را می خوانیم : "به ندرت پیش می آید اعتراف دیگری از ایمان با چنین سوتفاهم و مخالفتی مواجه شود و حتی دسته ای از آن نفرت دارند، واقعیت آن است که بسیاری از مسیحیان کاتولیک مومن با کلیسامشکل دارند. بسیاری می گویند: "برای عیسی بله و برای کلیسا نه " ایراد اصلی که بر کلیسا گرفته می شود، ازاین قرار است که کلیسا به پیغام اصلی خیانت کرده است ، زیرا عیسی طبق این انتقادات - فقیر بود و به نفع بی چیزان عمل میکرد، در حالی که به زعم عده ای کلیسا ثروتمند است و با ثروتمندان و قدرتمندان نزدیک است و از پرداختن به امور اجتماع غفلت کرده است . عیسی واعظ محبت بود و حتی محبت کردن به دشمنان را وعظ می کرد، در حالی که طبق برداشت آنها کلیسا اهل تسامح نیست و با خشونت زیاد و با بی رحمی دشمنان خود را مورد آزار قرار می دهد (انکیزیسیون Inquisition یا تفتیش عقاید نمونه بارز این مساله است)... یک ایماندار کاتولیک چه واکنشی باید در مقابل این "فهرست گناهان " از خود نشان دهد؟ او نیاز ندارد گذشته را زیبا جلوه دهد یا حقایق را کتمان کند. در کلیسا که بخشش گناهان را وعظ می کند می تواند باتوکل به خطای خویش اعتراف کند، همانطور که پاپ آندرین Andrien ششم در رایشتاک نورمبرگ (۱۵۲۳-۱۵۲۲) چنین کرد. این مساله درباره پاپ پل ششم در شورای واتیکان دوم (۱۹۶۵-۱۹۶۲) نیز صدق می کند. مسیح نیاز ندارد صفحه های تاریک تاریخ کلیسا را انکار کند."

البته شایان یادآوری است که این قضیه در نزد خدا به همین سادگی که در کاتشیسم عنوان شده صورت نخواهد گرفت . لازمه بخشش الهی همان توبه واقعی است . خدا این بی رحمی ها را نخواهد بخشید؛ بلکه او به خاطر خون بی گناهی که ریخته شد انتقام خواهد گرفت (مکاشفه ۶: ۹-۱۰، ۱۸: ۷-۸)، زیرا این جنایات بابرنامه ریزی قبلی صورت گرفتند. در صورتی که ما می دانستیم که جنایات علیه مسیحیان ایماندار دوباره تکرار نمی شوند، می توانستیم این فصل از تاریخ را "بسته " تلقی کنیم . ولی نبوت های کتاب مکاشفه می گویند که در حال حاضر اتحاد سیاسی و مذهبی در حال تکوین است . و زمانی که این مرحله به سر انجام برسد، نوبت به تحریم ایمانداران خواهد رسید. پس از تحریم جفایی شروع می شود که در آن : "هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد." (مکاشفه ۱۷:۱۳).

اتفاقی که برای یهودیان زمان رایش سوم افتاد (البته حوادث مشابه ای در تاریخ برای آنها رخ داده بود) برای مسیحیانی که ایمانی کتاب مقدسی دارند نیز تکرار خواهد شد و قرار است آنها از یک دوره جفا بگذرند. جرم آنها این خواهد بود که به یک فرقه شناخته شده یا شورای جهانی کلیساها و یا کلیسای کاتولیک رومی تعلق نخواهند داشت . آنها به عنوان گروه های ارتدادی که جامعه نمی تواند تحمل کند معرفی خواهند شد. در بازار کار، افراد بر اساس مذهب خود گزینش خواهند شد. آیا در این شرایط سیاستمداران صاحب قدرت از زندگی و حرمت انسانی افرادی که ایمان متفاوتی دارند یا دگر اندیش به شمار می آیند، پشتیبانی خواهند کرد؟

بدین ترتیب معلوم خواهد شد بر اساس نبوت‌های کتاب مقدس از این امپراطوری به عنوان وحشی که ضربه شمشیر خورده و زخمی شده یاد می شود (مکاشفه ۱۳:۱۴). شمشیر روح همانا کلام خدا است و اصلاح گران با کلام خدا ضربه ای مهلک به این قدرت جهانی زدند. به همین خاطر است که این قدرت همه اصلاح گران را خادمان شیطان می داند که نظام مورد نظرش را تهدید می کنند، ولی همانطوری که در نبوت آمده است ، زخم مهلک خوب خواهد شد که این امر باعث تحسین و شگفتی جهانیان خواهد شد (مکاشفه ۱۳: ۲-۱۲). که هم اکنون روند شفا در حال کامل شدن است .

همه کلیساهای پروتستان و جماعت های آزاد در زمان شروع کار خود وعظ انجیل را محور فعالیت‌های خود قرار دادند. ولی امروزه ، اغلب این فرقه ها، به این مسائل مانند سنت هایی که به آنها منتقل شده است ، نگاه می کنند. رهبران این فرقه ها از نظر روحانی کور شده اند و نمی دانند راهی که طی می کنند به کجا منتهی می شود. حتی کسانی که بنیادگرا به شمار می آیند هیچ شناخت منسجمی از نبوت‌های کتاب مقدسی که در جلوی انظار در حال وقوع هستند، ندارند و قادر نیستند زیر نور کلام مکشوف شده ، نبوتها را به یکدیگر متصل کنند. بسیاری از رهبران پروتستان در عقایدی مانند به اصطلاح "اسطوره زدایی کتاب مقدس " هستند در حالی که دسته ای دیگر از آنها اسیر "الهامات لیبرال آزادی بخش " شده اند.

پروتستانیسیم به یک مذهب مردمی و اسمی تبدیل شده که تعمد دارد و ظاهر ایمان را حفظ کرده است .تنها عده کمی از پروتستانها از مسیح تجربه ای دارند و از ایمانداران کتاب مقدسی هستند، که هر روز هم از تعداد این افراد کاسته می شود.

در جلسات مقدماتی شورای واتیکان دوم ، پاپ ژان بیست و سوم ، دبیر خانه مسائل اکومینیک را ایجاد کرد و ریاست این دفتر را به کاردینال آگوستین بئا Augustin Bea سپرد. این نهاد کار زیادی انجام داد و آنچه که نهایت به رشته تحریر در آمد، هر کدام از کلیساهای جدا شده را مخاطب می سازد. کلیسای کاتولیک کوشید از زبان این کلیساها استفاده کند و مسائل را به گونه ای عنوان کند که اختلافات کم اهمیت جلوه کنند. هر دو در "قاموس برای الهیات و کلیسا" بند ۱۳ S ۱۲-۱۶ مطلب زیر را درباره شورای واتیکان دوم و در باب اکومنیسم و وحدت نوشت ، این نوشته حاوی اطلاعات با ارزشی است : "این دفتر کانال ارتباطی ای است که به خواست پاپ تشکیل شده و هدف از این اقدام فراهم آوردن راهی برای پیش بردن فعالیت های مشترک او است تا وحدت کامل حاصل شود...پل ششم در زمانی که کاردینال بود همین درک را از مساله داشت ، او در مراسم تدفین ژان بیست و سوم در کلیسای میلان Dom de Milan در تاریخ ۱۹۶۳/۶/۷ از "جهان شمول بودن ایمان کاتولیک و اکومینیاژیون کلیسای کاتولیک رومی Oecumenisation سخن گفت ... از دیدگاه اکومنیسم درونی در آیین کاتولیک به مفهوم وحدت در تنوع است ، این مساله نوید بخش عصری جدید در تاریخ کلیسا است ."

با توجه به احترامی که به دیگر جماعت‌های مسیحی داریم ، باید برای میراث مسیحی برادران جدا شده ارزش قائل شویم . به بیان دیگر لازم است همه "ردها" و "عناصر" مسیحی که بواسطه فیض خدا در میان برادران جدا شده حفظ شدند را شناسایی کنیم: در نظر گرفتن این واقعیت ها ما را به این نتیجه می رساند که آنها هنوز به راستی به کلیسا تعلق دارند، اگر چه باید اذعان داشت که درجه این تعلق متفاوت و ناقص است .

در عبارات زیر (پاراگراف ۷) مساله جدایی ها و شقاقها مطرح نشده است . "ضعف انسانی" باعث جدلهاشد، به گونه ای که در درون گله مسیح با یکدیگر بیگانه شده ایم و کار به جایی رسیده است که بخشهایی از کلیسا جدا شده اند و گروه های مستقل تشکیل داده اند. این مساله باعث شده است تا بدن مسیح ناقص شود. از آنجایی که کلیسا واحد است لذا در کنار کلیسایی که تحت هدایت و مدیریت جانشین پطرس است ، ممکن نیست کلیسای مستقل و حقیقی وجود داشته باشد.

هیچ کلیسای جدا شده از کرسی پطرس نمی تواند بطور مرئی و آسمانی بدین کلیسا تعلق داشته باشد... در پاراگراف ۸ بر وحدت با سر[منظور از این سر پاپ می باشد- مترجم] تاکید شده است که این مساله تنوع در بدن را منتفی نمی کند. عدم تنوع در بدن می تواند به زیبایی آن لطمه بزند و بدین خاطر است که سنتهای مستقلی پیدا شدند، این مساله به طور خاص درباره کلیساهای محترم شرق صدق می کند. ولی در کنار پذیرش تنوع باید به مرجعیت واحد تاکید کرد.

کسی که صادقانه در یک کلیسای جدا شده بسر می برد، در کلیسای حقیقی بیگانه شناخته نخواهد شد، (۹) زیرا چنین کسی از وسیله های زیاد نجات محروم است و از فقدان رهبری به واسطه تعلیم که به حفظ تمامیت ایمان و رسوم کمک می کند، رنج می برد. جدایی به رشد درونی و خارجی خانواده مسیح ضربه می زند و به همین خاطر دعای شرکت کنندگان در این شورا این است که کسانی که در شقاق هستند، به وحدت کامل گله مسیح فکر کنند و همه در محوطه واحد جمع شوند، به همین خاطر لازم است ما همواره میراث مشترک و رابطه روحانی مان را مد نظر داشته باشیم: "رابطه برادری هنوز در میان است ، پس با هم برادریم ."

به دلیل اشتباهات هر دو طرف در گذشته ، راه برادران قوم مسیح از هم سوا شد و آنها از یکدیگر جدا شدند. ولی همه آنها در روح توبه در خانه پدر جمع خواهند شد (پاراگراف ۳۱).

همه برادران باید جبهه ای واحد در مقابل نفوذ آتئیسم Atheism و کمونیسم تشکیل بدهند (۳۵).

همه قسمت‌های کلیسا باید با هم تحت هدایت یک سر رشد کنند. این سر باید نه از شرق باشد نه از غرب بلکه پدر همگان باشد (۴۸).

در عبارات زیر، شرایط عملی وحدت مجدد مطرح شدند و روش این وحدت مجدد تشریح شد: شرقی ها [منظور ارتودوکسها- مترجم]

باید این مساله را مد نظر داشته باشند، در صورتی که آنها بخواهند پیوندند و جایگاه خود را باز یابند، چیزی بیشتر از پذیرش شرایط

عضویت در کلیسا از آنها خواسته نخواهد شد (۴۸) آنها باید اعترافنامه ایمان را اقرار کنند. در این اعترافنامه مساله وحدت کلیسا عنوان شده است . بدون آنکه نیاز به انکار اشتباهات گذشته داشته باشند شرقی ها حق خواهند داشت نظام خود را حفظ کنند (۵۰) نذرهای آن ها معتبر است و می تواند برقرار باشد (۵۱).

باید با برادران خود نیز به زبان انجیلی سخن گویند. می توان با استفاده از این زبان به دل آنها راه یافت ، زیرا زبان انجیلی زبانی است که درک می کنند. باید به آنها بگوییم که تفوق و برتری پطرس یک خدمت و یک وظیفه شبانی است . تفوق پطرس خدمتی است که سالار رسولان از مسیح دریافت کرده است . او خدمت رادریافت نکرد تا حکمفرمایی یا سلطنت کند بلکه منظور این بود که او باید گله مسیح را شبانی کند. اختیارات حقوقی که به پطرس داده شد بدین منظور به او محول گردید که وی بتواند از عهده وظیفه شبانی خود بر آید. این همان تصویر صحیح شبانان حاکم کلیسا است . کلیسایی که قدرت جذب کننده خود را برای جلب برادران جدا شده بکار می برد. آنها را باید از طریق عشق و محبت و با دستی مقتدر به سوی یگانه پناهگایی که مسیح مهیا کرده که همانا کلیسای کاتولیک است بکشاند.

"باید امروزه همه جا به همه جماعت های جدا شده ای که خدا به آنها اشتیاق به جهت وحدت داده است ، هدف واقعی این حرکت را نشان داد، زیرا کلیسا خانه سلامتی برای همگان است ..."

"فصل بعدی (۵۰) به منزله دعوتی شخصی برای هر مسیحی ، به جهت [رجعت] به کلیسای مادر است . وجود عناصر کلیسایی در میان آنها، تنها به عنوان دعوت برای ورود به وحدت کلیسای کاتولیک روم تلقی شده است . این مساله به ویژه درباره کتاب مقدس و آیین هایی که به کلیسای مسیح تعلق دارند و وسیله تحقق وحدت هستند، صدق می کند. به علاوه ، مسیحیان تنها به صورت فردی در نظر گرفته نشده اند بلکه ما آنها را در اتحاد با جماعت خود می بینیم .

با این وجود، کسی که با اشتیاق کامل خواهان پیروی از خواست مسیح است و می خواهد در اکومنیسم رشد کند باید تحت مدیریت روح مسیح قرار بگیرد، یعنی وارد این کلیسا شود که یگانه خانه خدا است . در این خانه منزل های بسیاری است که در اتحاد ایمان و تحت یک هدایت و مشارکت بسر می برند. آنها زیر نظر جانشین مسیح یعنی پاپ روم هستند.

همه تعمید یافتگان جماعتی در مسیح تشکیل می دهند. کاتولیک ها نیز باید اشتباهاتی را که باعث تفرقه شدند اعتراف کنند و در دعا از خدا بخواهند که قوم خود را از حالت تفرقه به اتحاد کامل سوق بدهد.

شایسته است در فصل اول که به اکومنیسم کاتولیک می پردازد، لزوم تعلق به کلیسای یگانه و راستین به عنوان پایه مورد تاکید قرار گیرد. لازم است مساله بگونه ای عنوان شود که ترس ها و نگرانی های برادران جدا شده بر طرف شود.

تنها هدف جنبش اکومینیک این است که راهی برای برقراری مجدد وحدت همه مسیحیان در گله مسیح مهیا شود.

خواندن اسناد و توضیحات کل شورای واتیکان دوم در کتاب هردر Herder از این حیث اهمیت دارد که حاوی اطلاعات زیادی است ، در صفحه ۷۴۷ در پایان چنین آمده است : روم ، سن پیر (پطرس مقدس) ۷ دسامبر ۱۹۶۵ ، من ، پل اسقف کلیسای کاتولیک ؛ هدف از این برنامه ریزی دقیق ، جلب کلیساهای جدا شده است تا آنها بتوانند بدون مانع به آغوش کلیسای مادر برگردند. هم اکنون کلیسای مادر آغوش خود را برای آنها باز کرده است . تعمیم کسانی که تعمیم تثلیثی دارند، معتبر شناخته خواهد شد. چند سال پیش چنین نبودو کسانی که کاتولیک می شدند دوباره تعمیم می گرفتند.

ساعت تصمیم فرا رسیده است ، لحظه ای نزدیک می شود که پس از آن دیگر امکان بازگشت وجود نخواهدداشت . واپسین هشدار آسمانی از این قرار است : "و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می گفت : ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبدا در گناهانش شریک شده ، از بلاهایش بهره مند شوید." (مکاشفه ۴:۱۸). کسی که در زمان تحقق اتحاد کامل مذهبی وارد "کلیسای وحدت " شود دیگر نخواهد توانست عضو کلیسای مسیح شود. این مساله درباره کلیساهای مستقل و پروتستان نیز صدق خواهد کرد، زیرا آنها از طریق عضویت در شورای جهانی کلیساهای به آغوش کلیسای روم باز خواهند گشت . هر فرقه ای علامت وحش را دارد که همانا نشانه وحدتی است که "کلیسای مادر" تعیین کرده است . هر کس فرمول تثلیثی کاتولیک رومی را قبول کند و تعمیم تثلیثی داشته باشد به کلیسای کاتولیک (طبق تعریفی که از وحدت شده است) تعلق دارد و نیازی به تشریفات عضویت نخواهد داشت .

تفکر وحدت که در عصر حاضر مطرح شده ناشی از سوءتفاهمی است که درباره دعای کهناتی است .منجی در دعای کهناتی خود برای فدیہ شدگان و خاصان خود مسالت کرد، او دعا نکرد تا همه گروه ها به اطاعت در آیند. کلمات دعای او از این قرار است : "و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشندچنانکه ما یک هستیم . من در ایشان و تو در من ، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان رامحبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی ." (یوحنا ۱۷: ۲۲-۲۳).

در این مساله وحدت کتاب مقدسی با مسیح توضیح داده شده است ، در حالی که هم اکنون سخن از اتحادی جهانی و غیر کتاب مقدسی در چهارچوب کلیسای روم است ، تنها کسی که از نو متولد شده است می تواند دراین یک شدن مورد نظر حق قرار گیرد. هر کس خودش تصمیم می گیرد که به کدام یک از این روندهای وحدت بپیوندد.

فصل بیست و هشتم

نتیجه گیری و تعمق درباره عدد مرموز ۶۶۶

با توجه به مطالب عنوان شده ، بخش عمده دنیای روحانیت نمی تواند درباره چیزهایی که ما به آنها اشاره کرده ایم ، بی اطلاع باشد. مگر این که روحانیون تصمیم بگیرند عمد چشمان خود را در این مورد ببندند یا اینکه علاقه ای به کشف حقیقت نداشته باشند. تحولات کلیسایی (به ویژه از زمان کنستانتین و شروع کلیسای روم)بارها مورد بحث قرار گرفته و هم اکنون نیاز به تحقیق و تفحص بیشتر در این خصوص نیست . از سده پنجم تا سده یازدهم تعیین پاپ بر عهده امپراتور بود. ولی پس از آن این به اصطلاح "روحانیون" این وظیفه را به عهده گرفتند.

"پاپ نیکولاس دوم Nicolas II به مناسبت گردهمایی پاک Paques در سال ۱۰۵۹ حکمی صادر کرد که طبق آن انتخاب پاپ فقط توسط یک شورای کاردینالها انجام شود. هدف وی جلوگیری از نفوذ فرمانروای امپراطوری مقدس آلمانی رومی و شاهزادگان رومی در قضیه انتخاب پاپ بود."

(B.harenberg chronik der ۲۸۷Menschheit, s.)

طولی نکشید که پاپها از قدرتمندان این جهان نیز قوی تر شدند. زیرا توده مردم که از جهنم وحشت داشتند از پاپ ها پشتیبانی می کردند. از نظر پاپ ها این وضعیت کافی نبود و کار به جایی رسید که تعیین امپراطور برعهده پاپ گذارده شد: "روم ، مارس ۱۰۷۵، دیکتات Diktat پاپ گریگور هفتم در دیکتاتوس پاپائه "Dictatus Papae" خود به مناسبت گردهمایی روزه ، اعلام کرد که اسقف روم حاکم مطلق کلیسای همگانی است . او گفت : "که تنها پاپ حق دارد نشانه امپراطوری را حمل کند، پاپ حق داشت امپراطور را برکنار کند و تابعین یک پادشاه ظالم را از قسم بیعت آنها آزاد کند. او تصریح کرد کسی حق ندارد درباره پاپ حکم کند."

(۲۸۸B.Harenberg Chronik der Menschheit, S.)

این جهت گیری های قدرت دنیایی ، سیاسی و مذهبی چه ارتباطی با کلیسای عیسای مسیح یا اعلام انجیل و ملکوت خدا دارند؟ حاکمان چه در لباس حکومتی و چه در کسوت مذهبی همواره در پی آن بودند که ملکوت خود را بنا کنند.

پاپ ها به مقام بالایی که خود اختراع کرده بودند دست یافتند. به همین خاطر است که آنها بر تخت متحرک (Sedia gestatoria) جلوس می کنند و حمل می شوند. همه مردم به آنها نگاه می کنند و می کوشند از آنها برکت بگیرند تا مورد توجه او باشند. مردم توقع دارند که او (پاپ) برای آنها شفاعت کند. ولی زمانی که با دلایل غیر قابل انکار درمی یابیم که این کلیسای همگانی چیزی ندارد که با کتاب مقدس تطابق داشته باشد، نمی توان در این باره سکوت کرد و مورد غضب الهی قرار نگرفت . البته ما اعضای بی شمار این کلیسای همگانی را زیر سوال نمی بریم ، حتی قصد ما این نیست که به این شخصیت مودب و مقید که عنوان پاپ را دارد حمله کنیم

، بلکه ما به سیستم و نهاد حاکم حمله می کنیم . ولی نتیجه نمی توان گرفت بجز این که ما شاید با بزرگترین فریب و تقلب تاریخ بشریت مواجه هستیم . اگر چه امکان دارد عمدی در کار نباشد.

طبق گاه شمار کتاب مقدسی ما در آستانه بزرگترین تسویه حساب روحانی تاریخ قرار گرفته ایم . در تاریخ و در همه اعصار آن همواره بودند مردانی که این موضوع را موشکافی کردند. مارتین لوتر نیز در عصر خود سخنان تندی درباره پاپها ایراد کرد. اگر چه لحن غیر مودبانه او امروز دیگر مرسوم نیست . این کار برای او آسان نبود ولی دعوت خدا از او چنین بود. او این مساله را با توجه به نبوتهای عهد عتیق عنوان کرد. او در مقدمه ای که در چاپ دوم اصلاح شده اش بر کتاب دانیال نوشت چنین آورده است : "واضح است کسی که توصیف شده است شخصی جز پاپ نیست . او در نجاست خود، بدون اینکه خجالت بکشد، فریاد می کشد که همه کلیساها و تخت ها زیر حاکمیت او هستند و کسی نمی تواند بر او حکم کند. او مدعی آن است که همانطوری که خورشید از ماه برتر است به همین ترتیب پاپ از امپراطوری ها برتر است . طبق این ادعا مرجعیت قدرت بالاتری دارد و بقیه موظفند اطاعت کنند... حتی در صورتی که پاپ تعداد بیشماری از نفوس را به سمت جهنم هدایت کند کسی حق ندارد بپرسد: چه کار می کنی ؟ این تنها حرف نیست بلکه چیزی است که در واقعیت دیده می شود و باید گفت که فرمانروای واقعی امپراطور نیست بلکه این پاپ است ، که امپراطوری می کند و امپراطور علیرغم حقوق خود چون نوکر مطیع و پابوس پاپ است . این همان چیزی است که پطرس اخبار کرد (دوم پطرس ۳:۳)، او گفت که عده ای طبق هوسها و خواسته های خود زندگی خواهند کرد و بدین ترتیب نبوت دانیال روشن می شود. دانیال در باب ۱۱ آیه ۳۶ می نویسد: "و آن پادشاه مطابق اراده خود عمل نموده ، خویشان را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست ."

این همان تصویری است که پاپ از خویش ارائه می کند زیرا ادعای او این است که از نجات (شاید منظور لوتر کتاب مقدس باشد) برتر است . این کتاب مقدس است که باید تخت پاپ و ارزش آنرا تایید کند، ولی پاپ کسانی را که زمانی بر پایه کتاب مقدس علیه او حرف زدند، مورد آزار و اذیت قرار می دهد. او آنها را نفرین کرده ، چون مرتدین و فرزندان شیطان می سوزاند. پاپ هنوز از این روش استفاده می کند. خاصان او هنوز در این عقیده پافشاری می کنند که کلیسا (پاپ) از کتاب مقدس بالاتر است . و این تحقق همان چیزی است که دانیال به آن اشاره می کند و می گوید که سخنان عجیب به ضد خدای خدایان خواهد گفت ...

درست است که مستبدین دیگری نیز به کلام خدا یورش برده اند ولی آنها از روی نادانی چنین برخوردی را داشته اند. در حالی که پاپ آگاهانه این کار را می کند. او مایل است بر کتاب مقدس و کلام خدا سلطنت کند. گاهی او سخنان کتاب مقدس را به عنوان آموزه شیطان محکوم می کند و در واقع بخشهای خاص دیگری را از آن نقل می کند. به همین خاطر است که او خویشان را خدای روی

زمین می کند و جسارت را به جایی می رساند که خود را خدای خدایان ، رب الارباب و پادشاه پادشاهان می نامد، به بیانی او مدعی است که از انسان ساده برتر است ، یا دقیقتر بگویم آمیزه ای از خدا و بشر، یعنی یک خدا-بشر است ، درست مانند مسیح که خدای انسان بود. او می خواهد خلیفه همین مسیح باشد و در عین حال مرتبه ای بالاتر از وی داشته باشد.

پولس رسول در رساله خود به دوم تسالونیکیان ۲: ۳-۴ به متن کتاب مقدس در دانیال رجوع می کند: "...زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛ که او مخالفت می کند و خود را بلندتر می سازد و از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود، به حدی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته ، خود را می نماید که خدا است . " واقع امر این است که کسی نمی تواند خود را از نظر ذات و عظمت از خدا بالاتر قرار دهد، بلکه منظور یک حرکت بر ضد خدای معبود است ، که موعظه شد و ستوده گردید که به ضد کلام خدا و عبادت خدا است .

زیرا مرد شریر و پسر هلاکت به صورت مفرد ذکر نشده است . او یک گناهکار و گمراه فردی نیست ، به عبارتی او تنها پریواتوس privatus نیست بلکه پوبیلکوس publicus نیز است ، بدین مفهوم که دیگران را به سمت گناه و هلاکت هدایت می کند...پاپ این خدمت گناه را به دو صورت انجام داده است .

او ابتدا مراسم و آیین های زیادی را ابداء کرد. Oblat [کسی که بدون ذکر قسم نامه به جرگه روحانیت پیوسته باشد- مترجم]، آب متبرکه ، نیایش و توسل به علیا، زیارتها، گروه های برادری ، صومعه ها، آیین قربانی ، روزه و عبادت و غیره را ابداء کرد. این چیزها در Mausim پاپ ذکر شده اند. او آیین راستین الهی را که همانا کلام خدا، ایمان و غیره هستند، نجس کرد. او با ابداع قوانین بی شمار مسیحیان را تحت فشار گذاشت و چیزهایی را که به نظر خدا گناه نیستند به عنوان گناه معرفی کرد. پاپ هر موقع و زمانی که می خواست مخلوقات خدا را نجس می کرد، به گونه ای که خوردن کره و تخم مرغ ، پنیر و گوشت گناه است در حالی که خدا این چیزها را به ما عطا کرده تا در پاکی و بدون گناه از آنها تمتع ببریم .

او زمان و ایام را به گناه آلوده کرد، زیرا در هر زمانی که او خواست روزه گرفته ایم و عیدها را برگزار کرده ایم و این مساله درباره خوراکیهای گوناگون (حتی نان) و چیزهایی که می نوشیم صدق می کند؛ زیرا او گفت که با تناول آنها گناهکار می شویم . او به همین ترتیب مکانها و آلات را به گناه آلوده ساخت ؛ به گونه ای که دیگر دست زدن به سنگ و چوب در (کلیساها و اماکن مقدسی) که تقدیس شده اند جایز نیست . البته گاهی اوقات بطور استثنایی می توان به قربانگاهها و آلات مربوط به آن دست زد. در گذشته خطای بزرگی بود اگر یک شخص غیر روحانی با دست لخت جام و پارچه مقدس و سینی گرد عشاء را لمس می کرد. در زمانی که این آلات باید شسته می شدند هیچ خواهر روحانی مقدسی جرات نداشت این کار را بکند. و این وظیفه ای بود که ابتدا باید به

کشیش محول می شد. بدین ترتیب بود که گناهان و قوانین بی شمار مربوط به جام ابداع شد... ازدواج که توسط خدا نهاده شده است ، در صورتی که در زمان ممنوع ، برگزار می شد، در شمار گناهان قرار می گرفت . و بدین شکل بود که به میل کشیش بستر زناشویی به گناه مبدل شد.

... او خواهان آن است که نظام سوم الهی یعنی ازدواج را از بین ببرد تا چیز سالم باقی نماند. وی نه تنها ازدواج را بر روحانیون حرام کرد بلکه آنرا بدنام و کثیف و بی حرمت ساخت ، به گونه ای اینطور می نماید... که ازدواج مربوط به ناپاکی ، طبیعت نفسانی انسان و بی دینی است . او بدین ترتیب کاری کرد که خدا در ازدواج جلال داده نشود، پاپ این مساله را نادیده انگاشت که خدا ازدواج را مبارک کرد و آن را عهد خودخواند. او به واسطه بخشش فیض آمیز خویش بستر زناشویی را پاک و محترم شمرده و خواهشهای جسمانی در درون زناشویی را نادیده می گیرد[گناه نمی داند- مترجم] . بدین ترتیب ، EndeChrist (منظور پاپ است) باید آنچه خدا برکت داده را نفرین کند و آنچه خدا پیوند داده را از هم جدا کند و آنچه خدا بدان عزت داده است را بی حرمت کند. خلاصه او همه چیز را تاراج می کند و از میان می برد و می خواهد بالاتر از هر آنچه خدا کرده است ، قرار گیرد و به ضدیت با آن برمی خیزد. پاپ بخاطر عفت یا "حفظ طهارت " ازدواج را ممنوع نکرده است . بلکه بدین خاطر این کار را کرد که می خواهد مختار باشد و به میل خود عمل کند، بدون اینکه کسی به او امر و نهی کند... (M.Luther, Bibel II ۸۳۶ Ansgaba, S.).

آنچه مارتین لوتر در بالا پرورش داده است در آن زمان تازگی نداشت ، به این ترتیب که این نگرش به زمان قبل از شروع اصلاحات برمی گردد. همه کارشناسان کتاب مقدس همواره بدین حقیقت وقوف داشتند[] که پاپ ضد مسیح است .

در تطابق نامه کتاب مقدس جیبی که بوشنر Buchner تنظیم کرده مساله به این شکل مطرح شده است : این تفسیر که پاپ ضد مسیح است در کلیساهای پروتستان قدیم رایج بود تا حدی که در اعتراف نامه ایمانی کلیسای اصلاحی فرانسه درج شده بود... البته این اعتقاد تنها در میان پروتستانها مطرح نبود بلکه دسته ای در سده نهم ، پیش از شروع اصلاحات به این مساله اعتقاد داشتند... در هر

سده ای بودند کسانی که چنین فکری کردند و لوتر این اعتقاد را دوباره مطرح کرد (O.Markmann, Endzeit, Entruckung, antichrist, S ۶۲) زمانی که به آیین کلیسا نگاه می کنم و آن را با روش های کتاب مقدس مقایسه می نمایم به زودی درمی یابم که همه چیز از بنیاد عوض شده است . هیچ اثری از ایمان اصلی که یک بار به مقدسین سپرده شده باقی نمانده است . واقعیت آن است که در زمان برقراری و تدوین اصول جزمی ، گفته کلام مورد توجه قرار نمی گیرد. به عبارتی در ازای تدوین اصول

جزمی کلیسای کاتولیک ، اصول کتاب مقدس به ناچار در عمل باطل شده اند: زمانی که ما ادعاهای خیالی مذهب را با نوشته های کتاب مقدس مقایسه می کنیم ، به سهولت متقاعد می شویم که باطل هستند. به عنوان مثال در کلام آمده است : "و کسی به آسمان

بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است. "(یوحنا ۳:۱۳). با وجود این صراحت لحن ، اصل جزمی عروج مریم به تازگی برقرار شد که این مساله در تضاد آشکار با گفته کتاب مقدس است . آیا نباید به خدا احترام گذاشت و همه آموزه ها و فرامینی را که پاپ ها معین کرده اند به عنوان تعالیم ضد مسیح معرفی کرد؟ زیرا آشکار است که این آموزه ها در تضاد با آموزه های مسیح هستند.

این گفته که : "هر که کلیسا را به عنوان مادر ندارد، پدر او خدا نیست " مردم را به وحشت انداخت ، زیرا انسان بدین خاطر آفریده شد که با خدا مشارکت داشته باشد. این تعلیم ، که کلیسای مذکور را مسیح بنیان گذاشته و در ابتدا همه ، از جمله مریم ، کاتولیک بودند، دروغی بیش نیست . همه کتاب های تاریخی این مطلب را تایید می کنند. همانطوری که در بخشهایی از این کتاب خاطر نشان شد، در سده های نخستین هیچ کلیسای کاتولیک رومی متحدی وجود نداشت . در آن زمان از کلیسای متشکل یافته هم خبری نبود. فقط می توان گفت که پس از عصر رسولان ، چندین گرایش ایمانی پیدا شد؛ ولی کلیسای متشکل و متحدی وجود نداشت زیرا این به اصطلاح اتحاد تشکلی تنها در زمان کنستانتین میسر شد. در آن زمان نه از پاپها خبری بود و نه از کاردینال ها و غیره . متأسفانه محققان پروتستان بطور شایسته ای حق مطلب را ادا نکردند. شاید علت این امر این باشد که آنها نیز به جای تفحص برای ارائه سیر واقعی تحولات بدنبال یافتن نشانه های اتحاد خیالی بودند. اغلب پروتستانهایی که خود از کلیسای کاتولیک منشعب شده اند، معتقدند که با کلیسای راستین عیسی مسیح روبرو هستند و به خود زحمت نمی دهند در تاریخ سده های اول به دنبال حقیقت بگردند. آنها صرف از وجود اختلافات و اشتباهات گذشته سخن می گویند.

پاپ ها خویشان را جانشینان پطرس می دانند، در حالیکه اسقف ها مدعی آن هستند که جای رسولان را گرفته اند. ولی این پرسش مطرح است که آیا واقع چنین است ؟ پطرس نه در اورشلیم تخت داشت نه در رم . مساله تفوق پطرس واقعیت تاریخی ندارد. بیشتر اینطور می نماید که در زمان شورای اورشلیم ، این یعقوب بود که ریاست شورای کلیسا را عهده دار بود، زیرا پس از آن که پطرس و برنابا و پولس به نوبت سخنرانی کردند، این یعقوب بود که تحت هدایت روح القدس و مطابق با کلام انبیاء، رشته کلام را در دست گرفته و نتیجه شورا را به صورت خلاصه اعلام کرد (اعمال باب ۱۵ از آیه ۱۳). وی در آیه ۲۸ می گوید: "زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم ... " خدا همواره در هر شرایطی از شخصی استفاده کرده است ، یک بار با یکی کار کرد و زمانی از دیگری استفاده نمود. پطرس و پولس و بقیه هر کدام در شرایطی مورد استفاده خدا قرار گرفتند. ولی خدا هیچ کس را خلیفه یا رئیس دیگران قرار نداد و تفوق رسولی بر سایر رسولان نیز مطرح نشد. این مساله زمانی عنوان شد که روم خواست دیدگاه خود را تحمیل کند، ولی چنین چیزی در کلام نیامده است .

پاپ خود را خلیفه مسیح معرفی می کند در حالی که حتی یک بار اثری از چنین خدمتی در کلام دیده نمی شود، او خود را اسقف همگانی و جهانی می داند در حالی که چنین مقامی در ملکوت خدا وجود ندارد. پطرس رسول چنین نوشت: "از آن رو که مانند گوسفندان گم شده بودیم، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته اید." (اول پطرس ۲: ۲۵)، در اینجا منظور او، مسیح است و نه یکی از پاپ ها. پاپ مدعی آن است که "رئیس شبانان است" یا به بیانی "سر" است. چگونه این امر امکان پذیر است؟ ما می دانیم که مسیح به عنوان شبان نیکو زندگی خود را در راه گوسفندان خود نهاد (یوحنا ۱۰) و به عنوان رئیس یا سر [در زبان یونانی یک واژه در هر دو مورد بکار رفته است - مترجم] کلیسا گمارده شد (افسیسیان ۱: ۲۲). پس کجا این به اصطلاح "ابرسر" می تواند جایی داشته باشد؟ به یقین در کلیسایی که مسیح، سر و رئیس آن است جایی برای رئیس دیگری باقی نمی ماند، لذا این امر تنها در کلیسای پاپ امکان دارد!

پاپ دوست دارد همه جهان به او احترام بگذارند و از او به عنوان "پدر مقدس" یاد کنند. ولی چنین نوشته شده است: "و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است." (متی ۲۳: ۹). میلیونها نفر با یاد کردن شخصی به عنوان "پدر مقدس" به خدا کفر می گویند، زیرا این لقب تنها شایسته خداست. این به اصطلاح پدر مقدس در آسمان است یا در روم؟ پدر هر فرزند حقیقی خدا در آسمان است و این اسم او است که باید تقدیس شود.

مقامات کلیسا همه جا در قسمت افتخاری (صدر مجلس) می نشینند و دوست دارند مردم به آنها ادای احترام کنند. این حق آنها است، زیرا به گفته کتاب مقدس روزی به کوه ها و صخره ها فریاد خواهند کرد که: "...بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره" (مکاشفه ۶: ۱۶).

کلیسای کاتولیک رومی توانست به مردم بقبولاند که نهادی آسمانی بر روی زمین است. این مساله بدین مفهوم است که خود مسیح آن را به حیات خوانده است و اختیار نجات مردم را تنها به آن داده است. ولی این مطلب صحت ندارد! عنوان کردن این ادعا به مفهوم نقض واقعیت حاکم بر سه سده نخستین تاریخ کلیسا است. به همین ترتیب هیچ کلیسای متشکل دیگری را مسیح تاسیس نکرده است تا چه رسد به اینکه کلیسای مذکور از قدرت نجات بخش برخوردار باشد. گرایشات گوناگونی که در سده های نخست وجود داشته و سپس به نام "سیاست وحدت تحمیلی" سرکوب شده بودند، به دنبال اصلاحات دوباره به صورت جریانات روحانی ظهور کرده اند.

امروزه تطابق دادن آموزه و روش، چندان مد نظر نیست، اگر چه مردم در وضع روحانی نه چندان خوب بسر می برند. همه به فکر ایجاد مشارکت در روند وحدت هستند، ولی عیسی مسیح در وسط این تحولات کلیسای خود را بنا می کند. او به واسطه انتشار انجیل،

اشخاصی را از هر قوم و زبان و ملت که به آوازش گوش می دهند، دعوت می کند که از همه کلیساها خارج شوند تا خویشتن را با کلام هماهنگ سازند. او کلیسا را به سمت تکمیل هدایت می کند تا برای بازگشت پر شکوه او آماده شود.

کلیسای عیسی مسیح از نظر مادی ثروتمند نیست و به قول پطرس نه نقره دارد نه طلا، بلکه از ثروت روحانی برخوردار است. این همان برکت است که کلیسا از خدا دریافت کرده است. شیطان حاضر بود همه ثروتهای دنیا را به عیسی تقدیم کند، ولی عیسی این پیشنهاد را رد کرد، زیرا می دانست که طبق وعده های کتاب مقدس که به موقع محقق خواهند شد زمانی فرا می رسد که بر همه ممالک زمین حکومت کند. پاپ مدعی آن است که تا انتهای زمین خداوندی می کند، این ادعا نشان می دهد که او در تضاد با مسیح است. اگر تاریخ بشریت بدون پاپ ها جهت دیگری می یافت نه از جنگهای صلیبی خبری می شد، نه از اشکال دیگر جهاد، و میلیونها نفر تحت جفا قرار نمی گرفتند و شهید نمی شدند. آنها از مسببان برده داری نیز بودند، زیرا میسیونرهای کاذب شان راه را برای ورود بازرگانان آماده کردند.

حتی کارشناسان مسائل مالی قادر نیستند ثروت واتیکان را تخمین بزنند. کسی که از اتاق های کاخ بازیلیک سن پیر دیدن می کند در مقابل این همه طلا و جواهرات و اشیای ارزشمند دیگر که به نمایش گذاشته شده اند به حیرت می افتد روم ظاهر یک شهر مذهبی است! هر کس به محض رسیدن به فرودگاه با Banco di santo spirito (بانک روح القدس) مواجه می شود. ثروتهای انبوه در خانه های مردم نیستند بلکه در مرکز حوزه های کلیسایی، یا به عبارتی در واتیکان.

کلیسای کاتولیک رومی یک قدرت سیاسی - مذهبی جهانی است. این کلیسا در همه سطوح فعالیت دارد و نظام یسوعین را که کاملاً به او وقف شده است برای انجام اراده خود بکار می گیرد. یسوعین همه پستهای کلیدی را اشغال می کنند، آنها در دولتها، دانشگاهها، مراکز اجتماعی، بیمارستانها، کودکانها و غیره حضور محکمی دارند. آنها با غیرت زیاد می کوشند کلیسای کاتولیک را به مقام دین دولتی برسانند و برای نیل به این هدف از همه کانال های رسمی استفاده می کنند. آنها مشاوران و کاتبان دست نوشته های مهم سیاست مداران شرق و غرب هستند. "L'Opus Die" [یک مجموعه کاتولیکی - مترجم] همه جا، چه در میان پروتستانها و چه در میان کمونیستها نفوذ کرده است. آنها مانند گذشته معتقدند که "هدف، وسیله را توجیه می کند".

با وجود اینکه کلیسای کاتولیک مدعی آن است که به تنهایی و به صورت منحصر به فرد قدرت نجات دادن دارد، به اعضای این کلیسا - اگر چه ممکن است آنها در همه آیین های مقدس شرکت کرده و سعادتمند اعلام شده باشند - گفته می شود که از برزخ سردر خواهند آورد. چگونه ممکن است کلیسایی که برای مردگان خود آیین مذهبی برگزار می کند قادر به نجات مردم باشد؟ اثری از چنین مراسمی در کلام دیده نمی شود. در دعاخانه قبرستان این گونه حرفها شنیده می شود: "خدا را خوش آمد که برادر (یا خواهر) ما را در

جلال خودبپذیرد... " این اندیشه بر سنگ قبرها نیز ملاحظه می شود: "آرمیده ... اینجا فلانی در خدا آرمیده است ... " ولی

در Exequien||اینطور می نماید که خدا را خوش نیامد که طرف را بپذیرد زیرا این شخص باید از برزخ بگذرد! کسی که اندکی به این مساله فکر کند، ناگزیر متوجه خواهد شد که هیچ چیز با هم جور در نمی آید.

عیسی مسیح در زمان خود این پرسش را مطرح کرد که : "تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم " (لوقا ۴:۲۰). او امروز نیز این پرسش را مطرح می کند که : "اصلاحات و همه بیداری های بعد از آن از آسمان بودند یا از انسان ؟" در زمان مسیح ، کاتبان نتوانستند پاسخ دهند. کاتبان امروزه چه ؟

آنها چه جوابی برای این پرسش دارند؟ آنها پاسخی ندارند، خون همه شهیدانی که زندگی خود را داده اند تا ما امروز بتوانیم کتاب مقدس را بخوانیم و حقایق آن برای ما دوباره روشن شوند، علیه رهبران این نسل که دنیای پروتستان را به بازگشت به آغوش کلیسای مادر یعنی کلیسای روم ، سوق می دهند، در روز آخر فریاد خواهند کرد. کلیساهای مستقل نیز مانند کلیسای پروتستان فریب خوردند. تا چند سال پیش ، این به اصطلاح اعتراف نامه نیکیه چنین ادا می شد: "...به کلیسای همگانی و رسولی " ولی امروزه حتی پروتستانها آن را به شکل زیر قرائت می کنند: "...به کلیسای مقدس کاتولیک و رسولی ...".

از نظر کتاب مقدس چه کسی است که می تواند هم در یک ورزشگاه کازابلانکا در مقابل ۸۵ هزار نفر مسلمان سخنرانی کند و هم در آبیجان به طلسم گرایان برکت دهد؟ چه کسی است که در مقر سازمان ملل در نیویورک یادر ساختمان شورای جهانی کلیساها در ژنو و یا در پارلمان اروپا در استراسبورگ سخنرانی می کند؟ این شخص به کشورهای اسکاندیناوی و حتی جاهایی که مردم پذیرای او نیستند نیز می رود.

در کتاب مقدس و بلاخص در مکاشفه ، این قدرت و اختیارات به گونه ای دقیق و غیر قابل انکار تشریح شده است . شخصیت او با عدد ۶۶۶ معرفی می شود (مکاشفه ۱۳: ۱۷-۱۸)، در این آیات آمده است : "و اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد. در اینجا حکمت است . پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است . " این عدد در عنوانی که پاپ به خود اختصاص داده است و کسی دیگر در زمین ندارد، یعنی عنوان "جانشین پسر خدا" قابل ملاحظه است :

VICIARIVSFILII DEI

۶۶۶=۱+۵۰۰+۱+۱+۵۰+۱...+۵+۱ . +۱۰۰+۱+۵

بر حسب حادثه نیست که امپراطوران روم عنوان LATINVS REX SACEDOS را حمل می کردند. معنی این عنوان "پادشاه و کاهن لاتین" است .

واقعیت آن است که از روم بت پرست بود که روم پاپی بوجود آمد، عجیب آن است که این عنوان در لاتین ۶۶۶ می شود.

LATINVS REX SACEDOS

۵۰+۱+۵۰. ۱۰+.. ۱۰۰+...۵۰۰+..=۶۶۶

در مکاشفه ۱۷، از این نهاد به صورت نمادی تشریح شده و از آن به عنوان یک مادر یاد شده است . از آنجایی که کل بشریت فریب مذهبی خورده و این نهاد همه جهان را مسحور و وارد لعنت کرده است ، خود خداوند محکومیت آن را اعلام کرد. بارها در مکاشفه ۱۸ از نابودی آینده این به اصطلاح "شهر جاوید" سخن رفته است . تصریح شده که بابل در ظرف یک ساعت نابود می شود: "به اندازه ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می گوید: به مقام ملکه نشسته ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید. لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است ، خداوند خدایی که بر او داوری می کند"(مکاشفه ۱۸: ۷-۸). تا به امروز، کلام خدا به موقع یعنی در زمان معین محقق شده است .

با اتکا به یگانه مرجع راستین و معتبر کلام جاوید خدا، از همه حق جویان می خواهیم به کلام خدا روی آورده و به گفته های کتاب مقدس ایمان بیاورند.

قصد ما این نبود که به کسی حمله کنیم یا تسویه حساب نمائیم ، خدا در داوری نهایی ، بر پایه کلام خود حکم را صادر خواهد کرد. ولی هم اکنون سخن از ۸۰۰ میلیون کاتولیک است (که به آنچه که بدان ها تعلیم داده می شود ایمان دارند غافل از آنکه این نهاد را مسیح به وجود نیاورده است و هیچ گاه کلیسای عیسی مسیح نبوده است). و به همان اندازه پروتستان ، که خواهان کسب نجات هستند. این افراد به کلیساهای خود ایمان دارند و فکر می کنند که بدین ترتیب وارد نجات شده اند. آنها نمی دانند که اغوا شده اند و با فریبی جاوید از دنیا خواهند رفت . اگر چنین دروغی در مذهبی صورت بگیرد که هیچ گونه رابطه ای با مسیح ندارد جای ناراحتی خواهد داشت ، ولی دروغ گفتن به نام مسیح قابل گذشت نیست .

تنها آن چیز ارزشمند است که خدا در زمان تاسیس کلیسای عهد جدید از طریق یک دهان شایسته و وقف شده گفت : "و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد." (اعمال ۲: ۲۱، یوئیل ۳: ۳۲). عده ای نجاتی را که از خداوند ناشی می شود به وابستگی افراد به یک کلیسا و روش های آن منوط کردند. احتمالاً روحانیون متوجه نشده اند که چه اتفاقی افتاده است .

مردم پروتستان و کلیساهای ملی مدعی اند که تنها بر کتاب مقدس تکیه می کنند. ولی از حرف تا عمل فاصله زیادی وجود دارد، زیرا مشاهده می شود که آنها نیز سنت ها و روش های غیر کتاب مقدسی را معمول کرده اند. کاتولیک ها مدعی هستند که بر کتاب مقدس و سنت تکیه می کنند. ولی با یک بررسی دقیق به راحتی درمی یابیم که سنت هایی به آیات کتاب مقدس مزین شده اند. خداوند چنین سنت هایی را با لحن محکمی محکوم کرده، "عبث" می داند: "پس مرا عبث عبادت می نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می دهند... پس بدیشان گفت که حکم خدا را نیکو باطل ساخته اید تا تقلید خود را محکم بدارید." (مرقس ۷: ۷-۹).

این گفته کتاب مقدس و آیات دیگر به ما خاطر نشان می کند که هر آیین مذهبی که اساس کتاب مقدسی ندارد عبث است. پس هر "دروغ بر مریم" عبث است و هر دعای Rosaire [نوعی دعا که با تسبیح انجام می شود- مترجم] عبث است، هر فریضه مذهبی عبث است و هر زیارت عبث است! همه چیز عبث است!

خواست خدا نباید با حسرت انسانها و هوسهای پاپ ها یا هر شخص دیگر هماهنگ شود، واقعیت آن است که خواست خدا را انبیاء و رسولان اعلام کردند و در کتاب مقدس تا ابد ثبت شده است.

پس چه؟ پس از آنکه حقیقت هویدا شد و دروغ در پرتو کلام حق منکشف گردید باز هم کسی می خواهد بی طرف و بی تفاوت باقی بماند؟ به محض اینکه این امور باز شدند هر کس در حضور خدا مسئولیت دارد: "پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم می فرماید که توبه کنند." (اعمال ۱۷: ۳۰). هیچ کس پس از مطالعه این شرح نمی تواند در روز داوری نهایی معذور باشد. عبادت واقعی از دل کسی جاری می شود که مکاشفه خدا را دریافت کرده است. از دل کسی جاری می شود که خدا کلام تام و اراده خود را برای او باز کرده باشد. پرستش راستین از کسی می آید که تجربه شخصی نجات را دریافت کرده باشد.

این احتمال که پاپ و افراد کلیدی واتیکان جرات کرده به تفحص حقیقت بپردازند و به بیانی وارد گفتگو با حقیقت شوند بسیار اندک است. ولی از این به بعد هر کس این شرح را خوانده باشد از مقامات کلیسا گرفته تا کشیش دهکده، نمی تواند با وجدانی آسوده به کار خود ادامه دهد. همه افرادی که تحت آزار مذهبی قرار گرفته اند و همه افرادی که فریب خورده و به نوعی مقید شدند، حق دارند بخواهند که عزت انسانی به آنها برگردانده شود تا بتوانند برای مسیح و حق تصمیم گیری کنند. نمی توان از بچه هایی که هنوز شیر مادر می خورند و خود به خود تعمید می یابند، سوال کرد که آیا می خواهند عضو این کلیسا شوند یا نه؟ شگفتا که آنها ناخواسته به عضویت این کلیسا در می آیند. واقع تعجب آور است که در سده بیستم وضعیت حقوق بشر چنین باشد. این مساله در تضاد کامل با آزادی مذهب قرار دارد و در واقع ادامه روش تحمیل مسیحیت که از ۱۵۰۰ سال پیش شروع شده است، می باشد. هر کلیسای دیگر چه ملی، چه آزاد و چه مردمی که از این روش استفاده کردند به یکسان در پیشگاه خدا مجرم هستند.

ساعتی فرا رسیده که در آن هر کس باید شخص در پیشگاه خدا تصمیم بگیرد. هدف از این شرح ارائه اطلاعات لازم به خواننده است . البته هیچ کس مجبور نیست به سادگی این شرح را قبول کند. بلکه بهتر آن است که خود کلام خدا و تاریخ کلیسا را تفحص کند تا خود نتیجه گیری کند.

"دانیان از راه اشتباه به حقیقت می رسند،

کسانی که در اشتباه اصرار می کنند

دیوانگانند."

سخن آخر

می توان ملاحظه کرد که سیاست و مسائل روحانی تکاملی همگام و موازی دارند. در این اواخر، تغییری صورت گرفته است ، به گونه ای که بسیاری از سنت ها از بین رفته و می روند. از انسان گرفته تا ملل همه دستخوش این تحولات هستند. مردم آزادی بیان و آزادی انتخاب را فریاد می کنند، آنها دیگر نمی خواهند که کسی یا گروهی به عنوان ولی و قیم برایشان تصمیم گیری کند، همه جا سخن از دگرگونی و شفافیت است و مردم حق تعیین سرنوشت خودشان را می خواهند.

کاش این به قلمرو مذهبی نیز تعمیم یابد و [مردم] و فرقه ها به اندیشه و نگرش کتاب مقدسی و حقیقی روی بیاورند. این کتاب کمی آزار دهنده می تواند محرک شروع این تحول باشد. من با علم به مسئولیت خود، تا حد توان کوشیده ام به هم نوعان خود کمک کنم تا به حقیقت خالص کلام خدا نزدیک شوند. ممکن است انتشار این کتاب به منزله واپسین دعوت عصر فیض باشد. هر کس گوش دارد بشنود که روح به کلیسا چه می گوید. بقیه مسائل را به خدا واگذار می کنم . او با روح خود در میان ایمانداران عمل می کند به گونه ای که آنها به سمت تکمیل سوق داده شوند. خداوند برکت خود را بر خوانندگان افاضه کند! آمین !

"خداوند را مادامی که یافت می شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید. شریر راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید و به سوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و به سوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد. زیرا خداوند می گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی . زیرا چنان که آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می باشد. و چنان که باران و برف از آسمان می بارد و به آنجا بر نمی گردد بلکه زمین را سیراب کرده ، آنرا بارور و برومند می سازد و برزگر را تخم و خورنده را نان می بخشد، همچنان کلام من که از دهانم

صادر گردد خواهد بود. نزد من بی ثمر نخواهد بر گشت بلکه آنچه را که خواستم به جا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران

خواهد گردید." (اشعیا ۵۵: ۶-۱۱)